



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



ارشد  
علیه  
اصحاب  
السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

# پتہ جبرک



کتاب اول

تفسیر و حدیث، تاریخ و جغرافیہ

سید مجتبیٰ بحرینی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# این جا کربلاست

نویسنده:

مجتبی بحرینی

ناشر چاپی:

یوسف فاطمه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

فهرست	۵
این جا کربلاست جلد ۱	۱۲
مشخصات کتاب	۱۲
اشاره	۱۲
فهرست	۱۸
پیشینه نوشتار	۲۸
منزل نخست این جا حرم محترم حضرت عبد العظیم است	۳۴
اشاره	۳۴
شرکت در مجلس عزاء	۳۶
جریان جالب دکتر اللهیار صالح	۳۷
در حال و هوای کربلا	۳۹
ختم زیارت عاشورا	۳۹
زیارت حضرت عبد العظیم علیه السلام	۴۰
دیداری در حرم	۴۰
ویزای کربلا	۴۲
بوسه بر ویزا	۴۳
قرار گفتمان	۴۴
مراسم خداحافظی در سالن فرودگاه	۴۵
خواندن چند سوره در آغاز سفر	۴۶
کربلا کجاست و به چه معنی است؟	۴۷
معنای کربلا در روایات	۴۸
کلام صاحب الغدیر	۵۱
گفتار عقاد مصری	۵۳
دو کلام دیگر	۵۴

۵۸	منزل دوم این جا مرز ایران و عراق است
۵۸	اشاره
۶۰	ده آیه از سوره بقره برای محافظت در شب
۶۱	حالی در میان راه
۶۴	کربلا در قرآن
۶۵	علم قرآن نزد خاندان رسالت علیهم السلام است
۶۷	تاویل کهیصص
۶۹	دومین آیه قرآن راجع به کربلا
۷۱	توضیحی در محل ولادت حضرت عیسی علیه السلام
۷۵	سومین آیه قرآن نسبت به کربلا
۷۷	تاریخ و جغرافیای ایلام
۸۱	مهران و مرز عراق
۸۲	منزل سوم این جا عراق است
۸۲	اشاره
۸۴	تاریخ و جغرافیای عراق
۸۴	کردند از حجاز، بسیج ره عراق
۸۵	خاطرات و خطورات میان راه
۸۷	کربلا در حدیث
۸۷	اشاره
۸۷	۱ - خلقت زمین کعبه به خاطر زمین کربلا
۸۸	۲ - خلقت زمین کربلا قبل از زمین کعبه
۸۹	۳ - نورانیت زمین کربلا در بهشت
۸۹	۴ - فرشتگان از هزار سال قبل از واقعه کربلا به زیارت کربلا می رفتند.
۹۰	۵ - این روایت هم می تواند برای همه ما از جهات مختلف آموزنده باشد.
۹۱	منازل میان راه و رستوران
۹۲	کربلا قبل از اسلام

کربلا بعد از اسلام	۹۵
خاک کربلا در دست رسول خدا صلی الله علیه و آله	۹۵
خاک کربلا در دست ام سلمه و رمز شهادت	۱۰۰
تاریخ فتح کربلا	۱۰۲
سلمان به کربلا رفته است	۱۰۳
امیر المؤمنین علیه السلام و عبور از کربلا	۱۰۴
به مستی رسیدیم	۱۱۳
ماجرای کشته شدن طفلان مسلم	۱۱۴
به زیارت آنان مشرف شدیم	۱۱۹
آب فرات	۱۲۱
به کربلا نزدیک می شویم	۱۲۳
کربلا مدینه الحسین علیه السلام	۱۲۴
منزل چهارم این جا کربلاست	۱۲۶
اشاره	۱۲۶
شهر عشق	۱۲۹
قبة گردون سا	۱۳۰
صحن مبارک	۱۳۱
سرود خادمان	۱۳۲
وقوف برای اذن دخول	۱۳۴
قرار گفتگو	۱۳۵
مادر و یاد کربلا	۱۳۵
امام حسین علیه السلام و یاد کربلا	۱۳۷
گفتگوی خواهر و برادر	۱۴۱
دعا و خطبة امام حسین علیه السلام	۱۴۲
خریدن اراضی کربلا	۱۴۵
خرید اراضی اطراف نجف و طوس	۱۴۷

۱۵۰	منزل پنجم این جا صحن و سرای حضرت سید الشهداء علیه السلام است
۱۵۰	اشاره
۱۵۲	گفتمان در صحن شریف
۱۵۳	اخبار رسول خدا صلی الله علیه و آله از آینده کربلا
۱۵۷	ملک و ملکوت دفن سید الشهداء علیه السلام
۱۶۰	نخستین سایبان
۱۶۳	حائر در روایات
۱۶۶	ساختمان و بنا
۱۶۷	بیم و ترس در مسیر زیارت
۱۷۰	امنیت های مقطعی
۱۷۱	ممانعت و سخت گیری
۱۷۲	سرکوبی شورش ها
۱۷۳	زیارت کربلا در زمان هارون
۱۷۵	خرابی قبر شریف و قطع درخت سدره
۱۷۷	اعتراض ابوبکر بن عتاش نسبت به خرابی قبر شریف
۱۸۵	عاقبت کار موسی بن عیسی و یوحنا مسیحی
۱۸۷	حسین علیه السلام محور سعادت و شقاء
۱۸۸	اولین زائر
۱۸۸	زیارت مختار ثقفی
۱۸۹	زائر یمنی در نیمه اول قرن دوم هجری
۱۹۲	تفاوت اجرها و اختلاف ثواب ها
۱۹۶	منزل ششم این جا طاق طاقان و ایوان عاشقان است
۱۹۶	اشاره
۱۹۸	بر تارک باب قبله
۲۰۰	بر دو طرف ایوان
۲۰۱	توضیحی در حدیث حسین متی و أنا من حسین



۲۰۵	وضع کربلا از زمان امین تا واقع
۲۰۶	کربلا در روزگار متوکل
۲۰۷	از ابو الفرج اصفهانی بشنویم
۲۱۰	از مرحوم ارباب قتی بشنویم
۲۱۲	نتیجه آنچه آوردیم
۲۱۴	بوی خوش خاک کربلا
۲۱۷	جریان شنیدنی زید مجنون و بهلول
۲۲۶	منزل هفتم این جا رواق راقیان و سرای ساقیان است
۲۲۶	اشاره
۲۲۸	دلربایی صحن وسرا
۲۲۹	در پایین پای مبارک
۲۳۱	مدفن چهار نفر از بزرگان
۲۳۳	کشته شدن متوکل
۲۳۴	منتصر و آبادی کربلا
۲۳۶	داعی صغیر و عمران کربلا
۲۳۷	کربلا در زمان دیلمیان
۲۳۹	رواق عمران بن شاهین در نجف و کربلا
۲۴۱	حریق و آتش سوزی حرم مطهر
۲۴۳	مصادره خزانه حسینی
۲۴۴	تصمیم عمر به مصادره اموال کعبه
۲۴۶	تعمیر و توسعه حرم مطهر در زمان ناصر عباسی
۲۴۹	ساختمان موجود از زمان ایلخانیان قرن هشتم
۲۵۱	مناره العبد
۲۵۳	عرض ادب و ذکر مصیبت علی بن الحسین علیهما السلام
۲۵۸	منزل هشتم این جا کعبه ی آمال و قبله ی آرمان هاست
۲۵۸	اشاره

۲۶۰	چه زیبا است این رواق
۲۶۲	کربلا در عصر صفویه
۲۶۴	کربلا در زمان نادر و قاجار
۲۶۵	خدمات سلاطین هند و عثمانی
۲۶۶	روی دیگر سکه، ویرانی ها
۲۶۷	حمله های وهابیان به کربلا
۲۶۸	چرا عراق این چنین؟
۲۷۲	کربلا در عصر ظهور
۲۷۶	دعا برای فرج
۲۸۰	منزل نهم این جا مزار حبیب محبوب و محبوب حبیب است
۲۸۰	اشاره
۲۸۲	دیدار با محمد حسن طویرجی
۲۸۷	مزار جناب حبیب
۲۸۸	جناب حبیب را بهتر بشناسیم
۲۹۳	حال و هوای کنار قبر حبیب
۲۹۵	جایگاه جناب حبیب در عالم برزخ
۲۹۶	مقام اصحاب امام حسین علیه السلام
۲۹۹	امام حسین علیه السلام و استغاثه از اصحاب
۳۰۰	محل دفن اصحاب
۳۰۴	منزل دهم این جا قتلگاه است
۳۰۴	اشاره
۳۰۶	شب جمعه کربلا
۳۱۲	مرقد ابراهیم مجاب نخستین ساکن کربلا
۳۱۲	آن جا قتلگاه است
۳۱۴	فاصله قبر مطهر و قتلگاه
۳۱۵	توصیف قتلگاه

نقش دو کیبوتر ..... ۳۱۶

حفظ اشعار محتشم و وظیفه پدران و مادران ..... ۳۱۹

استقبال بیش از صد شاعر از اشعار محتشم ..... ۳۱۹

درباره مرکز ..... ۳۲۲

## مشخصات کتاب

سرشناسه: بحرینی، سید مجتبی، 1325 -

عنوان و نام پدیدآور: این جا کربلاست [کتاب]/ نگارش سید مجتبی بحرینی.

مشخصات نشر: مشهد: یوسف فاطمه، 1389 -

مشخصات ظاهری: 3 ج.

شابک: 150000 ریال: دوره: 0-33-2803-964-978؛ ج. 1: 9-30-2803-964-978؛ ج. 3: 0-33-2803-964-978

یادداشت: ج. 3 (چاپ اول: 1389).

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج. 1. تفسیر و حدیث، تاریخ و جغرافی. - ج. 2. روایت، درایت و زیارت. - ج. 3. آداب و ادب، بینش و معرفت.

موضوع: بحرینی، مجتبی، 1325 - -- خاطرات

موضوع: زیارتگاه های اسلامی -- عراق

موضوع: زیارتگاه های اسلامی -- عراق -- کربلا

رده بندی کنگره: DS70/6/ب3الف9 1389

رده بندی دیویی: 956/75

شماره کتابشناسی ملی: 2453905

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص:2



این جا کربلاست

کتاب اول

تفسیر و حدیث،

تاریخ و جغرافی

نگارش

سید مجتبی بحرینی

ص:4

الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد الذي هداني لولايتك و خصني بزيارتك و سهل لي قصدك

مصباح المتهجد/ 663

این جا حرم خداست سبحان الله

در تربت او شفاست سبحان الله

آزاده و حرّ ساختن از سنگدلان

خاصیت کربلاست سبحان الله

سلام بر حسین علیه السلام/ 78

ص: 5



بشنو ای آن کس که داری درد عشق از ورود کربلا و مرد عشق

سرزمینی ظاهرا بس ترسناک باطنا عشقش عجین با آب و خاک

ظاهرا تاریک و سخت و سهمگین باطنا در نور، غرق و دل نشین

ظاهرا خاک غم و آه و فسوس باطنا چون حجله گاه نوعروس

ظاهرا مشتی غبار غم فزا باطنا خاکش عبیر و غم زدا

ظاهرا نه سنگ نه دیواری نه خشت باطنا هر گوشه قصری از بهشت

ظاهرا دلگیر و سنگین و کدر باطنا در دلبری خاکش مصر

ظاهرا طوفان ولی باطن نجات ظاهرا مقتل ولی باطن حیات

ظاهرا خار است و باطن، باغ گل ظاهرا جنگ است و باطن، صلح کل

ظاهرا مهمان کش و بی آب و نان باطنا مهمان سرای یک جهان

ظاهرا آماده بهر مدفن است باطنا عرش خدای ذوالمن است

ظاهرا محزون و خالی از نشاط باطنا شهر سرور و انبساط

ظاهرا مرگ است و باطن، زندگی زندگی و عزّت و پابندگی

شاهکار عشق/ 5

ص: 6

پیشینه نوشتار 17

منزل نخست (این جا حرم محترم حضرت عبد العظیم علیه السّلام است) 23-45

شرکت در مجلس عزا 25

جریان جالب دکتر الهیار صالح 26

در حال و هوای کربلا 28

ختم زیارت عاشورا 28

زیارت حضرت عبد العظیم علیه السّلام 29

دیداری در حرم 29

ص:7

ویزای کربلا 31

بوسه بر ویزا 32

قرار گفتمان 33

مراسم خداحافظی در سالن فرودگاه 34

خواندن چند سوره در آغاز سفر 35

کربلا کجاست و به چه معناست؟ 36

سخن یاقوت حموی 37

معنای کربلا در روایات 37

کلام صاحب الغدير 40

گفتار عقّاد مصری 42

دو کلام دیگر 43

منزل دوم (این جا مرز ایران و عراق است) 47-70

ده آیه از سورة بقره برای محافظت در شب 49

حالی در میان راه 50

کربلا در قرآن 53

علم قرآن در نزد خاندان رسالت علیهم السّلام است 54

تأویل کهیمص 56

دومین آیه قرآن راجع به کربلا 58

ص: 8

توضیحی درباره محلّ ولادت حضرت عیسی علیه السّلام 60

سومین آیه قرآن نسبت به کربلا 64

تاریخ و جغرافیای ایلام 66

مهران و مرز عراق 70

منزل سوم (این جا عراق است) 71-113

تاریخ و جغرافیای عراق 73

خاطرات و خطورات میان راه 74

کربلا در حدیث 76

منازل میان راه و رستوران 80

کربلا قبل از اسلام 81

کربلا بعد از اسلام 84

خاک کربلا در دست رسول خدا صلی الله علیه و آله 84

خاک کربلا در دست امّ سلمه و رمز شهادت 89

تاریخ فتح کربلا 91

سلمان به کربلا رفته است 92

امیر المؤمنین علیه السّلام و عبور از کربلا 93

به مسیب رسیدیم 102

ماجرای کشته شدن طفلان مسلم 103

ص: 9

به زیارت آنان مشرف شدیم 108

آب فرات را دیدیم و گریستیم 110

به کربلا نزدیک می شویم 112

کربلا، مدینه الحسین علیه السّلام 113

منزل چهارم (این جا کربلاست) 115-137

به شهر عشق رسیدیم 118

قُبّه گردون سا را دیدیم 119

وارد صحن مبارک شدیم 120

سرود خادمان 121

وقوف برای اذن دخول 123

قرار گفتگو 124

مادر و یاد کربلا 124

امام حسین علیه السّلام و یاد کربلا 126

گفتگوی خواهر و برادر 130

دعا و خطبه امام حسین علیه السّلام 131

خریدن اراضی کربلا 134

خرید اراضی اطراف نجف و طوس 136

ص: 10

منزل پنجم (این جا صحن و سرای حضرت سید الشهداء علیه السّلام است) 139-184

گفتمان در صحن شریف 141

اخبار رسول خدا صلی الله علیه و آله از آینده کربلا 142

ملک و ملکوت دفن سید الشهداء علیه السّلام 146

نخستین سایه بان 149

حائر در روایات 152

ساختمان و بنا 155

بیم و ترس در مسیر زیارت 156

امنیت های مقطعی 159

ممانعت و سخت گیری 160

سرکوبی شورش ها 161

زیارت کربلا در زمان هارون 162

خرابی قبر شریف و قطع درخت سدره 164

اعتراض ابوبکر بن عیاش نسبت به خرابی قبر شریف 166

عاقبت کار موسی بن عیسی و یوحنا ی مسیحی 174

حسین علیه السّلام محور سعادت و شقاء 176

اولین زائر 177

زیارت مختار ثقفی 177

زائر یمنی در نیمه اول قرن دوم هجری 178

تفاوت اجرها و اختلاف ثواب ها 181

منزل ششم (این جا طاق طاقان و ایوان عاشقان است) 185-214

بر تارک باب قبله 187

بر دو طرف ایوان 189

توضیحی در حدیث «حسین منّی و أنا من حسین» 190

وضع کربلا از زمان امین تا واثق 194

کربلا در روزگار متوکل 195

از ابو الفرج اصفهانی بشنویم 196

از مرحوم ارباب قمی بشنویم 199

نتیجه آنچه آوردیم 201

بوی خوش خاک کربلا 203

جریان شنیدنی زید مجنون و بهلول 206

منزل هفتم (این جا رواق راقیان و سرای ساقیان است) 215-246

دلربایی صحن و سرا 217

ص: 12

در پایین پای مبارک 218

مدفن چهار نفر از بزرگان 220

کشته شدن متوکل 222

منتصر و آبادی کربلا 223

داعی صغیر و عمران کربلا 225

کربلا در زمان دیلمیان 226

رواق عمران بن شاهین در نجف و کربلا 228

حریق و آتش سوزی حرم مطهر 230

مصادره خزانه حسینی 232

تصمیم عمر به مصادره اموال کعبه 23

تعمیر و توسعه حرم مطهر در زمان ناصر عباسی 235

ساختمان موجود از زمان ایلخانان قرن هشتم 238

مناره العبد 240

عرض ادب و ذکر مصیبت علی بن الحسین علیهما السلام 242

منزل هشتم (این جا کعبه آمال و قبله آرمان هاست) 247-267

چه زیباست این رواق 249

کربلا در عصر صفویه 251

کربلا در زمان نادر و قاجار 253



خدمات سلاطین هند و عثمانی 254

روی دیگر سگه ویرانی ها 255

حمله های وهاییان به کربلا 256

چرا عراق این چنین؟ 257

کربلا در عصر ظهور 261

دعا برای فرج در حرم امام حسین علیه السلام 265

منزل نهم (این جا مزار حبیب محبوب و محبوب حبیب است) 269-291

دیدار با محمد حسن طویرجی 271

مزار جناب حبیب 276

جناب حبیب را بهتر بشناسیم 277

حال و هوای کنار قبر حبیب 282

جایگاه جناب حبیب در عالم برزخ 284

مقام اصحاب امام حسین علیه السلام 285

امام حسین علیه السلام و استغاثه از اصحاب 288

محل دفن اصحاب 289

منزل دهم (این جا قتلگاه است) 293-310

شب جمعۀ کربلا 295

مرقد ابراهیم مجاب نخستین ساکن کربلا 301

آن جا قتلگاه است 301

فاصلۀ قبر مطهر و قتلگاه 303

توصیف قتلگاه 304

نقش دو کبوتر 305

حفظ اشعار محتشم و وظیفۀ پدران و مادران 308

استقبال بیش از صد شاعر از اشعار محتشم 308

ص: 15



دیرزمانی است که جمعی از عزیزان از این شکسته پروبال و خسته جنان خواستار نوشته ای هستند در ارتباط با آن وجود مقدس - که خورش خون خدا و حرمش حرم خدا(1) و زیارتش چون زیارت خدا(2) و خون خواهش فقط خداست(3) و همه اهل زمین ضامن خون او هستند(4) یعنی روشنی چشم رسول، دومین فرزند امیر مؤمنان و فاطمه بتول، حضرت ابا عبدالله الحسین صلوات و سلامه علیهم اجمعین.

گاهی به این عنوان که شرحی بر زیارت عاشورا بنویسم و هنگامی به این عنایت که مقتلی با شیوه خاصی بنگارم و زمانی به این صورت که توضیح شهر و دیار و عتبه و مزار او را رقم زنم. ولی جهات مختلفی مانع از پذیرش خواسته لطف آمیزشان بود و چه بسا عدم لیاقت و کسری

ص:17

---

1- الکافی 575/2 (کتاب الحج، باب زیاره قبر ابی عبد الله علیه السلام، حدیث 2).

2- کامل الزیارات، باب 59، احادیث 1 و 2 و 8 و 11.

3- کامل الزیارات، باب 79، حدیث 13 \* بحار الأنوار 168/101.

4- کامل الزیارات، باب 79، حدیث 13 \* بحار الأنوار 168/101.

سعادت حرف اول را می زد. به هر حال هرچه بود، سال ها گذشت و شهور و ایام سپری گشت تا آن که در این روزها توفیق رفیق گردید و هفتمین سفرم به عتبات عالیات میسر گشت. از این جهت که عدد هفت در میان ارباب عدد خصوصیتی دارد، این رقم را فالی فرخنده گرفتم و خواستار بذل مرحمت بیشتر از حضراتشان گردیدم، باشد که ناقصی را کمالی بخشند و کاسر و شکسته ای را جبر و اصلاح نمایند و بویی از بوستان معارفشان بر مشام جانمان بنشانند؛ چیزی بفهمیم، حرفی یاد بگیریم و با الف معطوفه نخستین حرف هجای کمالاتشان آشنا شویم. آستین مرحمت بگشایند و از خرابات حسین آباد برگ گلی خون رنگ بر صفحه سینه بگذارند و از خود شمارند و خودی دانند، نه آن که برانند و بیگانه دانند و اگر چنین شد برای ادای شکر و سپاس و بزرگداشت آن نعمت در مقام تقدیم به دوستان و دلسوختگان برآیم و زکات لطفشان را پردازیم و از ممسکان و محتکران قرار نگیریم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

زکاه العلم تعلیمه من لا یعلمه. (1)

زکات دانش، تعلیم آن به کسانی است که نمی دانند.

أفضل الصدقه أن یعلم المرء علما ثم یعلمه أخاه. (2)

برترین صدقه آن است که انسان علمی بیاموزد و سپس در مقام تعلیم به برادران دینی اش برآید.

ص: 18

---

1- بحار الأنوار 25/2.

2- - بحار الأنوار 25/2.

با این خطورات و خاطرات صبح امروز مشرف شدم و به عتبه بوسی آن حرم خدایی نائل آمدم و پس از زیارت و عرض ادب در قسمت بالای سر مبارک دست توسل به شباک ضریح مقدس گشودم و خواستار عون و عنایت و لطف و مرحمتشان گردیدم.

نمی دانم چرا نمی توانم قلم را عبور دهم و خطوط پیشینه را پایان بخشم. آخر، کتاب امام حسین علیه السلام باید با همه کتاب ها فرق داشته باشد.

مصحف کربلا با تمامی صحیفه ها تفاوت پیدا کند. نوشتار دریای خون و صحرای خاک و تربت از سایر نوشته ها امتیاز داشته باشد که هر کس مقدمه را هم می خواند بفهمد این کتاب، کتاب اشک است؛ این کتاب، کتاب مصیبت است؛ این کتاب، کتاب اندوه و ماتم است؛ این کتاب، کتاب فغان و شیون است؛ این کتاب، کتاب خاک و خون است؛ این کتاب، کتاب سرهای بریده است؛ این کتاب، کتاب تن های برهنه و عریان است؛ این کتاب، کتاب شهادت و شجاعت است؛ این کتاب، کتاب لب های خشکیده است؛ این کتاب، کتاب جگرهای تفتیده است؛ این کتاب، کتاب بچه های یتیم کتک خورده است؛ این کتاب، کتاب محترمت اسارت رفته است؛ آری، این کتاب، کتاب کربلا و حسین علیه السلام است.

بالا سر مبارک، همان جا متوجه شدم عجب جایی است این جا، با همه جافرق دارد. در همه مشاهد مشرفه و اعتاب مقدسه بالای سر که می رویم، واقعا بالای سر است، هرچند چون غری و مرقد امیرالمؤمنین علیه السلام سر شکافته، ولی این جا سری نیست تا بالای سری باشد؛ بالای سر نیست، بالای حلقوم بریده است. نه تنها که بالای سر فقط بالای سر نیست

که پایین پا هم پایین پا نیست؛ پایین پا هم پایین پای میوه دل او ثمره وجود او جگر و جان او علی اکبر اوست.

خرم دلی که منبع انهار کوثر است

کوثر کجا ز دیده پر اشک بهتر است

نام حسین و کرب و بلا هر دو دلرباست

نام علی اکبر از آن دلربا تر است

رفتم به کربلا به سر قبر هر شهید

دیدم که تربت شهدا مشک و عنبر است

هر یک شهید مرقدشان چارگوشه داشت

شش گوشه یک ضریح در آن هفت کشور است

پرسیدم از کسی سببش را، به گریه گفت

پایین پای قبر حسین، قبر اکبر است

پایین پای علی اکبر جوان

هفتاد و یک شهید چو خورشید انور است (1)

پشت سرهم پشت سری نیست، بلکه شکاف آن تیر سه شعبه زهرآگینی است که از آن جا بیرون آورده و خون چونان ناودان جریان یافته. آن سان که پیش روی هم پیش روی نیست، از طرفی سر و صورت و رویی نیست تا پیش رو باشد و پیش رو به اعتبار آن سینه و صدر که مرکز اسرار است؛ مضاف بر آن که خرد شده است، مدفن کودک شیرخواره

ص: 20

است، که خوب است در موقع زیارت به این جهات توجّه و عنایت داشته باشیم.

بگذریم گویا فراموش کرده ام که مقام، مقام نگارش است آن هم نوشتن مقدّمه، نه مقام ذکر مصیبت و مرثیه، ولی نوکر در هر حال باید نوکری اش را اظهار دارد و نمی تواند دست از عرض ادبش بردارد.

باری، آن جایی رفتیم که لفظی برای ادایش نداریم و قلمی برای تصویرش نمی شناسیم و آهنگی برای اظهار اندوه و غمش پیدا نکرده ایم؛ همان جا که اگر کسی جان دهد جا دارد و تعجّب ندارد و ما که جان نمی دهیم تعجّب دارد. آری، همان جا که در وجود، مانند ندارد و در هستی، نظیر و نمونه ای برایش یافت نمی شود و در عالم کون، نسخه منحصر به فرد است.

بالای سر مبارک امام حسین علیه السّلام رفتم و دستم را به شبّاک ضریح مطهرش متبرّک ساختم و سینه و دل را با آن آشنا، آشنا ساختم و خواستم که به خامه، خیری دهند که خداوندگار خیرند و به نامه، نوری بخشند که مظاهر آیت نورند و خودشان یار و معین باشند که یارند و معین اند و تعلیم دهند که چه بنگاریم که اگر آن یار نگارین در مقام لطف برآمد و تعلیم نگارش داد، دیگر نوشتار آئینه نگار می گردد و نگارین می شود و دیگر می شود آن سان که اقبال گوید:

فاش گویم آنچه در دل مضمر است

این کتابی نیست چیز دیگر است



چون به جان در رفت، جان دیگر شود

جان چو دیگر شد، جهان دیگر شود(1)

این نوشته را در چارچوب داستانی سفرنامه گونه رقم زده ایم تا برای همه طبقات مفید افتد و حاوی نکات جانبی ارزنده و آموزنده ای باشد و چه بسا تا حدودی خواسته سایر عزیزان را هم برآورد و بسیاری از آنچه را که جوایش بودند در این نوشتار بیابند و نوشته ای جامع در موضوع خود باشد و ابعاد مختلف و زوایای گسترده ای را زیر پوشش بگیرد. امید که مورد رضا و امضای آن نفس مطمئنه که راضیه و مرضیه حق تعالی است قرار گیرد که اگر چنان شد، به یقین جایگاه خاصی در دل و دیده اهل دل از دوستان و زائران آن وجود مقدس پیدا می کند.

یکشنبه 23 شوال المکرم 1428

برابر با 2007/11/2

کربلا - صحن شریف - مکتبه العتبه المقدسه سیّد مجتبی بحرینی

ص: 22

---

1- دیوان اقبال لاهوری/ 317.

منزل نخست این جا حرم محترم حضرت عبد العظیم است

اشاره

ص: 23

لوزرت قبر عبد العظیم عندکم لکنت کمن زار الحسین علیه السّلام.

اگر بارگاه عبد العظیم را زیارت کنی، همانند کسی هستی که امام حسین علیه السّلام را زیارت نموده ای.

کامل الزّیارات/باب 107

ص:24

در دانشکده مهندسی ترم آخرم را می گذراندم و در حال و هوای خودم بودم و خواب های طلایی و افکار رؤیایی ام را از نظر می گذراندم و هیچ توجهی به سایر مسائل نداشتم. تقویمی روی میزم بود، نگاه کردم با کلمه تاسوعای حسینی، عاشورای حسینی مواجه شدم. رشته افکارم پاره شد و مسیر رؤیایم تغییر یافت. تاسوعا، عاشورای امام حسین! بی اختیار آهی کشیدم و یا حسینی گفتم. آخر بحمد الله هنوز هم در هر موقعیت و شرایطی باشیم با امام حسین علیه السلام مرتبط هستیم و آن وجود مقدس، جایگاه خاصی در فکر و اندیشه و زندگی ما دارد و بی جهت نیست که دشمن آگاه در کمین است که این سرمایه بزرگ را از ما بگیرد. در هر حال تصمیم گرفتم حتما امشب که شب عاشورا است در مجلس عزایی شرکت کنم و بر مظلومیت امام حسین علیه السلام بگریم.

### شرکت در مجلس عزای

توفیق رفیق شد، نزدیک محل اسکانم حسینیه ای بود خیلی ساده و بی پیرایه که به همان روش قدیمی و سنتی عزاداری می کردند. در جمع آنان

شرکت کردم و پس از استماع ذکر مصیبت و اشک و زاری و ناله و شیون مقداری هم سینه زدم.

### جریان جالب دکتر اللهیار صالح

مجلس خوبی بود، حال خوشی بود. در این حال و هوا به یاد جریانی افتادم که کسی برایم نقل کرده بود:

دو برادر بودند در تهران، یکی دکتر جهان‌شاه صالح و دیگری دکتر اللهیار صالح. اولی پزشک بود و دومی حقوقدان.

روزی اللهیار سر کلاس درس دانشگاه این جریان را برای شاگردهایش نقل کرده بود که من وقتی در آمریکا تحصیل می کردم کسالتی پیدا کرده بودم و پیوسته به طبیب مراجعه می کردم ولی بهبودی حاصل نمی شد تا آن که شبی مجلس جشنی در دانشگاه بود و من هم دعوت بودم. قرار بود رفیقم که اهل آمریکا بود دنبالم بیاید و با هم برای شرکت در آن مجلس برویم. من هم اصلاح کردم و حمام رفتم و لباس مهمانی پوشیدم، از هر جهت آماده؛ منتظر بودم رفیقم بیاید. همین طور که در انتظار آمدن او نشسته بودم، تقویم رومیزی ام را ورق می زدم و نگاه می کردم بینم چه وقت سال و ماه است - چون آن جا سروکارمان با تاریخ میلادی بود و توجهی به ماه های قمری نداشتیم - یک مرتبه دیدم امشب شب عاشورا است؛ تا چشمم به عاشورا افتاد حالم تغییر کرد، خیلی منقلب شدم و شروع کردم به گریه کردن. دیری نپایید رفیقم آمد، گفت: چه شده؟ چرا گریه کردی؟ گفتم: من توجه نداشتم امشب شب عاشورای ماست؛ فردا

روز گذشته شدن پسر دختر پیغمبر ما می باشد و برای ما روز عزاست، من به مجلس جشن نمی آیم، شما بروید. اورفت، من هم لباس مهمانی را از تنم بیرون آوردم و مختصر غذایی خوردم و شروع کردم برای خودم روضه خواندن و گریه کردن. خوابیدم در عالم رؤیا شرفیاب محضر حضرت صدیقه علیها السلام شدم فرمودند:

برای پسر ما عزاداری کردی، آمده ایم از تو تشکر کنیم و آن کسالت و بیماری تو را هم شفا دادیم.

از خواب بیدار شدم؛ این چه خوابی بود من دیدم. خواب نبوده بیداری است. پس از این خواب به دکتر مراجعه کردم، گفت در این مدت چه کردی؟ گفتم: هیچ، مگر چه شده؟ گفت: هیچ اثری از بیماری در تو نیست.

یاد این جریان هم حالم را بیشتر عوض کرد. نمی دانم در چه حال و هوایی بودم که هوای کربلا در سرم پیدا شد؛ هوایی کربلا شدم؛ چون واعظی که صحبت می کرد او هم به همان روش قدیمی ها حرف می زد؛ از امام حسین علیه السلام و کربلا و زیارت حضرتش می گفت. آسمان ریسمان به هم نمی بافت و مطالبی که مناسب با مجلس عزای امام حسین علیه السلام نبود نمی گفت که متأسفانه بعضی توجه ندارند و منبر و مجلس اهل بیت علیهم السلام و محفل عزا را به حرف های دگر می گذرانند که بر فرض درست هم باشد جایش چنین جایی نیست. منبر و مجلس دینی به قول قدیمی ها جای قال الباقر و قال الصادق گفتن است، جایگاه احیاء امر اهل بیت علیهم السلام است.

نمی دانم چه جوابی برای فردای قیامت دارند؟

در هر حال، سخنان آن واعظ مجلس موجبات تغییر حال را فراهم آورد و حال و هوای کربلا در من پدید آمد. چه مانعی دارد مهندس کربلایی باشم؟ مانعی که ندارد خیلی هم خوب است. خودم هم نمی دانم چه شد؛ چون من خیلی اهل این حرف ها نبودم و توجهی هم به زیارت کربلا نداشتم ولی نمی دانم آن شب در آن مجلس چه شد و چه رخ داد.

ای خوش آن جلوه که ناگاه رسد ناگهان بر دل آگاه رسد

همان جا، در همان حال و هوا که به سر و سینه می زدم و یا حسین یا حسین می گفتم و اشک می ریختم و خاطره شب عاشورای سال 61 هجری را در نظرم مجسم می کردم، تصمیم گرفتم از فردا که روز عاشوراست تا چهل روز زیارت عاشورا بخوانم به این امید که به زیارت کربلا مشرف شوم؛ چون مادر بزرگی داشتم - خدایش رحمت کند - زن با صفایی بود، هر مشکلی که برایش پیش می آمد چهل روز زیارت عاشورا می خواند و اتفاقاً هم مشککش برطرف می شد حتی وقتی برای پدرم جریانی پیش آمد که بسیار حلّ و فصلش سخت و دشوار بلکه چه بسا غیرعادی می نمود، همین مادر بزرگم با خواندن چهل روز زیارت عاشورا مشکل پدرم را حل کرد و آبروی او را خرید.

## ختم زیارت عاشورا

من هم در همان حال و هوا این تصمیم را گرفتم. مجلس تمام شد، شام مختصری صرف شد، به منزل برگشتم ولی احساس می کردم وضعم عوض

شده و برایم روشن بود که به زودی به کربلا مشرف می شوم.

از فردا که روز عاشورا بود شروع کردم به خواندن زیارت عاشورا تا روز اربعین که چهل روز تمام شد. گفتم: حالا که موفق به زیارت کربلا نیستم، خوب است.

### زیارت حضرت عبد العظیم علیه السلام

حضرت عبد العظیم علیه السلام مشرف شوم که در زیارت آن آقا امید ثواب زیارت ثواب امام حسین علیه السلام است. با این قصد و نیت مشرف شدم و زیارت کردم و نشستم قدری با سید الکرم حرف زدم و مسئلت زیارت کربلا نمودم و بحمد الله حال خوشی داشتم. خودم از وضع خودم تعجب می کردم؛ اهل این حرف ها نبودم هرچند عناد و لجاجتی هم نداشتم و احترام آنان را که معتقد به این امور بودند حفظ می کردم.

### دیداری در حرم

خواستم از حرم بیرون بیایم به آقای محترمی در کسوت اهل علم و سیادت برخوردی که افتخار آشنایی با ایشان را در مشهد داشتم، هردو خوشحال شدیم و میان صحن آمدیم، به گفتگو نشستیم. معلوم شد ایشان برای گرفتن ویزای کربلا به تهران آمده اند. من تا نام کربلا را شنیدم حالم تغییر کرد، نتوانستم خودم را نگه دارم، بی اختیار اشک از گوشه های چشمم جاری شد. ایشان فکر کردند به خاطر روز اربعین و مصیبت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله می گریم لذا ذکر مصیبتی کردند و مجلس عزایی به پا شد.



بعد از این که مقداری عقده دلم باز شد، گفتم: آقا، می شود من هم با شما کربلا بیایم؟ تأملی کردند و گفتند: مانعی ندارد، ما که در زندگی کاری نکرده ایم که کار باشد، شاید همین کار به حساب آید؛ زائر برای امام حسین علیه السلام ببریم. من هم جریان را نقل کردم و این دیدار و ملاقات را به فال نیک گرفتم. قرار شد فردا گذرنامه ام را به ایشان بدهم تا با گذرهای خودشان ویزا بگیرند. تنها چیزی که قدری فکر مرا مشغول کرده بود این بود که می دانستم مادرم هم بسیار علاقمند به زیارت امام حسین علیه السلام است و مکرر این آرزویش را اظهار می کرد و دوست داشت با من مشرف شود، هرچند امیدی نداشت در آن موقعیت و شرایطی که من داشتم به آرزویش برسد. فکر می کردم ممکن است مادرم در عین این که از تشرف من خوشحال می شود؛ چون هیچ فکر نمی کرد پسرش که نسبت به بعضی از امور دینی کم توجه است، روزی کربلایی شود؛ ولی از آن طرف ممکن است از مشرف نشدن خودش با من دلگیر شود. گفتم اگر عنایت امام حسین علیه السلام است هر دو درست می شود، لذا گفتم: آقا، ممکن است قرار ما برای دو روز بعد باشد و دو گذرنامه تقدیم کنم؟ گفتند: از همین اول بدقولی و دبه؟ جریان را گفتم، ایشان مرا بسیار تحسین و تشویق نمودند و گفتند: یقین بدان که موفق خواهی شد و دعای خیر مادرت کارگر خواهد گردید. سپس گفتند: من دو سه روزی قم مشرف می شوم و برمی گردم تا گذرنامه ایشان هم برسد. من هم از این حسن تصادف بسیار مسرور بودم، از ایشان تشکر کردم و با وعده قرار بعدی از یکدیگر جدا شدیم.

موعد فرا رسید گذرنامه ها را به ایشان دادم و دیگر خبری نداشتم تا حدود سه ماه از این جریان گذشت. شبی ایشان تلفن زدند و مؤدّه رسیدن ویزاها را دادند و گفتند: خوب است حالا که گرفتن ویزا طول کشید، سفرمان را اواخر ماه جمادی الثانی آغاز کنیم و در ماه رجب به کربلا مشرّف شویم و چند زیارت مخصوصه سید الشهداء علیه السّلام را درک نماییم.

گفتم: بسیار خوب، چند روز دیگر مشهد مشرّف می شوم و حضورا خدمت می رسم. خداحافظی کردم ولی گریه امانم نمی داد؛ راستی ویزای عراق داریم؟ راستی تا مدّتی دیگر به کربلا مشرّف می شویم؟ راستی امام حسین علیه السّلام عنایت فرموده اند و به من آلوده هم اذن حضور و رخصت شرفیابی داده اند؟ می گفتم و اشک می ریختم و این اشعار را می خواندم.

با قلب بشر مونس و دم ساز، حسین است

در خلوت دل محرم و هم راز، حسین است

راهی که بشر را به سعادت برساند

عشق است و در این فاصله پل ساز، حسین است

زهرا و علی هر دو چو دریای گهر بار

خلقت صدف است و گهر راز، حسین است

شاهی که ز حرّ بن یزید از ره اکرام

بگذشت و نمود آن همه اعزاز، حسین است

فطرس که پرش را شرر قهر خدا سوخت

باز آن که بدادش پر پرواز، حسین است

ماهی که به هر کلبه تاریک بتابد

شاهی که به سائل نکند ناز، حسین است

این بیت را که می خواندم نمی دانم چه وضعی برایم پدید آمد، احساس می کردم دلم روشن شده، خانه قلبم نورانی گردیده، از آن کدرها و تیرگی ها پاک شده، خیلی خوشحال شده بودم. خبر ویزای زیارت امام حسین علیه السلام که چنین روشنی بخش است، خود زیارتش چه فروغی و نوری می بخشد؟ آری،

از مردم دنیا مطلب حاجت خود را

درخواست از او کن که سبب ساز، حسین است(1)

### بوسه بر ویزا

چند روزی گذشت ولی خیلی دیر و سخت گذشت. روزشماری و ساعت نگری داشتم تا زودتر به مشهد بروم و گذرنامه ام را که ویزای زیارت کربلا- دارد، ببینم. مشهد مشرف شدم، از فرودگاه با ایشان تماس گرفتم و خواستار ملاقات گردیدم، چون شور و شوق مرا می دانستند همان ساعت وقت دیدار دادند. به منزلشان رفتم و پس از سلام و احوالپرسی قبل از آوردن حتی چای، گذرنامه من و مادرم را به دستم دادند. ورق زدم،

ص:32

چشمم به ویزای عراق افتاد و بی اختیار بوسیدم و گریستم و سجده شکر گزاردم. پس از پذیرایی اجازه گرفتم مرخص شوم و جلسه ای دیگر برای قرار سفر مزاحم کردم.

به منزل مادرم آمدم، سلام کردم، خم شدم و دستش را بوسیدم و گذرنامه اش را در دستش نهادم. او هم با چشم گریان در حق من دعا کرد که همان جا یقین به اجابت پیدا کردم.

سپس به حرم محترم حضرت رضا علیه السلام مشرف شدم و عرض ادب و زیارت نمودم و فردای آن روز بار دیگر به ملاقات همسفری عزیزم رفتم و قرار شد سفرمان روز سه شنبه 27 ماه جمادی الثانی با پرواز مشهد - کرمانشاه آغاز گردد.

### قرار گفتمان

خواستم خدا حافظی کنم و بروم، یادم آمد در همان شب و روزها که زیارت عاشورا می خواندم تا توفیق زیارت کربلا پیدا کنم، با خودم می گفتم: چه خوب است این سعادت با معرفت نصیب گردد و با شناخت و بصیرت همراه باشد؛ لذا به ایشان گفتم: کار ما و شما مانند همان بیچه و ملای مکتب است که هرچه می گفت: بگو «الف»، نمی گفت. وقتی سبب پرسید، گفت: بعد از الف نوبت «ب» می رسد و بعد «ج»، شما هم آن روز که در صحن حضرت عبد العظیم علیه السلام ما را پذیرفتید و قبول زحمت نمودید این زحمات ادامه دارد و چه بسا تمام شدنی هم نباشد. جریان را برای ایشان گفتم که دوست دارم این سفر - که ان شاء الله در خدمتتان مشرف می شویم - با معرفت و شناخت همراه باشد، چون اولین سفر من به

کربلاست و هیچ گونه آشنایی و شناختی ندارم ولی می دانم که امام حسین علیه السلام خیلی آقااست و مطمئن هستم همان گونه که مرحله اولش را مرحمت نمودند، همهٔ مراحلش را عنایت می کنند. در هر حال دوست دارم قبل از سفر آگاهی و اطلاعاتی پیدا کنم هم در جهات ظاهری و هم در جنبه های معنوی و معرفتی و شما هم که بحمد الله هر دو جهت را واجد هستید.

گفتند: بسیار خوب، اگر چیزی بلد باشیم، مضایقه نداریم. با اظهار تشکر خدا حافظی کردم و رفتم.

همان شب به تهران برگشتم و خودم را برای امتحاناتی که داشتم آماده نمودم و بحمد الله به خوبی پایان پذیرفت و روز 25 ماه جمادی الثانی به مشهد برگشتم و مقدمات سفر را فراهم نمودم.

### **مراسم خدا حافظی در سالن فرودگاه**

سه شنبه شب حدود ساعت 9 در حالی که جمعی از خویشان و دوستان به عنوان بدرقه آمده بودند و در چشم نوع آنان اشک حلقه زده بود و این جمله را بارها شنیدم که: خوشا به حال شما که کربلا مشرف می شوید آن هم در چنین شرایط و با این خصوصیتی که کمتر نصیب کسی می گردد، دعا کنید به زودی روزی ما هم بشود و می شنیدم بعضی می گفتند:

راستی این آقا مهدی چه شانسی دارد، چه کسی فکر می کرد او کربلا برود آن هم با این آقا و با این تشریفات. دیگری می گفت: هر کسی آب دل خودش را می خورد، از همان بچگی مؤدب بود، احترام بزرگترها را حفظ می کرد و سعی می کرد تحت هر شرایطی که هست نمازش را بخواند، خدا رحمت کند پدرش هم از او راضی بود.

در هر حال مراسم تودیع به عمل آمد و به سالن آخر برای سوار شدن به هواپیما رفتیم و پس از دقایقی خوشبختانه پرواز بدون تأخیر انجام شد.

### خواندن چند سوره در آغاز سفر

من که کنار همان آقا نشسته بودم دیدم قرآن باز کردند و مشغول خواندن شدند. منتظر ماندم تا تمام شد، گفتم: قرار است تنها خور نباشید و به ما هم مرحمت کنید. گفتند: آری، در حدیث آمده که برای حفاظت در مسافرت، سوره «طور» و «عبس» را بخوانید.

حضرت صادق علیه السلام می فرمایند:

هرگاه مسافر مداومت به خواندن سوره و الطور داشته باشد از هر ناخوشایندی در سفرش محفوظ بماند. (1)

و چون مسافر سوره عبس را در مسیرش بخواند همه امور سفرش کفایت گردد. (2)

لذا من هم آن دو سوره را خواندم، سپس گفتند: خواندن پنج سوره الکافرون، النصر، التوحید، الفلق و الناس در آغاز سفر، به همین ترتیب با ده بسم الله الرحمن الرحیم - در اول و آخر هر کدام بسم الله گفته شود - از رسول خدا صلی الله علیه و آله سفارش شده است که موجب می شود از همه همراهان از هر جهت بهتر باشد. (3)

هواپیما اوج می گرفت و آرامش پیدا می کرد، من هم که شور و شوق

ص: 35

---

1- تفسیر البرهان 240/4.

2- - تفسیر البرهان 427/4.

3- - کتاب فی قوارع القرآن/ 106.

بسیار داشتم گفتم: الکریم اذا وعد وفا، صحبتی داشتیم که از محضر تان بهره ببریم و کسب آگاهی و معرفت نمائیم. گفتند: بسیار خوب، فعلاً مقداری راجع به کربلا و تاریخ و جغرافیا و سایر خصوصیات آن صحبت می کنیم و مباحث معرفتی را برای دیار معرفت می گذاریم. من هم با اظهار تشکر آمادگی کامل خودم را برای استماع و یادگیری مطالبشان اظهار نمودم.

گفتند:

### کربلا کجاست و به چه معنی است؟

کربلا در جنوب غربی فرات با فاصله حدود 105 کیلومتری بغداد قرار دارد(1) و از کربله گرفته شده که به معنی رخوت و نرمی و سستی در گام هاست به خاطر نرمی که در خاک آن جاست و یا از دو کلمه کور بابل ترکیب یافته یعنی مجموع قری و آبادی های بابلیّه و یا از انضمام کرب و آل یعنی حرم خدا و جایگاه مقدّس خدایی.(2)

و بعضی گفته اند:

از دو کلمه فارسی کار و بالا پدید آمده، یعنی عمل بالا و آسمانی و مقصود محل عبادت و نماز است.(3)

یا قوت حموی جغرافیدان سده ششم هجری چنین آورده است:

کربلا محلی است که حسین بن علی علیهما السلام در آن جا کشته شد و اشتقاق آن یا از کربله ای است که به معنی رخاوت و سستی است که

ص:36

---

1- کربلا منذ العهد البابلی / 10.

2- - همان / 12.

3- - تراث کربلاء / 22.

در دو قدم پدید می آید و چون زمین کربلا چنین است از این جهت به این نام نامیده شده و یا از کربله ای مشتق است که به معنی پاک کردن گندم و مانند آن از سنگریزه و خاشاک است و چون این زمین خالی از سنگ و ریگ است، کربلا نامیده شده و یا از کربل که اسم علف خاصی است، پدید آمده؛ زیرا که این گیاه در آن صحرا زیاد می روید.

و روایت شده که:

حضرت حسین علیه السلام وقتی به این زمین رسید به بعض اصحابش فرمود: این آبادی را چه می نامند؟ - و به آبادی عقر که نزدیک کربلا بود اشاره فرمود - جواب داد: عقر گویند.

حضرت فرمود: نعوذ بالله من العقر، به خدا پناه می بریم از عقر (یعنی جراحت). سپس فرمود: اسم این زمین که ما در او هستیم چیست؟ گفتند: کربلاست، آن گاه فرمود: ارض کرب و بلاء، زمین اندوه و بلا. [\(1\)](#)

### معنای کربلا در روایات

گفتند: از همین جمله آخری که یاقوت حموی نقل نموده استفاده می شود که در نزد امام حسین علیه السلام کلمه کربلا مرگب از «کرب» و «بلا»

ص: 37



بوده که احادیث بسیاری گویای آن است و کم کم به آنها خواهیم رسید و برای این که معامله نقدی هم صورت گرفته باشد نمونه ای می آوریم:

وقتی به امام حسین علیه السلام عرض کردند اسم این زمین کربلاست، فرمودند: صدق النبی صلی الله علیه و آله أنها أرض کرب و بلاء. و در نقل دیگری است که فرمود: صدق الله و رسوله کرب و بلاء.<sup>(1)</sup>

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به راستی سخن فرموده: این زمین کرب و غم و بلاست. خدا و رسولش به صدق و راستی گفته اند این زمین کرب است و بلا.

ظاهراً این گفتار حضرت اشاره به جریانی است که در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روی داده و خاصه و عامه در متون حدیثی و تاریخی خود آورده اند:

ام سلمه گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه من بودند و فرمودند:

کسی بر من وارد نشود. من هم مراقب و منتظر نشستم که ناگهان نوردیده رسول خدا صلی الله علیه و آله - حسین علیه السلام - از در درآمد و - بدون توجه به من - به حضور حضرت شرفیاب شد و به دنبال آن صدای ناله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بلند شد. من سراسیمه وارد شدم، دیدم حسین علیه السلام روی دامن جد بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته و حضرت اشک ریزان دست مبارک بر سر او می کشد. فکر کردم گریه حضرت از ورود نابهنگام حسین علیه السلام است، لذا گفتم: به خدا قسم، من از ورود او

ص: 38

به محضر تان آگاه نگشتم. حضرت فرمود: گریه من از آمدن حسینم نیست بلکه وقتی او آمد، جبرئیل این جا بود و به من گفت: او را دوست داری؟ گفتم: آری. گفت: همانا امت تو او را می کشند در زمینی که کربلا نامیده می شود و جبرئیل از خاک آن زمین برداشت و به من نشان داد. وقتی امام حسین علیه السلام به کربلا رسید و از اسم آن زمین جو یا شد، به عرض رساندند: کربلاست، فرمود: صدق رسول الله، ارض کرب و بلاء، رسول خدا به صدق و راستی سخن فرمود، این زمین کرب است و بلاء - اندوه است و ابتلاء - (1)

و از حدیثی استفاده می شود که این نام از همان دو کلمه کرب و بلاء ترکیب یافته است. جبرئیل به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض نمود:

و ان سبطک هذا - او مأبیده الی الحسین علیه السلام - مقتول فی عصابه من ذریتک و اهل بیتک و اخیار من امتک بضفّه الفرات، بأرض یقال لها: کربلا، من أجلها یكثر الكرب و البلاء علی أعدائک و أعداء ذریتک فی الیوم الذی لا ینقضی کربه و لا تقنی حسرتة. و هی اُطیب بقاع الأرض و أعظمها حرمة، یقتل فیها سبطک و أهله و أنّها من بطحاء الجنّه. (2)

همانا این فرزند دختر تو - و اشاره به حسین علیه السلام نمود - کشته می شود با جمعی از ذریّه و اهل بیت تو و گروهی از خوبان امت تو در

ص: 39

---

1- موسوعه الامام الحسین علیه السلام 588/2.

2- کامل الزیارات/ 264، باب 88، حدیث 1.

کنار فرات در زمینی که آن را کربلا می گویند و به این جهت در آن روزی که اندوهش تمامی ندارد و حسرتش فنا نمی پذیرد بر دشمنان تو و دشمنان فرزندان تو، فشار و تنگنای زیاد و اندوه و غم بسیار فرو می ریزد. و آن زمین، پاکیزه ترین بقعه های زمین است و حرمتش از همه جای زمین بیشتر؛ چرا که در آن، دخترزاده تو و اهلش کشته می شوند و همانا آن زمین از زمین ها و شنزارهای بهشت است.

و این احتمال را هم اضافه می کنیم که ممکن است کربلا- از دو واژه «کرب» که به معنای قرب و نزدیکی، و «بلا» ترکیب یافته باشد و به معنی نزدیکی بلا باشد.

بسیار مناسب است دو عبارت از دو نویسنده معروف و توانا، یکی از خاصه و شیعه و یکی از عامه برایتان نقل کنم تا از همین اول سفر با چنین عینکی به کربلا بنگرید.

### کلام صاحب الغدير

اول: جملاتی است که صاحب الغدير آیت الله مرحوم عبد الحسين امینی در تقریظی که بر کتاب تاریخ کربلا و حائر الحسين علیه السلام نوشته آورده است، گوید:

عنوان کتاب را که دیدم دچار دهشت و وحشت شدم و گفتم: سبحان الله، آیا نویسنده ای می تواند در تاریخ کربلا و حائر شریف آن، تألیفی بیاورد؟ یا آن که شخص بحاث و کاوشگر و محقق می تواند این بار سنگین را بردارد و در تحت ثقل حائر مقدس قرار گیرد؟ حایری که

عقل ها را متحیر ساخته و به حق حایر نامیده شده - سزاوار این نام است حرم امام حسین علیه السّلام و اسمی است کاملاً با مسمّا -

أو يتمكّن أيّ ضليع في التّاريخ من أن يحوم حول قبله الأباء و كعبه الشّرف و مطاف الملائكه و مصرع العشاق و حلبه السّباق...

و کائک مهما وجدت الأمه قد ولّت وجهها شطر عظمه تلك الأرض المقدّسه و اخبتت إلى قدسها و قدس صاحبها؛ حسین القداسه، حسین الإباء و الشّهامه، حسین السؤدد و الشّرف، حسین الفضل و العظمه، حسین الحقّ و الحقیقه، حسین الرّوح و المعنی...

این عبارت ها را که می خوانند آن چنان هیبت و عظمت و ابّتهت و صلابت در نظرم مجسّم می شد که بی اختیار در عین این که درست معنایش را نمی فهمیدم، قطرات اشک از گوشه های چشمم می ریخت.

گفتند: آری، توضیح این جملات این است که:

آیا کسی خبره در تاریخ باشد می تواند گرد قبله عزّت و کعبه شرف - حرم امام حسین علیه السّلام - بگردد و در آن زمینه قلم فرسایی نماید؟ به آن جا که جای طواف فرشتگان و جای به خاک افتادن عاشقان و میدان سبقت آزاد مردان است؟

و تو پیوسته می نگری که امتّ رو به این دیار عظمت و زمین قداست آورده اند و در برابر قداست و پاکی آن زمین و صاحب آن، حسین قداست و پاکی، حسین عزّت و شهامت، حسین آقایی و شرافت، حسین فضیلت و عظمت، حسین حق و حقیقت، حسین روح و معنی

آری، عظمت کربلا و جلالت قدر و عظمت مقام آن را نمی توان در قالب سخن ریخت و یا با خامه بر نامه رقم زد. کربلایی می گوئیم و کربلایی می شنویم و کربلایی می بینیم و کربلایی زیارت می کنیم؛ اما چه جایی است؟ چه می دانیم، چه مکانی است؟ چه می فهمیم، چه زمینی است؟ چه خاکی است؟ چه آبی است؟ چه هوایی است؟ چه فضایی است؟ چه ملکی است؟ چه ملکوتی است؟ چه می دانیم. این قدر می دانیم جایی است که با همه جافرق دارد و ان شاء الله در طول این سفر به تدریج حقایقی را بازگو می کنیم که گواه این گفتار باشد.

### گفتار عقاد مصری

کلام دوم، سخنی است که عباس محمود عقاد، نویسنده معروف و چیره دست سده چهاردهم در مصر در کتاب ابو الشهداء آورده است. یک فصل از کتابش با این عنوان آغاز می شود:

کربلا: الحرم المقدّس، کربلا: حرم مقدّس. در قدیم به نام کوربابل خوانده می شد، سپس به کربلا تبدیل شد و این تبدیل و تصحیف، این زمین را در معرض تبدیلی دگر قرار داد که جمع بین کرب و بلا گردید و نام و نشانی از آن در ذاکره ها و حافظه ها یافت نمی شد جز این که گاهی از آن به نینوی یاد می شد تا آن که کاروان حسین علیه السلام را به جبر و اکراه در این سرزمین فرود آوردند و از آن روز تاریخ این

ص: 42

زمین با تاریخ تمامی اسلام قرین گردید در حالی که حق این سرزمین این است که با تاریخ انسانیت قرین گردد تا هر وقت که نشانی از فضیلت انسانی یافت می شود.

فهی الیوم حرم یزوره المسلمون للعبه و الذّکری و یزوره غیر المسلمین للنّظر و المشاهده و لکنّها لو أعطیت حقّها من التّوبه و التّخلید لحقّ لها أن تصبح مزارا لكلّ آدمی يعرف لبنی نوعه نصیبا من القداسه و حظّا من الفضیله...

پس این زمین را امروزه مسلمانان برای عبرت گیری و یادآوری زیارت می کنند و غیر مسلمان ها برای دیدار و جهانگردی، در حالی که اگر بخواهد حق کربلا- از جهت عظمت و شرافت ادا شود، هر آینه سزاوار است زیارتگاه همه انسان هایی قرار گیرد که برای هموعان خود سهمی از قداست و پاکی می شناسند و بهره ای از فضیلت جستجو می کنند؛ زیرا ما نقطه ای از زمین را نمی شناسیم که نامش مقرون به فضائل و مناقب بوده و برای انسان ها برتر و بالاتر از این زمینی باشد که پس از شهادت حسین علیه السّلام در آن سرزمین، نامش قرین به کربلا شده است. (1)

در همان کتابی که تقریظش را نقل کردم، چنین می خوانیم:

## دو کلام دیگر

کربلا قبله الإباء و مکّه قبله الصّلاه.

ص: 43

---

1- أبو الشهداء حسین بن علی علیه السّلام / 97.

آنچه موجب شده کربلا کعبه دوم مسلمانان و قبله احرار و آزاد منشان و ارباب فکر و رجال درایت در تمام دوران تاریخ اسلام تا امروز بلکه تا ابد باشد، قبر حسین علیه السلام است؛ همان حسینی که خود و عزیزانش را در این سرزمین در راه سربلندی اسلام فدا نمود.

کربلا جایگاه خاصی از جهت دینی در تاریخ اسلام دارد؛ زیرا شهری است با نمودی کاملاً اسلامی و دور از پلیدی های جاهلیت و خاکش به خون حسین علیه السلام امتزاج یافته که از محترم ترین مقدسات مسلمین است که حدیث می گوید:

دم الحسين عليه السلام هو من دم رسول الله صلى الله عليه وآله

خون حسین علیه السلام از خون رسول خدا صلی الله علیه و آله است. (1)

گفته دهخدا را هم در این زمینه ناگفته نگذاریم. گوید:

ظاهراً این لفظ در اصل کرب بلا بوده باشد باء اول را حذف کرده اند؛ چرا که چون دو کلمه را ترکیب دهند و آخر کلمه اول و اول کلمه آخر از یک جنس باشند، آخر کلمه اول را حذف کنند. (2)

در این میان، پذیرایی توسط مهماندارها به عمل آمد و ما هم که در مشهد شام خورده بودیم به نوشیدن آب میوه اکتفا کردیم و من بی صبرانه جویای ادامه گفتار بودم.

ص: 44

---

1- تاریخ کربلا و حائر الحسین علیه السلام/ 17.

2- لغت نامه دهخدا - کربلا.

گفتند: خوب است مطالب را در چارچوب منظمی برایتان بازگو کنم تا هم برای شما مفیدتر باشد و هم اگر خواستید برای دیگران بازگو نمایید به خاطر داشته باشید. گفتم: متأسفانه حافظه خوبی ندارم، اگر اجازه می دهید با ضبط کوچکی که همراه دارم مطالب را ضبط کنم که به عنوان یادگار این سفر باقی بماند.

گفتند: عزیزی داشتیم که وقتی چنین پیشنهادی به ایشان می شد، می گفتند: همه عالم هستی وسیله ضبط است، وسیله حفظ و نگهداری و عکس برداری است، همه چیز باقی می ماند. این حرف آن عزیز بود ولی شما دوست دارید مانعی ندارد. من هم از موافقت ایشان تشکر کردم.

وسیله آماده شد.

گفتند فکر می کنم بهره وری از این دستگاه ها در حال پرواز مناسب نباشد و دقایقی هم بیشتر از پرواز نمانده، خوب است تفصیل مطلب را بعد از رسیدن به کرمانشاه آغاز نماییم. من هم از توجه و تذکر ایشان تشکر کردم و بالآخره مهماندار نزدیک شدن کرمانشاه و کم کردن سرعت را اعلام نمود و سرانجام در حدود ساعت یازده و نیم به مقصد رسیدیم.

ص: 45









از هواپیما پیاده شدیم. برای گرفتن اثاثیه دقایقی در فرودگاه معطل ماندیم و پس از تحویل گرفتن با سواری عازم شهر مرزی مهران گردیدیم.

### ده آیه از سوره بقره برای محافظت در شب

لحظاتی به خواندن سوره هایی که آموخته بودم گذشت. گفتند: از این جهت که شکر نعمت موجب فزونی نعمت است و شما بحمد الله شکر عملی نعمت را عهده دار هستید و آنچه در هواپیما آموختید عمل می کنید، خوب است این حدیث را هم بدانید و برای محفوظ ماندن در شب ها عمل کنید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

هرکس ده آیه از سوره بقره را شب هنگام بخواند موجبات محافظت اهل و مال و اولادش فراهم آید و آن ده آیه، چهار آیه اول سوره بقره و آیه الكرسي و دو آیه بعد از آن و سه آیه آخر آن سوره است. [\(1\)](#)

ص: 49

دقایقی به خواندن این آیات گذشت و قبل از این که من اظهار کنم و جویای ادامه گفتگوی داخل هواپیما بشوم، خودشان باب سخن را گشودند و نخست سلام و صلواتی به محضر سید الشهداء علیه السلام عرضه داشتند که ما همراهان هم آهسته همراهی می نمودیم و یاد ندارم تا به حال این چنین سلامی به حضرت ابی عبد الله علیه السلام عرض کرده باشم.

حدود نیمه شب، و جاده و بیابان تاریک، و ستاره ها سوسوزن، و مسیر کربلا و سلام به امام حسین علیه السلام! خواب هستم یا بیدار؟! واقعا دارم کربلا می روم؟ در راه زیارت امام حسین علیه السلام هستم؟ خیلی حال خوشی بود که ای کاش تکرار شود. خود ایشان هم حالی داشتند، نمی دانم چه بود، گویا روی زمین نبودیم، گویا میان ماشین نبودیم، گویا در سیر و سفر خاک نبودیم؛ برتر از افلاک بودیم. همه می سوختیم، همه اشک می ریختیم حتی راننده هم گریه می کرد.

کربلا در سینه اش پنهان هزاران راز دارد

هر زمان یک راز از اسرار خود ابراز دارد

کربلا دریای قیاضی است بی حد و کرانه

موج عالم گیر او دستی به هر سوباز دارد

در دل هر قطره آبش، دلنشین رازی نهفته

همره هر موج خورش گوهری ممتاز دارد

قبر شش گوش حسین آن جاست کز شش گوش عالم

خلق بر درگاه او روی نیاز و راز دارد

کوچه ها دارد به دل ها شاهراه کربلایش

کی تواند قدرتی ما را از این ره باز دارد

جسم ثارالله و اکبر غرق، خون الله اکبر

اصغرش بر سینه او مهد خواب ناز دارد

مات هفتاد و دو ملت از دو و هفتاد اویند

در کجا فرمانده ای شش ماهه یک سرباز دارد

مکتب خلقت ندارد چون حسین آموزگاری

این چراغ آسمانی نور انسان ساز دارد

ذره پرور مهر او بنگر که تا عرش خدایی

زائر کویش، حسانا، قدرت پرواز دارد(1)

عجیب شبی بود و غریب ساعتی و شگفت حالی، صدای شیون محترمت همراه با شنیدن نام شیرخواره ابی عبد الله علیه السلام وضع خاصی به وجود آورده بود. در هر حال، لحظاتی به اشک و آه گذشت و من از آنچه روی داده بود، بسیار شاد و شاکر بودم. الحمد لله سفری که چنین طلیعه ای دارد چه حسن ختامی خواهد داشت!

باش تا صبح دولتت بدمد کین هنوز از نتایج سحر است

ص: 51

آرامشی پدید آمد و گفتارشان را شروع نمودند و من هم ضبط کوچک را آماده حفظ مطالب نمودم. گفتند: راجع به کربلا در چند جهت با یکدیگر گفتگو می کنیم؛ یک جهت: کربلا- در قرآن. تا این جمله را گفتند، من با تعجب پرسیدم: کربلا در قرآن؟ به حق حرف های نشنیده! گفتند: آری عزیزم، کربلا در قرآن. گوش کن، گوش کن خیلی چیزها نشنیده اید: کربلا در قرآن، کربلا در حدیث، کربلا در تاریخ، کربلا در عرصه فرهنگ و ادب.

گفتند: شما حق دارید از این جمله ای که گفتم تعجب کنید؛ چه بسا مکرر قرآن را ختم نموده اید و واژه کربلا را در آن ندیده اید ولی باید بدانید که قرآن شریف ظاهری دارد و باطنی، تفسیر دارد و تأویلی، ظهري دارد و بطنی. آری.

صورتی در زیر دارد هرچه در بالاستی(1)

ولی معنی این حرف این نیست که هر کسی حق داشته باشد هرچه به نظرش می رسد و با سلیقه اش مطابقت دارد به عنوان بطن و تأویل قرآن بر آن حمل نماید بلکه این امر، خاصّ جمعی است که خود قرآن آنان را جا به جا معرفی نموده و در حقشان و ما یَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرّٰسِخُونَ فِی الْعِلْمِ (2) فرموده و کریمه بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِیْنَ أُوتُوا الْعِلْمَ (3) در شأنشان فرو فرستاده و خلق را ارجاع به آنان داده فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ (4) که آنان پیامبر اکرم و

ص:53

---

1- از قصیده میرفندرسکی، تاریخ ادبیات در ایران 412/5.

2- آل عمران/ 7.

3- عنکبوت/ 49.

4- نحل/ 43-44.



اهل بیت طاهرین او هستند که این کتاب بر آنان و در خانه آنان نازل شده است که فعلا بحثی در این جهت نداریم.

شنیدن این حرف ها برای من تازگی داشت، چون از وقتی در راه تحصیل قدم نهاده بودم با همین مطالب درسی اصطلاحی آشنا بودم و از آنچه مربوط به دین بود، اطلاعاتی بسیار ناقص داشتم و اگرهم چیزی به گوشم می خورد نوعا از کسانی بود که همانند خود من بودند و نگرش عمیقی به مسائل دینی نداشتند. گفتم: هرچند اشاره کردید که فعلا جای این بحث نیست ولی دوست داشتم مقداری توضیح دهید، چون فکر می کنم بحث مهمی باشد و نقش کلیدی در بسیاری از مباحث دینی داشته باشد.

گفتند: همین طور است که گفتید. حالا از این جهت که مایل هستید توضیح مختصری می دهم و فکر می کنم با این مثال مطلب روشن تر گردد.

### **علم قرآن نزد خاندان رسالت علیهم السلام است**

شما در رشته مهندسی تحصیل کرده اید، اگر یکی از متخصصین و دانشمندان بزرگ در زمینه ای کتابی بنویسد و در آن کتاب اصطلاحات خاصی را برای مقاصد علمی اش به کار بگیرد و آن کتاب را به چند نفر از شاگردان مخصوصش تعلیم دهد و بعد بگوید هرکس می خواهد به مقاصد واقعی من در این کتاب پی ببرد و همه حقایق مورد نظر من را بداند، به این چند نفر شاگرد مخصوص من مراجعه کند، حرف نابجایی زده یا کاملا سخن بجا و درستی اظهار نموده؟

گفتم: سخن کاملا صحیحی گفته است. اضافه کردند: حالا اگر کسی بدون مراجعه به آنان به این کتاب مراجعه کند و چیزی نفهمد یا بد

بفهمد، آیا نویسنده کتاب مقصر است یا خود این شخص که به آن شاگردان مخصوص و ممتاز این نویسنده مراجعه نموده؟

گفتم: مسلماً تقصیر با خود این شخص است. گفتند: حق تعالی هم برای هدایت خلق کتابی فرو فرستاده ولی گفته است هرکس می خواهد به مقصود واقعی من و آن حقایق ژرفی که من در قالب این کلمات ریخته ام به طور کامل پی ببرد، باید مراجعه به این چهارده نفری داشته باشد که شاگردان مخصوص و پرورش یافتگان مهد علمی خاص من هستند و آنان از مجموعه آنچه من در این کتاب آورده ام، آن گونه که مراد و مقصود واقعی من بوده، آگاهند. اگر چنین امری نسبت به قرآن باشد آیا خلاف عقل و منطق است یا کاملاً با عقل و منطق مطابقت دارد؟

گفتم: مسلماً کاملاً منطقی است. گفتند: حالا کسی قرآن را بگذارد و بر اساس ذهنیت هایی که دارد مطالبی بگوید، ممکن است در حدی و مقداری صائب باشد ولی نمی تواند ادعا کند که به حقایق این کتاب راه یافته و مقصود حق تعالی را فهمیده است. باید رفت و در فهم حدیث معتبر ثقلین که نزد فریقین، متواتر است، دقت نمود که چگونه میان قرآن و عترت پیوند برقرار شده و عدم انفکاک و جدایی آن دو از یکدیگر بازگو گردیده است.

حاکم نیشابوری در مستدرکش به سند خودش از زید بن ارقم نقل نموده که گفت:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إني تارك فيكم الثقلين؛ كتاب الله وأهل بيته وإنيما لن يفترقا حتى يردا على الحوض.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا من در میان شما دو شیئی گران قدر باقی می گذارم؛ کتاب خدا و اهل بیت، و همانا این دو هرگز از یکدیگر جدا نشوند تا در کنار حوض کوثر بر من درآیند.

پس از نقل حدیث، حاکم گوید:

هذا حدیث صحیح الإسناد علی شرط الشیخین و لم یخرجاه.

این حدیث از جهت سند بر مبنای بخاری و مسلم صحیح است ولی در صحیح خود نیاورده اند. (1)

### تأویل کهیص

گفتند: بر این اساس و با توجه به آنچه گفتیم سراغ آیات شریفه قرآن می آییم تا کربلا را در آن جستجو کنیم. نخستین آیه ای که در آن کربلا یافت می شود، نخستین آیه سوره مبارکه مریم است:

کهیص که با توجه به حدیث مبسوط و مفصّلی که مرحوم صدوق نقل نموده و متضمّن شرفیابی سعد بن عبد الله اشعری قمی به محضر باهر النور امام عسکری علیه السلام و قره العین او حضرت ابا صالح المهدی علیه السلام است، حرفی از این آیه شریفه بر کربلا تطبیق گردیده. سعد گوید: عرض کردم:

فأخبرنی یابن رسول الله عن تأویل کهیص؟ قال: هذه

ص: 56

الحروف من أنباء الغيب، إطلع الله عبده زكريا عليها ثم قصّها على محمد صلى الله عليه وآله وذلك أنّ زكريا عليه السلام سأل ربّه أن يعلمه أسماء الخمسة، فأهبط الله عليه جبرئيل عليه السلام فعلمه إياها، فكان زكريا إذا ذكر محمّدا وعليّا وفاطمه والحسن عليهم السلام سرى عنه همّه وأنجلي كربه وإذا ذكر الحسين عليه السلام خنقته العبره ووقعت عليه البهرة؛ فقال ذات يوم: إلهي، ما بالي إذا ذكرت أربعا منهم عليهم السلام تسلّيت بأسمائهم عن همومي وإذا ذكرت الحسين عليه السلام تدمع عيني و تثور زفرتي؟ فأنبأه تبارك وتعالى عن قصّته، فقال: كهيعص فالكاف إسم كربلا والهاء هلاك العترة والياء يزيد لعنه الله وهو ظالم الحسين والعين عطشه والصّاد صبره... (1)

مولای من از تأویل کهیعص به من خبر دهید؟ فرمود: این حروف از اخبار غیبی است که خداوند بنده اش زکریا را بر آن آگاه ساخت و سپس بر پیامبر اکرم حضرت محمد صلی الله علیه و آله بازگو نمود و جهت این بود که حضرت زکریا علیه السلام از خداوند مسئلت نمود تا اسامی خمسۀ طیّبه را به او تعلیم دهد تا در مشکلاتش خدا را به حقّ آنان بخواند. خداوند جبرئیل را بر او فرو فرستاد و آن اسماء سامیه را به او تعلیم داد. جناب زکریا هر وقت از محمد و علی و فاطمه و حسن علیهم السلام یاد می کرد و نام آنان را بر زبان می آورد، اندوهش برطرف می شد و غمش زائل می گردید ولی وقتی از حسین علیه السلام یاد می کرد و نام او را به زبان می آورد اشک از دیده اش می ریخت و نفس در سینه اش

ص: 57

می پیچید. روزی عرض کرد: بارالها! مرا چه می شود که وقتی از چهار نفر آنان یاد می کنم و آنان را نام می برم، آرامش از غم می یابم ولی وقتی از حسین علیه السلام یاد می کنم و نام او را می برم، آب از دیده ام می بارد و ناله ام بلند می شود؟ حق تعالی ماجرای شهادت آن حضرت را برای او بازگو نمود و فرمود که یعص . پس کاف اسم کربلاست و هاء کشته شدن عترت است، یاء یزید ملعون، ظالم اوست، عین عطش آن حضرت و صاد صبر و بردباری اوست.

شنیدن این حدیث در آن حال و هوا حال و هوایی بخشید و مدّتی همه مان سر به جیب غم فرو برده و آرام آرام گریه می کردیم. لحظاتی در اندوه و ماتم و یاد کربلا و تشنگی امام حسین علیه السلام گذشت؛ لحظاتی بسیار پربار که هنوز هم هروقت از آن یاد می کنم بار غم بر دلم می نشیند و آب اندوه از دیده ام می ریزد. ضمن تشکر جویای دیگر آیات شدم.

## دومین آیه قرآن راجع به کربلا

گفتند: آنچه می گوییم سفری است و چون سفر اشارتی و گذرایی است. آیه دیگر آیه 22 همین سوره مریم است:

فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَدَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا

پس مریم بار برگرفت و او را به جایگاه دوری افکند.

پس از آن که حضرت مریم علیها السلام از دم جبرئیل بارگرفت، حملش را به نقطه دوردستی برد. قرآن تعبیر به مکان دور نموده و در حدیثی که شیخ

الطائفه، مرحوم شيخ طوسی اعلى الله مقامه در تهذيب الاحكام - که از کتب اربعه شيعه است - نقل نموده، آن مکان جایگاه دور بیان شده است.

ابو حمزه ثمالی از امام چهارم، حضرت علی بن الحسین علیهما السلام از این آیه شریفه پرسید. حضرت فرمود: مریم از دمشق - بیت المقدس - بیرون آمد تا به کربلا رسید و فرزندش - عیسی علیه السلام - را در موضع قبر حسین علیه السلام وضع نمود، سپس همان شبانه برگشت. (1)

زمانی که موسی بن جعفر علیهما السلام در عریض (2) بودند و یکی از علمای نصارا با زحمت بسیار، پس از پی جویی سالیان دراز، موفق به دیدار حضرت شد و سؤالاتی از آن وجود مقدس نمود و حضرت هم پرسش هایی از او داشتند؛ از جمله فرمودند:

و النهر الذی ولدت علیه مریم عیسی علیه السلام هل تعرفه؟

آن نهری که مریم فرزندش عیسی علیه السلام را نزدیک آن زاییده می شناسی؟ عرض کرد: نه. حضرت فرمودند: هو الفرات و علیه شجر النخل و الکرم. آن نهر فرات است که درختان خرما و انگور کنار آن می روید. (3)

ص: 59

---

1- تهذيب الأحكام 173/6.

2- - دهی است در یک فرسخی مدینه متعلق به علی بن جعفر و در آن جا ساکن بود و بدین جهت فرزندان او را عریضیه می گویند - اقتباس از لغت نامه دهخدا - عریض - و ظاهراً گاهی موسی بن جعفر علیهما السلام به آن آبادی می رفته اند.

3- - الکافی 478/1 (کتاب الحجّه، باب مولد ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام، حدیث 4).

چه بسا آنچه در این حدیث شریف نسبت به محل وضع حمل جناب مریم علیها السلام ذکر شده، مورد استبعاد قرار گیرد؛ زیرا در نزد اهل کتاب بلکه حتی نزد ما به تواتر ثابت شده که جناب مریم در بیت المقدس بود و محرر و آزاد برای خدمت. به خانه خاله یا خواهرش، همسر حضرت زکریا علیه السلام رفت؛ چگونه از آن جا به کوفه و فرات - و کربلا - آمده و این مسافت طولانی را در این مدت کوتاه طی نموده؟

جواب این است که این امر در نظر ما و نسبت به ما بعید می نماید اما نسبت به چنان مریم و امثال او هیچ استبعادی ندارد، بنابراین ممکن است خداوند او را در یک ساعت هزاران فرسنگ سیر دهد و با قدرت طی الارض این فاصله طولانی را در مدت کوتاهی طی نماید. و مؤید این معنی - که در حدیث آمده - قول خدای تعالی است که فرموده است - فَاتَّيَبَذْتُ بِهَا مَكَانًا قَصِيًّا یعنی با حملش به مکان دوری آمد - و مکان قصی و جایگاه دور با آنچه در این حدیث و سایر روایات آمده که کربلا و فرات بوده سازش دارد. (1)

### توضیحی در محل ولادت حضرت عیسی علیه السلام

گفتند: از آن جایی که ممکن است شما هم مفاد این احادیث را بعید بشمارید، همان طور که مرحوم مجلسی اشاره نموده؛ نه این که خدای نخواستہ در مقام رد و انکار برآیید، چون می دانید رد و انکار بسیار

ص: 60

خطرناک است؛ نهایت امر این است بر فرض عقل ما قد نداد و فکر ما نرسید به آنچه فرموده اند توقف می کنیم و ردّ علم به خود آنان می نماییم و می گوئیم ما نمی فهمیم و آنان خود به آنچه فرموده اند بصیر و آگاهند؛ لذا مضاف بر آنچه از مرحوم مجلسی آوردیم در توضیح مطلب می گوئیم که:

اولا در خود قرآن شریف، آوردن تخت ملکه سبا نزد حضرت سلیمان علیه السلام در کمتر از یک چشم به هم زدن به وسیله کسی که در نزد او بهره ای از علم کتاب بود، صریحا آمده است. بنابراین صدور چنین اموری از جمعی که مؤید من عند الله هستند هیچ استبعادی ندارد و هیچ چیزی عقلا و نقلا یافت نمی شود که آمدن و مراجعت جناب مریم علیها السلام را به کربلا و فرات در شب هنگام منع نماید. این احادیث از وقوع چنین امر ممکنه که نظیرش در قرآن آمده است و عقل هم ممکن می شمرد، خبر می دهد.

بنابراین هیچ وجهی بر ردّ و انکار بلکه استبعاد و دور شمردن آن ندارد.

علاوه بر آنچه آوردیم می گوئیم قرآن از حمل جناب مریم بدون داشتن پدر خبر می دهد و می پذیریم در حالی که بسیار عجیب است، چه مانعی دارد حدیث از آمدن شبانه جناب مریم علیها السلام از بیت المقدس به کربلا و رجوع و بازگشتش خبر دهد و مکان قصی و جایگاه دور را به موضع قبر امام حسین علیه السلام تطبیق کند، آن را هم می پذیریم. اگر ما و امثال ما و بزرگ ترهای از ما و شما بگویند و بخواهند مکان قصی و جایگاه دور را به مکان خاصی تطبیق دهند جای سؤال است و گفتن چرا و به چه دلیل، ولی اگر امام علیه السلام و آگاه به تأویل قرآن به تعلیم حق تعالی بگویند بدون چون و چرا قابل پذیرش است.

از این حدیث و این توضیحات بسیار سرکیف شدم و با خود فکر



می کردم ما عمرمان را به چه چیزهایی گذرانیدیم و از چه حقایقی بی خبر ماندیم. باز هم خدا را سپاسگزارم که چنین توفیقی را رفیقم نمود و چنین سعادت را نصیبم و از همین حال تصمیم می گیرم مقداری از وقتم را برای تعلیم حقایق دینی بگذارم، در عین این که سایر وظایف و مسئولیت هایم را عهده دار هستم. آن قدر اوقاتمان را هدر داده و می دهیم که حساب ندارد. لحظاتی را با این افکار سرگرم بودم که ایشان گفتند: حالا که خوب تحویل می گیرید و بحمد الله علاوه بر حفظ و نگهداری ظاهری با دقت و تأمل با آن ها روبه رو می شوید، این جمله را اضافه کنم که عبد الوهاب عزام در سفرنامه اش آورده گوید:

وارد صحن مبارک شدیم و طرف چپ، جمعی با آهنگی خاص بر سینه هایشان می کوبیدند و عزاداری می کردند و طرف راست، جمعی از زنان نشسته بودند و پیوسته ولوله و ناله داشتند. داخل حرم مطهر شدیم و ضریح مبارک را زیارت نمودیم و جلالت آن مکان مقدس مانع از آن بود که چشم بگشاییم و جمال آن مکان را بنگریم و به زیورها و پیرایه ها توجه کنیم...

در آن حرم محترم سردابی بود که ده پله داشت و پوشیده به شباک آهنی بود و به آن جا مذبح - قتلگاه - می گفتند و می گفتند خون حضرت حسین علیه السلام در فاجعه کربلا آن جا به زمین ریخته. و هناك زاویه یقال أنّها مولد المسيح عیسی بن مریم، در آن حرم محترم زاویه و گوشه ای بود که می گفتند این جا جایگاه ولادت عیسی بن

عبد الوهّاب عزام ظاهراً مصری و عامّی مرام است و حدود هفتاد سال قبل به زیارت عتبات مقدسه مشرف شده و در این قسمت از سفرنامه اش که آوردیم دو جهت بسیار قابل توجه است. یکی این که این مرد غیر شیعه آن چنان مجذوب جلالیت مکان و عظمت آن حرم محترم شده است که از توجه به جمال آن بازمانده. وقتی جلالیت آن حایر شریف و آن مکان مقدّس برای غیر شیعه ای چنین وضعی پدید آورد، برای ارباب معرفت از دوستان و شیعیانش چه نقشی می آفریند.

و جهت دوم که به همین جهت قسمتی از عبارتش را آوردیم این است که معلوم می شود تا حدود هفتاد سال قبل هنوز در آن حرم خدایی نماد و نمود آن مکان قصیّ قرآنی و زادگاه عیسای ربّانی مبان و آشکار بوده است. آری، به بیان امام چهارم علیه السلام مَكَاناً قَصِيّاً که در داستان حمل و وضع حضرت عیسی در قرآن آمده، کربلای امام حسین علیه السلام است.

من هم از توضیحات و تذکراتی که دادند سپاسگزاری نمودم و گفتم:

هرچند مطالبی که می گوئید آن قدر شیرین و دل نشین است که دوست ندارم لحظه ای به سکوت بگذرد ولی باید ملاحظه حال شما را هم داشته باشم. گفتند: چه بهتر که در راه یار از یار بگوئیم و در سفر دلدار از دلدار بشنویم و در مسیر کربلا از کربلا سخنی به میان آریم؛ ما هم باید ملاحظه شما را داشته باشیم. از اول سفر شما را با پرگویی مان خسته نکنیم. گفتم: از این طرف خاطرتان کاملاً جمع باشد که هرچه بفرمایید گرسنه تر

ص: 63

می شویم. ادامه دادند که: سومین آیه ای که در قرآن مرتبط با کربلاست، آیه 30 سورة قصص است.

### سومین آیه قرآن نسبت به کربلا

فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ

آن گاه که موسی علیه السلام به طرف آن آتش رفت، از جانب وادی ایمن در آن بارگاه مبارک از آن درخت مقدس صدایی شنید. در حدیثی از حضرت صادق علیه السلام چنین رسیده است:

شاطئ الوادی الایمن الذی ذکره الله تعالی فی القرآن هو الفرات و البقعه المبارکه هی کربلا. (1)

کنار وادی ایمنی که خداوند در قرآن ذکر نموده، فرات است و بقعه مبارکه، کربلا است.

مرحوم مجلسی در بیان این حدیث و حدیث دیگری که در بیان آیه شریفه وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَ أَوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَ مَعِينٍ (2) رسیده، وَ رَبْوَةٍ را به نجف (کوفه) و مَعِينٍ را به فرات تفسیر نموده، گوید:

استبعادی در آمدن جناب مریم با فرزندش علیهما السلام پس از ولادت به کوفه - نجف - نیست و همچنین آمدن در موقع ولادت به طی

ص: 64

---

1- وسائل الشیعه 314/10 \* تهذیب الأحکام 38/6.

2- - مؤمنون/ 50.

الارض، و همین طور هیچ استبعادی در آمدن حضرت موسی علیه السّلام با طیّ الارض به کربلا نمی باشد. (1)

از آنچه شنیدم بسیار مسرور بودم و با زبان حال، حامد و شاکر بودم که حق تعالی چه متّی بر من نهاده که از آغاز سفر چنین اطلاعات مفید و سودمندی نسبت به کربلا پیدا کردم و پیوسته استماع این مطالب موجب می شد کوچکی و کسری و کاستی خودم در نظرم بیشتر جلوه کند و آن حالتی که نوع ما داریم که با دانستن چند اصطلاح و حفظ چند فرمول و آشنایی با بعضی مسائل فکر می کنیم علامه دهریم و چیزی بلد هستیم و دیگران را به حساب نمی آوریم، برایم کم رنگ می شد و متقابلاً عظمت و بزرگی و ابّهت و جلالت مکانی که به زیارتش می رویم، بیشتر در نظرم جلوه می کرد و هاله ای از جلال و عزّت نسبت به آن مکان مقدّس فراروی دیده دلم نقش می بست. با خود می گفتم: به کربلا می رویم؛ کربلایی که خدا با زکریای پیامبر علیه السّلام از آن صحبت داشته، کربلایی که جایگاه تجلّی کلام حق برای کلیم خدا موسی علیه السّلام بوده، کربلایی که زادگاه پسر مریم حضرت عیسی علیه السّلام بوده، وه چه جایی! چه مبارک مکانی! و چه فرخنده ساعت و سحری.

به یاد این شعر خواجه شیراز در آن سحرگاه فرخنده افتادم:

دوش وقت سحر از غصّه نجاتم دادند

واندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

ص: 65

بی خود از شعله پرتو ذاتم کردند

باده از جام تجلی صفاتم دادند

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی

آن شب قدر که این تازه براتم دادند

بعد از این روی من و آینه وصف جمال

که در آن جا خبر از جلوۀ ذاتم دادند

من اگر کام روا گشتم و خوش دل، چه عجب

مستحق بودم و این ها به زکاتم دادند(1)

مقداری آمدم و به جاده پریچ و خمی رسیدیم. من قدری ترسیدم، چون از پایین دره چراغ ها پیدا بود و بلندی جایگاه ما نسبت به آن جا محسوس؛ ترسی همراه با زیبایی و ییمی توأم با قشنگی و جذابی. خواستم پرسیم این جا کجاست؟ چون نخستین دفعه ای بود که این مسیر را می آمدم؛ خود ایشان گفتند: بحمد الله به ایلام رسیدیم. این چراغ هایی که مشاهده می کنید چراغ های شهر ایلام است که مرکز استان ایلام می باشد و از این پیچ و خم ها که گذشتیم ان شاء الله وارد شهر می شویم.

### تاریخ و جغرافیای ایلام

از پیچ و خم ها با سلام و صلوات گذشتیم و نزدیک شهر رسیدیم.

گفتند: این جا ایلام است که فعلا مرکز استان شده ولی قبلا جزء شهرهای

ص:66

استان پنجم کشور - لرستان و کرمانشاهان - بوده و آن را پشتکوه می نامیده اند.

از طرف شمال به بخش های ایوان و سومار و از طرف خاور به شهرستان خرم آباد و از طرف جنوب به شهرستان دشت میشان و از طرف باختر به کشور عراق و به واسطه وجود کبیر کوه هوای این شهرستان به سه قسمت متمایز تقسیم می شود... ایلام را سابقا عیلام می گفته اند.<sup>(1)</sup>

عیلام از کشورهای بسیار قدیمی و باستانی بوده و منطقه وسیعی را به خود اختصاص داده و از جایگاه خاصی برخوردار که در توصیف آن گفته اند:

حدود این کشور از مغرب رود دجله، از مشرق قسمتی از پارس، و از شمال راه بابل به همدان، و از جنوب خلیج فارس تا بوشهر بود...

مردم عیلام زبان و خطی مخصوص داشتند و دین آنان مبتنی بر شرک و بت پرستی بود و تاریخ آنان را به سه قسمت تقسیم می کنند:

1 - عهدی که تاریخ عیلام با تاریخ سومریان و اکدیان ارتباط کامل دارد؛ از ازمه قدیم تا 2225 سال قبل از میلاد.

2 - عهدی که تاریخ عیلام با تاریخ دولت بابل مربوط می شود؛ 2225 تا 745 قبل از میلاد.

3 - عهدی که آشور جدید رقیب عیلام است؛ 745 تا 645 قبل از میلاد.

ص:67

---

1- لغت نامه دهخدا - ایلام.

عیلام در سال 645 قبل از میلاد به دست آشور بانی پال منقرض گردید.

در عهد دوم و سوم، جنگ های بسیار میان سلاطین عیلام با پادشاهان بابل و آشور اتفاق افتاد که به انقراض عیلام انجامید:

در سال 645 قبل از میلاد سپاهیان آشور بانی پال شوش را تصرف کردند و خزانه پادشاهان عیلام به دست آنان افتاد و طلا و نقره ای که بابل در موقع اتحاد به عیلام داده بود با مجسمه ها و اشیاء نفیس معابد عیلام و آنچه در خانه ها از ثروت و اشیاء گران بها بود به نینوا منتقل شد. آشوریان به کشتار و غارت اکتفا نکرده استخوان های پادشاهان عیلام و اشخاص نامی را بیرون آورده به نینوا فرستادند.

رفتار آشوریان را در عیلام حزقیال چنین تعبیر کرده:

این است ایلام و تمام جمعیت آن، در اطراف قبر آن همه کشته شده اند و همه از دم شمشیر گذشتند. خون بام کالداش آخرین پادشاه عیلام که فرار کرده بود پس از چندی گرفتار شد و آشور بانی پال او و تام ماریتو پادشاه سابق عیلام را به عزابه خود بست و مجبورشان کرد عزابه سلطنتی را تا معبد آشور و ایشتار، خدایان آشور بکشند. عیلامیان نوعی تمدن و صنایع به وجود آوردند و خطی برای خود ترتیب داده بودند به هر حال از سال 645 قبل از میلاد دولت عیلام از صفحه روزگار محو شد و گذشته های آن به مرور فراموش

ص:68

آری، به درویشی قناعت کن که سلطانی خطر دارد.

بی جهت نیست که قرآن شش مرتبه امر به سیر در زمین می نماید و فرمان فَيَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ می دهد، زیرا که اگر سیر در زمین با دیده عبرت همراه باشد، منشأ آثار بسیار مفید و سودمندی می گردد.

وارد شهر شدیم و از خیابان ها یکی پس از دیگری می گذشتیم و آنچه ایشان گفته بودند موجب می شد که با دیده عبرت و چشم پند به آن خطه و سامان بنگرم و به این بیت فارغ گیلانی مترنم باشم:

ای خواجه مشو غره که از خیل سواران

وامانده به جا غیر غبار فرسی نیست (2)

و به یاد این جمله امیر المؤمنین علیه السلام افتادم که می فرمایند:

ما أكثر العبر وأقل الاعتبار. (3)

چه بسیار است آنچه مایه عبرت ها و موجب پندها است و چه کم است عبرت گیری و پندپذیری.

باری، دقایقی در این حال و هوا و در این افکار و احلام گذشت که لحظات بسیار مفید و سودمندی بود و منشأ عزم و تصمیم که تا عبرت دیگران نشده ام از دیگران عبرت گیرم و تا مایه پند کسان نگشته ام از آثار

ص: 69

---

1- لغت نامه دهخدا - عیلام.

2- - گیلان در قلمرو شعر و ادب/ 363.

3- - سفینه البحار - عبر 146/2.



ایلام را پشت سر گذاشتیم و فاصله حدود 80 کیلومتری ایلام تا مهران هم به چرت گذشت و ترمز سر پیچ نزدیک مهران چرت را پاره کرد.

## مهران و مرز عراق

نزدیک اذان صبح بود که به مهران رسیدیم و در محلی که قبلاً آماده شده بود، اسکان گزیدیم. ایشان تجدید وضو کردند و مشغول نماز شدند.

همراهان هم درازکشی و تمدد دست و پایی. نماز صبح را خواندیم و ساعتی استراحت کردیم. خوابی بود مختصر ولی خیلی مفید و رافع خستگی سفر و توان بخش باقی مانده مسافرت.

حدود ساعت 7 بود که بیدار شدیم، صبحانه فراهم آمده بود؛ نان و پنیر و مغز گردو و چای شیرین صرف شد و خیلی چسبید. ساعت 7/30 بود که با ماشین عازم مرز شدیم و پس از انجام تشریفات مرزی، نقطه صفر مرزی را طی نمودیم و وقتی حدود ساعت 10 در مرز عراق مهر ورود به عراق را به گذرنامه ام زدند، احساس کردم فصل جدیدی در زندگانی ام باز شد و خدا می داند چه حالی پیدا کردم. اشک شوق امانم نمی داد جلوی پایم را بینم. الحمد لله راستی به خاک عراق رسیده ایم و الان ما در کشور عراق هستیم. کشوری که مزار شش امام معصوم ماست و پیکر پاک شش حجت حق را به خود گرفته است. این جا عراق است، این جا عراق است، این جا عراق است، این جا مملکتی است که کربلا دارد، کشوری است که نجف دارد، مرز و بومی است که کاظمین و سامراء دارد؟ الحمد لله، آری این جا عراق است.

منزل سوم این جا عراق است

اشاره

ص:71

آه از دمی که در حرم عترت خلیل

برخاست از درای شتر بانگ الرحیل

کردند از حجاز، بسیج ره عراق

گفتند حسبی الله ربّی، هو الوکیل

با صد هزار آرزو و میل و اشتیاق

می تاختند سوی بلا از هزار میل

شورش در خلق عالم/ 158

سروده ادیب الممالک فراهانی

ص: 72

به عراق رسیدیم و قدم به کشور دل نهادیم؛ مملکتی که از شمال با ترکیه و از شرق با ایران و از غرب با سوریه و از جنوب با عربستان و خلیج فارس همسایه است و از جهت تاریخی سابقه ای بس قدیمی دارد و روزگاری بابل و کلد، دو مملکت قدیمی و دو کشور باستانی را در خود جای داده بود و صاحب نام و نشانی بوده ولی آنچه ما را به این مملکت کشانده و شور و شوق سفرش را فراهم آورده، این گونه امور و این قبیل مسایل نیست بلکه پیوند عراق به پرده دل ها از آن زمانی است که پردگیان مهد عزّت و خواتین بیت رسالت با شاه کشور ایجاد و شاهزادگان و یاران به این خطّه و سامان آمدند؛

### کردند از حجاز، بسیج ره عراق

و عراق کشور دل ها شد و پایتخت قلوب که دل های ارباب ولا پیوسته به سوی آن پر می کشد و آرزوی سیر و سفرش را دارد. آری، به عراق رسیدیم و با خود زمزمه می کردم: راستی این جا عراق است و ما به

کشور عراق رسیده ایم؟ خواب هستم یا بیدار؟ دیدم که بیدارم.

## خاطرات و خطورات میان راه

مختصری راه آمدیم، راه نبود آه بود، پیاده روی نبود حرکت بر شهپر عشق بود و طیران با بال شوق و پرش با جناح شور. به جایی گاراژ مانند رسیدیم، صدای راننده ها بلند بود:

نجف، نجف کاظمین، کاظمین کربلا، کربلا

تا کربلا، کربلا شنیدم فقط خدا می داند این کلمات با دل من چه کرد.

از آغاز عمر مکرر در مکرر این کلمه را شنیده و گفته بودم ولی گویا رؤیایی بود که پس از گذشت حدود 25 سال از عمرم آن روز تعبیر شد.

نامش که این قدر دلریاست، خودش با دل ها چه می کند؟ حق داشتند آن ها که وقتی به کربلا رسیدند و چشمشان به آن حرم محترم و حائر شریف و مصرع منیف افتاد، گفتند: هذا مصرع ابي عبد الله؟ صیحه زدند و جان دادند.

باری، برای این که راحت باشیم به خصوص محترمت همراه، در طول مسیر، خیلی مشکل نداشته باشند و با توجه به گرمی هوا و دوری راه، با آن که مجموعاً هفت نفر بیشتر نبودیم، ماشین بزرگتری که به آن ها «کِیَه» می گویند، به صد هزار دینار گرفتیم؛ ساک ها و اثاثیه را هم روی صندلی عقب ماشین گذاردیم و ماشین حرکت کرد. تا راه افتادیم، راننده گفت: طیبوا أفواهکم بذكر الصّٰلموات علی محمد و آل محمد، صلوات فرستادیم و اجمالاً فهمیدم مضمون همان جمله ای است که ما هم به کار می بریم: دهانتان را خوشبو کنید به ذکر صلوات بر محمد و آل محمد.

دو مرتبه گفت: للحسن و الحسين ثانيا، دو مرتبه هم صلوات

فرستادیم، و صلوات سوم. ماشین هم می نالید و می رفت. درخت های خرما، ریگ های بیابان، آلونک های صحرانشینان، همه از نظر می گذشت و گویا با انسان حرف می زدند. نتوانستم خودم را نگه دارم، به ایشان گفتم:

آقا، من مسافرت زیاد رفته ام، جاده های زیبا و قشنگ بسیار دیده ام ولی نمی دانم این سفر چه سفری است، این جاده ها چه جاده هایی است، مثل این که همه چیزش با همه جافرق دارد. گفتند: آری، این چنین است که می گویند و هیچ تعجبی ندارد. اگر غیر از این بود تعجب داشت و شروع کردند به خواندن این اشعار:

بوی زلفی به گریبان صبا ریخته اند  
طرفه شوری به دماغ دل ما ریخته اند

به سر کوی تو ای قبله ارباب نیاز  
نقش پیشانی دل تا به سما ریخته اند

کام بخشان جهان با کف قیاض  
چو ابر عرق شرم به دامن گدا ریخته اند

در بیابان محبت عوض ریگ روان  
پاره های دل ارباب وفا ریخته اند (1)

در این حال و هوا می آمدم و من بسیار مشتاق ادامه صحبت بودم که خوشبختانه باز خود ایشان سبقت گرفتند و گفتند: صحبت راجع به کربلا بود و آنچه نسبت به کربلا در قرآن آمده است. گفتم: آری، از دو جهت برای من درس بود؛ هم آگاهی از مطالبی که نمی دانستم و هم توجه به این حقیقت که نسبت به آنچه نشنیده ام و نمی دانم حالت انکار و اعجاب به خود نگیرم بلکه در مقام استفسار برآیم تا بیشتر بهره مند گردم. گفتند: در توضیح جهت اول - کربلا در قرآن - به همین سه آیه بسنده می کنیم و سراغ مبحث دوم می رویم که کربلا در حدیث است.

ص: 75

اگر کسی ادّعا کند آن مقدار حدیث و روایت که راجع به فضیلت کربلا و این نقطه از خاک داریم، نسبت به هیچ نقطه ای از زمین این مقدار حدیث نداریم حتّی نسبت به مکه و خانه خدا، کعبه؛ اگر کسی ادّعا کند همه آنچه نسبت به فضایل سایر بقاع متبرکّه زمین و اعتبار و موقعیت همه مشاهد مشرفه رسیده اگر جمع آوری شود و یک جا قرار گیرد و تنها آنچه نسبت به کربلای معلّی رسیده در یک جا گردآوری گردد چه بسا به تنهایی از همه آنها بیشتر باشد؛ ادّعای گزافی نکرده است.

هرچند قبول این مطلب برایم همچون مطلب قبل سخت و دشوار بود و مابۀ تعجب ولی با توجّه به درسی که آموخته بودم، چیزی اظهار ننمودم. گفتند: از این جهت که آنچه گفتیم خالی از شاهد نباشد، چند حدیثی برای شما نقل می کنم.

### 1 - خلقت زمین کعبه به خاطر زمین کربلا

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

همانا زمین کعبه گفت: کیست همانند من در حالی که خداوند خانه خودش را بر پشت من بنا نموده و مردم از هرسو به سوی من

می آیند و حرم امن خدا هستم؟ حق تعالی به او وحی کرد: دست از این سخن بدار و آرام گیر که به عزّت و جلال خودم سوگند، آن فضیلتی که تو داری در کنار فضیلتی که به زمین کربلا داده ام همانند سوزنی است که آن را در دریا فرو برند، چه مقدار آب به خود می گیرد؟ اگر تربت و خاک کربلا نبود فضیلتی به تو نمی دادم و اگر آنچه کربلا به خود گرفته نبود هرآینه تو را نمی آفریدم و آن بیت و خانه ای را که توبه آن فخر می کنی خلق نمی کردم؛ پس قرار گیر، آرام باش، تواضع و فروتنی پیشه گیر و تکبر نسبت به زمین کربلا نداشته باش که اگر بلند پروازی نمودی تو را به آتش دوزخ فرو می برم. (1)

## 2 - خلقت زمین کربلا قبل از زمین کعبه

حضرت باقر علیه السلام فرمودند:

خداوند تبارک و تعالی زمین کربلا را قبل از آفرینش کعبه به فاصله بیست و چهار هزار سال خلق نمود و آن را مورد قداست و برکت قرار داد و پیوسته پیش از آفرینش مخلوق، آن زمین، مقدّس و مبارک بوده و خواهد بود تا خداوند آن را برترین زمین بهشت قرار دهد و بهترین منزل و مسکنی که اولیائش را در بهشت در آن سکونت می بخشد. (2)

ص: 77

---

1- کامل الزیارات/ 267، باب 88، حدیث 3.

2- - کامل الزیارات/ 267، باب 88، حدیث 4.



### 3 - نورانیت زمین کربلا در بهشت

امام چهارم حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود:

همانا زمین کربلا در میان ریاض جنت و باغ های بهشت چونان ستاره روشن و کوکب درّی در میان ستارگان که برای اهل زمین می درخشد درخشش و روشنی دارد و نور آن دیدگاه بهشتیان را می پوشاند و ندا در می دهد:

أنا أرض الله المقدسه الطّیبه المبارکه الّتی تضمّنت سیّد الشهداء و سیّد شباب أهل الجنّه.

من زمین مقدّس و پاکیزه و مبارک خدایی هستم که حضرت سیّد الشهداء علیه السلام و آقای جوانان اهل بهشت را دربرگرفتم. (1)

### 4 - فرشتگان از هزار سال قبل از واقعه کربلا به زیارت کربلا می رفتند.

حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

زوروا کربلا و لا تقطعوه فإنّ خیر أولاد الأنبیاء ضمّنته ألا وإنّ الملائکه زارت کربلا ألف عام من قبل أن یسکنه جدّی الحسین علیه السلام و ما من لیله تمضی إلاّ و جبرائیل و میکائیل یزورانّه.

کربلا را زیارت کنید و قطع نکنید که همانا بهترین اولاد انبیا را در خود جا داده. همانا فرشتگان هزار سال قبل از این که جدّم حسین علیه السلام در آن ساکن گردد، به زیارت کربلا می رفته اند و هیچ شبی

ص: 78

نمی گذرد جز این که جبرائیل و میکائیل آن جا به زیارت می روند. (1)

## 5 - این روایت هم می تواند برای همه ما از جهات مختلف آموزنده باشد.

حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

همانا زمین کربلا و آب فرات نخستین زمین و آبی بود که حق تعالی آن را مورد قداست و مبارک قرار داد و به آن زمین گفت: از فضیلتی که خداوند به تو ارزانی داشته سخن بگو که همانا زمین ها و آب ها در مقام مفاخره بر یکدیگر برآمده اند.

زمین کربلا گفت: من زمینی هستم که خداوند مرا مقدس و مبارک قرار داده و شفا را در خاک و آب من نهاده ولی فخر نمی کنم بل خاضع و ذلیل و منقاد و پستم نسبت به کسی که چنین لطفی در حق من نموده است و فخر بر آنان که پایین تر از من هستم نمی فروشم بلکه شکر خدا می آورم و سپاس او می گذارم.

خداوند در سایه این شکر و تواضع کرامت او را افزونی بخشید و او را جایگاه حسین علیه السلام و اصحابش قرار داد. سپس حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

من تواضع لله رفعه الله و من تکبر وضعه الله تعالی.

هر کس برای خداوند تواضع و فروتنی نمود، خداوند او را رفعت بخشید و هر کس تکبر نمود، خدای تعالی او را پستی داد. (2)

ص: 79

---

1- کامل الزیارات/ 269، باب 88، حدیث 10.

2- کامل الزیارات/ 271، باب 88، حدیث 15.

در حال و هوایی بس روح افزا که باران اشک شوق بر زمین عنبرین دل می بارید و عطر مشک محبت از آن به مشام می رسید، می آمدیم و ایشان هم گاه و بیگاه، شهرها و آبادی های میان راه را نام می بردند و توضیحی می دادند. حدود ساعت 2 بعد از ظهر بود که به محلی رسیدیم، ماشین نگه داشت، رستورانی بود مناسب با همان حال و هوا، خالی از پیرایه و عاری از تصنع، نمازخانه ای هم داشت. نماز خواندیم و چای عربی هم خوردیم و مختصر ناهاری صرف شد، سوار شدیم و به مسیر ادامه دادیم. هرچه پیش می آمدیم گویا همه چیز حال و هوای دیگری پیدا می کرد و رنگ و بوی آخری به خود می گرفت و گویا همه چیزش با همه چیز فرق داشت. دل هم که خدا می داند چه می کرد بیش از نیمی از راه را آمده بودیم، این دفعه من سبقت گرفتم، گفتم: کربلا را در قرآن دیدیدم، کربلا را در حدیث خواندیم، در انتظار کربلا در تاریخ هستیم. گفتند:

بحمد الله حواستان کاملاً جمع است و نمی شود چیزی برای شما کم گذاشت. گفتم: اگر شما هم جای من بودید چه بسا از این فرصت بیش از این استفاده می کردید. گفتند: حق با شماست، باز برای این که گفتارمان نظم و ترتیبی داشته باشد بحث تاریخی کربلا را به چند قسمت تقسیم می کنیم:

1 - کربلا قبل از اسلام؛

2 - کربلا بعد از اسلام تا سال شصتم هجرت؛

3 - کربلا از دوم تا دوازدهم محرم سال شصت و یک هجرت؛

4 - کربلا از آن به بعد؛

5 - کربلا در آینده.

## کربلا قبل از اسلام

آنچه از مجموع آثار استفاده می شود این است که:

کربلا زمینی زراعتی بوده و جزء مملکت کلدانیین به شمار می رفته و بعد از آن، ساسانیان حکمران این اماکن بودند و بعضی گویند: کربلا معبد و محلّ عبادت نصاری اطراف کربلا مثل نینوا بوده که چه بسا بتوانیم یکی از احتمالاتی که در تسمیه کربلا آوردیم شاهد این امر باشد. (1)

برخی اسم کربلا را از کرب و ایل مرگب دانسته اند. کرب به معنای حرم و ایل به معنای الله - حرم الله - که لفظ آشوری است و دلالت می کند که آن جا حرم الله است و مردم در آن عبادت می کنند. (2)

کربلا در طول 43 درجه و 55 دقیقه شرقی و عرض 34 درجه و 45 دقیقه شمال خط استوا در منطقه معتدله شمالی قرار دارد و در عهد بابلیان معبد ساکنان شهر نینوا و عقر که نزدیک آن جا قرار داشته بوده است و ساسانیان، عراق را در زمان شاپور ذوالاكتاف فتح نمودند و آن را به آستان هایی تقسیم کردند و هر آستانی را به طسیح هایی و کربلا در طسیح النهرین قرار گرفت. نینوا در شرق کربلای امروز قرار داشته و مجموعه تل هایی بوده و نوایس در شمال غربی آن در

ص: 81

---

1- تاریخچه کربلا / 51.

2- تاریخ و جغرافیای کربلای معلی / 61.

محلّی که مزار جناب حرّین یزید ریاحی واقع است. (1)

در حدیثی از حضرت صادق علیه السّلام چنین نقل شده:

إِنَّ التَّوَائِسَ شَكَتْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ شِدَّةَ حَرِّهَا، فَقَالَ لَهَا عَزَّ وَجَلَّ:

أَسْكُتِي، فَإِنَّ مَوَاضِعَ الْقَضَاءِ أَشَدَّ حَرًّا مِنْكَ.

همانا نواویس به خدای عزّ و جلّ از شدّت حرارتش شکایت کرد. خداوند عزّ و جلّ به او فرمود: ساکت باش که همانا جایگاه قاضیان حرارتش از محل تو بیشتر است. (2)

مرحوم مجلسی اوّل در بیان این حدیث گوید:

نواویس موضعی است از مواضع جهنّم و ذکرش در اینجا برای این جهت است که جایگاه قاضیان در آخرت بدترین جایگاه هاست. (3)

از آثار رسیده استفاده می شود که قبل از اسلام، نوع پیامبران عظیم الشان و رسولان اولوا العزم، سر و سرّی با کربلا داشته اند و گذری از آن وادی غم و سرای ماتم نموده اند و از نای نی سینه، نوای نینوا در داده اند:

آدم علیه السّلام از کربلا مرور می کند و بدون سبب غمین می گردد و پایش می لغزد و خون جاری می شود و چون سبب سؤال می کند، حق تعالی به او وحی می کند که در این زمین، فرزندی، حسین علیه السّلام کشته می شود و در مقام لعن قاتل او برمی آید.

ص: 82

---

1- موسوعه الامام الحسین علیه السّلام 604/2.

2- من لا یحضره الفقیه، کتاب القضا یا و الأحکام، باب کراهه مجالسه القضاة فی مجالسهم.

3- روضه المتّقین 21/6.

و چون کشتی نوح علیه السّلام به کربلا می رسد، بیم غرق برای آن عالی جناب پدید می آید و چون جویای سبب می شود نظیر آنچه به آدم علیه السّلام گفتند به او می گویند و او هم در مقام لعن قاتل بر می آید.

همچنین برای حضرت ابراهیم علیه السّلام در موقع عبور از کربلا سقوط از مرکب پیش آمده و او هم در مقام لعن قاتل امام حسین علیه السّلام برآمده است.

آن سان که گوسفندان جناب اسماعیل از آب فرات استفاده نکردند و چون جویا شد، ماجرای کشته شدن امام حسین علیه السّلام را بازگو نموده و جناب اسماعیل هم در مقام لعن او برآمد.

آن گونه که وقتی حضرت موسی علیه السّلام با جناب یوشع بن نون به زمین کربلا رسیدند، نعلین جناب موسی پاره شد و بندش گسیخت و خار بر پایش نشست و خون جاری شد و چون سبب پرسید، ماجرای شهادت امام حسین علیه السّلام را برای او گفتند؛ او هم در مقام لعن قاتل برآمد و جناب یوشع آمین می گفت.

و آن گاه که بساط جناب سلیمان بر روی باد در فضا می رفت، وقتی که به کربلا رسید، آن چنان باد بساطش را به جنبش درآورد که بیم سقوط می رفت و بر زمین قرار گرفت و چون سبب پرسید، باد جریان کشته شدن سید الشهداء علیه السّلام را در این زمین برای جناب سلیمان نقل نمود و او هم در مقام لعن قاتل برآمد.

و عیسای پیامبر هم که با حواریون عبورش به کربلا افتاد شیری را بر سر راه دید، پرسید: چرا مانع رفتن ما هستی؟ گفت: راه عبور شما را باز نمی کنم تا یزید قاتل حسین علیه السّلام را لعنت کنید. حضرت عیسی

پرسید: حسین علیه السلام کیست؟ گفت: سبط حضرت محمد، پیامبر امی صلی الله علیه و آله و فرزند علی ولّی علیه السلام و قاتل او مورد لعن همه وحوش و سباع و حیوانات است به خصوص در روز عاشورا، لذا عیسی علیه السلام دست بالا برده و در مقام لعن یزید برآمد و حواریون آمین گفتند. شیر از راه کناری رفت و آنان عبور نمودند. (1)

### کربلا بعد از اسلام

احادیث بسیاری گویای این حقیقت است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مکرّر در مکرّر از کربلا یاد می نمودند و از رویداد مهم آن خبر می دادند که مواردی از آن را آیت فقید، صاحب الغدیر، در کتاب سیرتنا و سنتنا از مدارک عامّه آورده است، از جمله گوید:

### خاک کربلا در دست رسول خدا صلی الله علیه و آله

پیوسته رسول خدا صلی الله علیه و آله برای حسین در حجرات همسرانش اقامه عزا می نمود و از مصائب او یاد می کرد و وقتی حزن و اندوهش شدّت می یافت، نور دیده اش را در آغوش می گرفت و با خود به مسجد در جمع اصحابش می آورد در حالی که آب از دیدگانش جاری بود و اشک از چشمان مبارکش می ریخت. حسین شیرخواره اش را به اصحاب نشان می داد در حالی که تربت کربلای او در دستش بود و به آنان می فرمود:

ص: 84

إِنَّ أُمَّتِي يَقْتُلُونَ هَذَا وَهَذِهِ تَرْبُهُ كَرْبَلَا.

همانا اُمّت من این پسر را می کشند و این خاک کربلای اوست.

خاک کربلا را می گرفت و می بوئید، گریه می کرد و مقتل و مصرع او را بر زبان می آورد و می فرمود:

ريح كرب و بلاء، وريح كرب و بلاء، كربلا أرض كرب و بلاء.

بوی اندوه و بلا استشمام می کنم، وای از غم و بلا، کربلا زمین غم و بلا.

و گاهی حسینش را در دامنش می نشاندد در حالی که تربت سرخ او را در دست داشت، گریه می کرد و می فرمود:

يا ليت شعري من يقتلك بعدى؟

ای کاش می دانستم چه کسی تو را پس از من به قتل می رساند؟

آری، پیوسته فرشتگان به صورت دست جمعی و انفرادی به محضر رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ شَرَفِیَاب می شدند و پیام ماتم زای شهادت امام حسین علیه السّلام را به جدّ امجدش می دادند و خاک سرخ کربلای او را برای حضرتش می آوردند که نشانی از مصرع و مقتل او بود.

این ها مواردی است که تاریخ اسلام در این زمینه ثبت نموده. (1)

و از موارد دیگر رویداد حَجْرَةُ امّ سلمه است.

امّ سلمه گوید: حسن و حسین علیهما السّلام در خانه من بودند که جبرئیل بر پیامبر اکرم صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ فرود آمد و در حالی که به حسین علیه السّلام اشاره می کرد،

ص: 85



گفت: اَمّت تو بعد از تو این پسر را می کشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گریستند و حسین علیه السلام را به سینه خود چسباندند. سپس فرمودند: این خاک نزد تو امانت باشد، آن را بوئیدند و گفتند: ریح کرب و بلاء، بوی کرب و بلا می دهد. هر وقت این تربت به خون تبدیل شد، بدان که فرزندم کشته شده است... (1)

این جریان در بسیاری از متون حدیثی و تاریخی عامّه آمده است از جمله ابن اثیر در وقایع سال 61 هجری چنین آورده:

روایت شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از تربت امام حسین علیه السلام که جبرئیل برای حضرتش آورده بود به امّ سلمه دادند و فرمودند: هر زمان که این خاک خون شد، همانا حسین علیه السلام کشته شده است. امّ سلمه آن خاک را در شیشه ای نزد خودش محفوظ نگه داشته بود. وقتی آن حضرت کشته شد آن خاک خون گردید و امّ سلمه قتل حسین علیه السلام را به مردم اعلام نمود. (2)

همچنین از ابن عباس نقل نموده که:

در شبی که امام حسین علیه السلام کشته شده بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله را در عالم رؤیا دید که در دست حضرت شیشه ای بود و خون در آن جمع می کردند. به حضرت عرض کرد: چه می کنید؟ فرمودند: این خون های حسین و اصحاب اوست که نزد خدا بالا می برم. صبح که شد ابن عباس مردم را از کشته شدن حسین علیه السلام آگاه کرد و خوابش

ص: 86

---

1- سیرتنا و سنتنا/ 44.

2- - الکامل فی التاریخ 703/1.

را نقل نمود و مردم بعد از آن فهمیدند که آن حضرت همان موقع کشته شده بوده. (1)

موفق بن احمد، خطیب خوارزم چنین آورده است:

فرشته مأمور دریاها پس از اعلام شهادت و عزای سید الشهداء علیه السلام به اهل بحار و ساکنان دریاها شرفیاب محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله شد و گفت: گروهی از امت تو جوجه ات حسین علیه السلام را در زمین کربلا می کشند و مشتی از تربت کربلا به حضرت داد و گفت: این تربت نزد تو باشد تا علامتی ظاهر گردد و از آن تربت با خود به آسمان برد که جمیع فرشتگان آسمان دنیا آن را بوئیدند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیوسته آن تربت را می بوئید و می گریست و قاتلان حسیش را نفرین می کرد و آن تربت را به ام سلمه مرحمت نموده، فرمود:

فإنّها إذا تغيّرت و تحوّلت دما عبيطا فعند ذلك يقتل ولدى الحسين.

هرگاه این تربت به صورت خون تازه در آمد، فرزندم حسین کشته شده است. (2)

و از آنچه مرحوم مفید آورده است استفاده می شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به کربلا برده اند و جایگاه آن معركة قتال را به حضرتش نشان داده اند.

ام سلمه - رضی الله عنها - گوید: شبی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از نزد ما بیرون رفتند و مدّتی طولانی غایب بودند؛ آن گاه نزد ما آمدند در

ص: 87

---

1- الکامل فی التاریخ 703/1.

2- مقتل الحسين 162/1.

حالی که گرد و غبار بر سر و روی مبارکشان نشسته بود و موها ژولیده می نمود و دستشان را هم بسته بودند که گویا چیزی در آن بود. من عرض کردم: ای رسول خدا، این چه هیئت و حالتی است که بر شما می نگرم! چرا غبار آگین و ژولیده اید؟ فرمودند: مرا در این زمان سیر دادند و به عراق بردند در محلی به نام کربلا و به من مصرع و جای به خاک افتادن فرزندانم حسین علیه السلام و جمعی از فرزندان و اهل بیت را به من نشان دادند و من پیوسته خون آن ها را جمع می نمودم و اینک در دست من است. دست مبارکشان را به طرف من باز نمودند و فرمودند: بگیر و حفظ کن. من هم آنچه در دست حضرت بود گرفتم؛ شبیه خاک سرخ رنگ بود. آن ها را در شیشه ای نهادم و سر شیشه را محکم بستم و پیوسته در مقام حفظ و نگهداری اش بودم تا وقتی امام حسین علیه السلام از مکه به طرف عراق رفتند. من هر روز و هر شب آن شیشه را بیرون می آوردم، نگاه می کردم، می بوئیدم و برای مصیبت حضرتش گریه می کردم تا روز دهم ماه محرم فرا رسید که روز کشته شدن حضرت بود. صبح که آن شیشه را نگاه کردم به حال خودش بود ولی آخر روز که نگاه کردم به صورت خون تازه در آمده بوده. صیحه زدم و گریستم و خشم و غضب خود را فرو می خوردم از بیم آنکه دشمنان با خبر نشوند و در مقام شماتت بر نیایند تا آن که خبر شهادت حضرت رسید و آنچه دیده بودم محقق گردید. (1)

ص: 88

جفا می دانم حالا که صحبت‌مان به این جا رسید، این حدیث را ناگفته بگذارم به خصوص که جناب عالی کاملاً به مطالب توجه می کنید و در مقام حفظ و نگهداری بر می آید. شیخ الطائفه، مرحوم شیخ طوسی - رضوان الله تعالی علیه - در امالی اش چنین آورده است:

عمرو بن ثابت از پدرش ابی المقدام - کنیه ثابت ابی المقدام بوده - از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل نموده که گفت: در این میان که من در منزل خوابیده بودم، صدای فریاد بس بلندی از خانه امّ سلمه، همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم، لذا از منزل بیرون آمدم و قائد و همراهی ام مرا به خانه او برد در حالی که مردم مدینه از مرد و زن در خانه او جمع شده بودند. رفتم تا نزد امّ سلمه رسیدم، گفتم:

یا امّ المؤمنین، مالک تصرخین و تغوثن؟

ای مادر مؤمنان، چه شده که این چنین می نالی و استغاثه و فریاد داری؟ پاسخ مرا نداد و رو کرد به زنان هاشمیّات و به آنان چنین گفت:

یا بنات عبد المطلب، إسمعینی و إیکین معی فقد قتل و الله سیّد کنّ و سیّد شباب أهل الجنّه، قد قتل و الله سبط رسول الله و ریحانته الحسین.

ای دختران عبد المطلب، مرا یاری کنید و با من بگریید، همانا به خدا سوگند، آقای شما و آقای جوانان اهل بهشت کشته شد. به خدا قسم، همانا سبط رسول خدا و ریحانه او حسین علیه السّلام کشته شد. به او گفتند:

ای امّ المؤمنین، این سخن را از کجا می گویی و از کجا می دانی که حسین علیه السّلام کشته شده؟ گفت: همین ساعت رسول خدا صلی الله علیه و آله را در عالم رؤیا زیارت کردم در حالی که بیمناک و هراسان بود و بر موهایش گرد و غبار نشسته بود. پرسیدم: این چه هیئت و حالت است؟ فرمود:

قتل ابني الحسين و أهل بيته أليوم فدفنتهم و السّاعة فرغت من دفنهم.

پسرم حسین و اهل بیتش کشته شدند. آنان را دفن نمودند و اینک از دفن آنان فارغ گشتم.

امّ سلمه ادامه داد و گفت: برخاستم داخل اطاق شدم در حالی که از شدّت بیم و هراس و کثرت حزن و اندوه عقلم کار نمی کرد. دیدم آن تربتی که جبرئیل از کربلای امام حسین علیه السّلام برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آورده بود و به حضرت گفته بود: هرگاه این تربت خون شد، همانا فرزندات کشته شده است و حضرت آن تربت و خاک را به من مرحمت نموده و فرموده بودند: آن خاک را در شیشه ای قرار ده و نزد خودت نگه دار، هر وقت به صورت خون تروتازه در آمد، بدان که حسین علیه السّلام کشته شده است؛ همین حال دیدم از آن شیشه خون تازه فوران و جوشش دارد.

ابن عباس گوید: امّ سلمه از آن خون - که از تربت کربلای امام حسین علیه السّلام جوشیده بود - به صورتش مالید و چهره اش را آغشته به خون سید الشهداء نمود و آن روز را روز ماتم و اندوه و نوحه و عزا قرار داد. پس از مدّتی قافله ها آمدند و خبر آوردند که آری، همان روز

امام حسین علیه السّلام کشته شده است.

عمرو بن ثابت راوی جریان گوید: پدرم گفت: شرفیاب محضر حضرت باقر علیه السّلام شدم و عرض کردم: سعید بن جبیر چنین حدیثی را از ابن عباس برای من نقل نموده. حضرت فرمودند: عمر بن امّ سلمه - پسر امّ سلمه - هم از مادرش امّ سلمه برای من حدیث نموده است عمرو بن ابی المقدام - ثابت - گوید: سدید برای من از حضرت باقر علیه السّلام نقل نمود که جبرئیل خاک و تربتی را که امام حسین علیه السّلام در آن کشته می شود، برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورد.

قال أبو جعفر علیه السّلام: فہی عندنا حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: همانا آن تربت نزد ما است. (1)

و از جهت سیر تاریخی چنین مطلبی راجع به فتح کربلا نقل شده است:

### تاریخ فتح کربلا

کربلا در سنهٔ چهارده هجری پس از آن که سعد وقاص لشکر و جیش فرس را از قادسیه دفع کرد و قادسیه را فتح نمود؛ عازم به جانب مدائن شد، برای فتح مدائن. در این اثنا سعد وقاص مریض شد قیادت و سرکردگی لشکر را به خالد بن عرفطه داد. خالد و لشکرش با اسب هایشان از دجله عبور نموده مدائن را فتح کردند و از آن جا به کربلا متوجّه شدند برای فتح کربلا. پس با اہالی آن جا

ص: 91

---

1- الأُمّالی، طوسی/ 471، حدیث 86.

جنگ نموده و کربلا را به قهر و غلبه فتح نمودند و اهلش را اسیر کرده و کربلا را مقر لشکر خود قرار دادند تا آن که بعضی از لشکریان به خالد که سرکرده لشکر مسلمین بود از بدی هوا و رطوبت زمین کربلا و زیادی مگس و پشه شکایت کردند که بقا و ماندن در این زمین موجب اذیت و صدمه و ناراحتی است. پس خالد لاعلاج لشکر را از کربلا حرکت داد و به حیره رفته، حیره را مقر لشکر خود قرار داد.

پس از آن که لشکر اسلام از کربلا کوچ کرده کربلا دیگر ساکنانی نداشته و زمین کربلا بایر و غیر مزروع مانده...[\(1\)](#)

### سلمان به کربلا رفته است

از آنچه در رجال کشی آمده و سایر بزرگانمان هم از او آورده اند، استفاده می شود که جناب سلمان هم به کربلا آمده است. مسیب بن نجبه فزاری گوید:

وقتی جناب سلمان نزد ما آمد - ظاهراً مقصود سفری است که به عنوان فرماندار مداین آمده است - ما با جمعی به استقبالش رفتیم و همراه او آمدیم تا به کربلا رسیدیم. به ما گفت: این سرزمین را چه می نامید؟ - این زمین چه اسمی دارد؟ - گفتیم: کربلا، جناب سلمان گفت:

هذه مصارع إخوانی، هذا موضع رحالهم و هذا مناخ رکابهم و هذا مهراق دمائهم، يقتل بها ابن خیر الأولین و يقتل بها خیر آخرین.

ص: 92

این جا محلّ به خاک افتادن برادران من است.

این جا جایگاه استراحت آن ها است.

این جا جای زانو زدن شتران آن ها است.

و این جا موضع ریزش خون های آنان است.

در این زمین، فرزند بهترین پیشینیان کشته می شود و بهترین آیندگان در این زمین مقتول می شود. (1)

### امیر المؤمنین علیه السلام و عبور از کربلا

از مجموع آثار رسیده عبور، امیر المؤمنین علیه السلام به کربلا و تذکار آنچه در آن سرزمین روی می دهد، استفاده می شود. مطلب را از مقتل خوارزمی حنفی که از بزرگان علمای عامّه و متولّد سال 484 و متوفّای 568 هجری است، می آوریم که از آنچه او نقل نموده عبور امیر المؤمنین علیه السلام به کربلا دو نوبت؛ در موقع رفتن به صفین و هنگام مراجعت به دست می آید.

یحییٰ حضرمی که آب وضوی امیر المؤمنین علیه السلام را حاضر می نمود می گوید:

وقتی در خدمت حضرت به صفین می رفتیم، محاذی نینوا که رسیدیم صدای حضرت بلند شد: صبرا أبا عبد الله، صبرا أبا عبد الله. صبر کن ای عبد الله، صبر کن ای عبد الله.

عرض کردم: شما را چه می شود ای امیر المؤمنین؟ چرا این گونه می نالید و بی تابید؟

ص: 93



فرمودند: محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم در حالی که از دیدگان حضرت اشک جاری بود، گفتم: پدر و مادرم فدای شما باد، چرا این چنین می گریید و آب از دیده می بارید؟ فرمود: همین حال جبرئیل از نزد من رفت و به من خبر داد که حسین علیه السلام در نزدیکی فرات کشته می شود و به من گفت: می خواهی از تربت او استشمام کنی؟ گفتم: آری، مشتی خاک به من داد که نتوانستم از گریه خود را نگه دارم. (1)

این جریانی است که در موقع رفتن به صفین روی داده. اما ماجرای مراجعت چنین است که نشیط گوید:

مولایمان ابو هرثمه از صفین برگشت، به دیدارش رفتیم. در این میان گوسفندی رد شد و پشکی افکند. گفت: این گوسفند مرا به یاد جریانی از این سفر افکند. ما در خدمت علی علیه السلام از صفین برمی گشتیم، به کربلا رسیدیم. فرود آمدیم نماز صبح را در میان درختان با حضرت خواندیم. سپس پشک هایی از آهوان برداشت و آن ها را با دست خود نرم کرد و بوئید و رو به ما نموده فرمود:

يَقْتُلُ فِي هَذَا الْمَكَانِ قَوْمٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بَغَيْرِ حِسَابٍ.

در این مکان جمعی کشته می شوند که بدون حساب وارد بهشت می گردند. (2)

ماجرای توقّف امیر المؤمنین علیه السلام را در کربلا در مسیر صفین به

ص: 94

---

1- مقتل الحسين 169/1.

2- - مقتل الحسين 165/1.

صورت مفصل تری مرحوم صدوق، رئیس المحدثین که از بزرگان علماء و محدّثین امامیه در سده چهارم هجری است از ابن عباس آورده است که بسیار شنیدنی است و در این حال و هوا می تواند حال و هوای بهتری به همه ما ببخشد و آخر، ما هم در راه کربلا هستیم و ان شاء الله ساعتی دیگر به کربلا می رسیم.

ابن عباس گوید: در مسیر صفّین که در خدمت امیر المؤمنین علیه السلام بودم، حضرت در نینوی کنار فرات فرود آمد و با صدای بلند فرمود:

یا بن عبّاس، أتعرف هذا الموضع؟ پسر عباس، این زمین را می شناسی؟ گفتم: نمی شناسم ای امیر المؤمنین.

فرمود: اگر چونان من این مکان را می شناختی و معرفت در حق آن داشتی، از آن نمی گذشتی مگر این که همانند من بگریی. گوید: مدّتی طولانی آن حضرت گریستند تا آن جا که محاسنشان تر شد و اشک چشمشان بر سینه شان جاری گردید و ما هم با آن حضرت گریه می کردیم و حضرت می فرمود:

أوه، أوه، ما لی و لآل أبی سفیان؟ ما لی و لآل حرب حزب الشّیطان و أولیاء الکفر. صبرا یا أبا عبد الله، فقد لقی أبوک مثل الذی تلقی منهم.

آه! آه! مرا با دودمان ابو سفیان چه کار است؟ مرا با خاندان حرب، حزب و جمعیت شیطان و سردمداران کفر چه کار است؟ صبر کن ای ابا عبد الله، همانا پدر تو هم دید همانند آنچه تو از آنان می بینی.

گوید: سپس حضرت آب طلب نموده، وضو گرفتند و مدّتی نماز

خواندند. سپس همانند گفتار نخستین را فرمودند و پس از اتمام نماز و کلام، ساعتی استراحت نموده سپس بیدار شدند و فرمودند: پسر عباس، گفتم: بله آقا، این جا در خدمتتان هستم. فرمودند: برای تو نقل نکنم آنچه همین حال که استراحت کرده بودم در عالم رؤیا دیدم؟

گفتم: دیدگانتان به خواب رفت و خیری دیدید. فرمود: در عالم رؤیا دیدم گویا مردانی از آسمان با پرچم های سفید فرود آمدند در حالی که شمشیرهایشان را حمایل کرده و آن شمشیرها بس سفید است و لمعان و درخشش خاصی دارد. آمدند اطراف این زمین را خط کشیدند و سپس دیدم گویا شاخه های این درخت های خرما به زمین می خورد و خون تیره رنگ از آن ها می ریزد و گویا برّه ام، جوجه ام، گوشت تنم، مخّ و مغزم در میان آن خون ها غرق شده و پیوسته استغاثه می کند ولی کسی به فریادش نمی رسد و گویا آن مردان سفید از آسمان فرود آمدند و ندا در داده و گفتند:

صبرا آل الرسول، فإنکم تقتلون علی أیدی شرار النّاس و هذه الجنّه یا أبا عبد الله إلیک مشتاقه.

صبر کنید ای خاندان پیامبر، همانا شما به دست بدترین مردمان کشته می شوید. این بهشت است ای ابا عبد الله که مشتاق تو است، سپس در مقام تسلیت و تعزیت من برآمده گفتند:

یا أبا الحسن، أبشر، فقد أقرّ الله به عینک یوم یقوم النّاس لربّ العالمین. ای ابا الحسن، نوید باد تو را، همانا خداوند دیده تو را به وسیله او در روزی که مردمان در برابر پروردگار عالمیان قرار

می گیرند، روشن می نماید.

سپس از خواب برخاستم. سوگند به آن کس که جان علی در دست اوست، همانا حدیث کرد برای من صادق مصدق، ابا القاسم - پیامبر عظیم الشأن - صلی الله علیه و آله که من این زمین را وقتی برای قتال و جنگ اهل بغی و ستم می روم، مشاهده می کنم.

و هذه أرض كرب و بلاء، و این زمین غم و بلا است که در آن حسین علیه السلام و هفده نفر از فرزندان من و فاطمه در آن دفن می شوند و همانا این زمین در آسمان ها معروف است و از آن به عنوان زمین كرب و بلا- یاد می شود آن گونه که از حرمین - مکه و مدینه - و بیت المقدس یاد می شود.

ابن عباس گوید: سپس امیر المؤمنین علیه السلام به من فرمود:

ای پسر عباس، در اطراف این زمین جستجو کن و پشک آهوان را پیدا کن که نه من دروغ می گویم و نه به من دروغ گفته شده. آن پشک ها زرد رنگ و زعفرانی است.

ابن عباس گوید: جستجو کردم، آن ها را یافتم جمع کردم و ندا دادم:

ای امیر المؤمنین، آن ها را آن گونه که توصیف نمودید، یافتم. حضرت فرمود: صدق الله و رسوله. سپس حضرت برخاستند هروله کنان و شتابان به سوی آن ها آمده، برداشتند و بوئیدند و فرمودند: هی هی بعینها. آری، همین هاست، همین هاست، خودش می باشد. ای پسر عباس، آیا می دانی این پشک ها چیست؟ این ها را عیسی بن مریم بوئیده است. آن گاه که با حواریون از این جا می گذشت دید آهوانی جمعند و می گریند، عیسی هم نشست، حواریون هم نشستند و همه

گریه می کردند ولی حواریون نمی دانستند عیسی چرا نشسته و چرا می گرید.

گفتند: ای روح خدا و کلمه خدا، چرا گریه می کنی؟

گفت: آیا می دانید این زمین چه زمینی است؟ گفتند: نه.

گفت: این زمینی است که در آن کشته می شود جوجه ی رسول خدا، احمد صلی الله علیه و آله و فرزند آن آزاد بانو، طاهره بتول که شبیه مادر من است و در این جا دفن می گردد.

خاک این سرزمین خوشبوتر از مشک است؛ زیرا خاک و تربت آن جوجه شهید است و خاک پیامبران و پیغمبرزادگان این چنین است.

این آهوان به من می گویند در این زمین می چرخند و زندگی می کنند به شوق تربت آن جوجه با برکت و می پندارند که در این زمین در امان هستند.

سپس حضرت عیسی علیه السلام دست به این پشک های خوشبوزده و بوئید و گفت: این پشک های آهوان به خاطر گیاه خوشبوی این زمین این چنین خوشبو است - و این چنین دعا کرد -

بارالها، این پشک های خوشبورا باقی بدار تا پدرش ببوید و برای او مایه تسلیتی باشد.

لذا این ها تا امروز باقی مانده و به خاطر گذشت زمان رنگش این چنین زرد شده و این زمین کرب و بلاست.

سپس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: عیسی بن مریم با صدای بلند چنین نفرین کرد:

یا ربّ عیسی بن مریم، لا تبارک فی قتلته و المعین علیه و الخاذل

له؛ ای پروردگار عیسی بن مریم، برکت را از قاتلان او و یاران قاتلان او و آنان که او را تنها می گذارند، بردار.

ابن عباس گوید: سپس امیر المؤمنین علیه السلام بسیار گریستند و ما هم با آن حضرت گریه می کردیم تا آن که حضرت به رو افتادند و مدّتی طولانی از حال رفتند. سپس به حال آمده از آن پشک ها برداشته در ردای خود بستند و به من هم امر کردند چنین کنم. آن گاه فرمودند:

ای پسر عباس، هرگاه دیدی از این پشک ها خون تازه جاری شد پس بدان که ابو عبد الله - حسین بن علی علیه السلام - در این زمین کشته شده و دفن گردیده است.

ابن عباس گوید: به خدا سوگند، من آن پشک ها را با شدّت هرچه تمام تر محافظت می نمودم و بیش از بعضی واجبات نسبت به آن ها مراقبت داشتم و هیچ گاه از کنار آستینم نمی گشودم تا آن که روزی در خانه خوابیده بودم، ناگهان بیدار شدم احساس کردم از آن پشک ها خون تازه جاری شده و آستینم پر از خون گردیده. برخاستم نشستم و مشغول گریه شدم و پیوسته با خود می گفتم: قد قتل و الله الحسین؛ به خدا سوگند، حسین علیه السلام کشته شد. به خدا قسم، هیچ گاه علی علیه السلام حدیثی به کذب و دروغ برای من نقل نکرده و خبری غیر واقعی نداده و هرچه فرموده است محقق شده، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله به او خبرهایی می داده که به دیگری آن اخبار را نمی داده. از آنچه دیده بودم به فرع افتادم، موقع طلوع فجر از خانه بیرون آمدم، دیدم به خدا قسم گویا فضای مدینه را آنچنان ابر و مه گرفته و گرد و غبار احاطه کرده که جایی دیده نمی شد. سپس خورشید طالع شد ولی

منکسف و گرفته به نظر می رسید و می دیدم گویا بر دیوارهای مدینه خون تیره رنگ نشسته، مشغول گریه شدم و می گفتم: قد قتل و الله الحسین. به خدا سوگند، حسین علیه السلام کشته شد. صدایی از گوشه خانه شنیدم که می گفت:

إصبروا آل الرسول قتل الفرخ النحول

نزل الروح الأمين ببكاء و عویل

صبر کنید ای خاندان رسالت، کشته شد آن جوجه لاغر.

روح الامین - در این مصیبت - با گریه و فغان فرود آمد.

سپس با صدای بلند گریه کرد و من هم گریستم و آن وقت، روز عاشورا دهم ماه محرم بود و وقتی خبر کشته شدن حضرت رسید، دانستیم همان وقت بوده. بعدا که جریان را برای بعضی که در معرکه بودند، نقل کردم، گفتند: ما هم همین را شنیدیم و ندانستیم کیست ولی ما معتقدیم که او خضر علیه السلام بوده است.<sup>(1)</sup>

از حدیثی که مرحوم شیخ طوسی در تهذیب آورده استفاده می شود که امیر المؤمنین علیه السلام در مسیر صفین برای رسیدن به کربلا بر اصحابش سبقت گرفته است. حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

امیر المؤمنین علیه السلام با مردم سیر می کردند و می رفتند - در سیر و سفری که به صفین داشتند - یکی دو میل (سه چهار کیلومتر) مانده

ص: 100

---

1- الأمالی، شیخ صدوق، مجلس 87، حدیث 5 \* بحار الأنوار 252/44.

بود به کربلا برسند جلوتر از همراهیانشان رفتند تا به محل قتلگاه شهدا رسیدند و فرمودند:

در این جا دویست پیامبر، دویست وصی پیامبر، دویست سبط پیامبر - زادگان پیامبران - با پیروانشان کشته شده اند. مقداری با مرکبشان در زمین کربلا چرخیدند در حالی که پا از رکاب خالی کرده بودند و این جملات را می گفتند:

مناخ رکاب و مصارع شهداء لا یسبقهم من کان قبلهم ولا یلحقهم من کان بعدهم.

جای زانو زدن شتران و بار به زمین نهادن مسافران و محل به خاک افتادن شهیدان، چونان شهیدانی که - در فضیلت - کسی از پیشینیان بر آنان سبقت نگرفته و کسی از آیندگان به آنان نمی رسد. (1)

این مطالب را که می گفتند گاه و بی گاه قطرات اشک از گوشه های چشمم ریزش می گرفت که با دست آن ها را به صورت می کشیدم و یا حسین، یا حسین می گفتم.

بس که روح افزاست طرف لاله زار کربلا

نیست یک دل کان نباشد داغدار کربلا

تا فزاید آبرویش هر سحر باد صبا

بر حریم کعبه افشانند غبار کربلا

ص: 101



راحت جان نبی را همچو جان در برگرفت

زیب از این رتبه بر عرش، افتخار کربلا

در دل خلق جهان یک باره بار افکند غم

شاه یثرب چون ز بطحا بست بار کربلا

آب بد مهریه زهرا و خشکید از عطش

بوستانش در کنار جویبار کربلا

بوی چین گیسوی اکبر بود کآید همی

بر مشام جان ز خاک مشک بار کربلا

همچو بلبل گر صغیر از غم بنالد روز و شب

جای دارد تا خزان شد نوبهار کربلا<sup>(1)</sup>

### به مسیب رسیدیم

در این حال و هوا بودیم که به محلی رسیدیم. جمعیت بسیار، ماشین فراوان، آمد و شد و رفت و آمد، چشمگیر. گفتم: این جا کجاست؟ گفتند:

این جا را مسیب می گویند که برای زائران از سه جهت حائز اهمیت است.

یکی این که قبر طفلان مسلم است و دیگر این که رسیدن به مسیب، بشارت نزدیک شدن کربلاست؛ چون در پنج فرسخی کربلاست و سوم این که در این جا نهر فرات جلوه می کند.

اما قبر فرزندان جناب مسلم بن عقیل؛ محمد و ابراهیم که به وضع بسیار جان سوز و دل خراشی کشته شدند در این منطقه قرار دارد و مقداری

ص: 102

که به سمت چپ می رویم دو گنبد کوچک نمایان می گردد و صدای مظلومیت آنان را در می دهد. کم کم به صحن و سرا و حرم محترمشان می رسیم. امید است موفق به زیارتشان بشویم هرچند بعید به نظر می رسد بتوانیم از کربلا برای زیارتشان بیائیم.

گفتم: آقا، از قدیم گفته اند: سیلی نقد بهتر از حلوای نسیه است، این که نقدش هم حلواست؛ با راننده صحبت کنیم و پول اضافه ای به او بدهیم ما را به زیارت آن طفلان مظلوم ببرد، نمی دانم چرا دلم سخت هوای آنان را کرده؟ گفتند: پیشنهاد خوبی است، لذا با راننده صحبت کردند او هم پذیرفت و راستی در آن شرائط و موقعیت محبت کرد، خدا جزای خیر به او بدهد.

گفتم: اگر ممکن است توضیحی نسبت به این آفازاده ها و شهادتشان بدهید تا با بصیرت و معرفت بیشتری به زیارتشان برویم. گفتند: بسیار خوب. مرحوم صدوق رئیس المحدثین در امالی جریان را به تفصیل آورده و مرحوم مجلسی هم بابتی در بحار الأنوار به آن اختصاص داده که اجمال آن را برایتان نقل می کنم:

### ماجرای کشته شدن طفلان مسلم

دو پسر بچه کم سن و سال پس از شهادت امام حسین علیه السلام اسیر شدند و پسر زیاد دستور داد آنان را به زندان برند و به زندانبان سفارش سخت گیری نسبت به آنان نمود. لذا روزها را روزه می گرفتند و شب هنگام با نان جوین و آب افطار می کردند. چون مدتی گذشت نسبت خود را به خاندان رسالت علیهم السلام برای زندانبان گفتند. او هم در

مقام عذرخواهی و معذرت جویی از آنان برآمد و مقدمات فرارشان را از زندان فراهم آورد. از حبس گریختند و به خانه عجوی پناه بردند و داماد آن زال که کارگزار حکومت بود و در جستجوی آنان، با این که آنان را امان داده بود دستگیر کرد و هنگام صبح به غلامش دستور داد آنان را کنار فرات برده و سر از پیکرشان بردارد و برای او آورده تا نزد پسر زیاد ببرد و جایزه بگیرد. غلام وقتی آنان را شناخت خود را در فرات افکند و گریخت. آن مرد، پسرش را مأمور این کار کرد او هم در سایه نصیحت این دو یتیم همان کار غلام را انجام داد.

سرانجام خود آن شخص برخاست، شمشیر کشیده و در مقام قتلشان برآمد و هر چه گفتند مفید نیفتاد و رخصت خواستند چند رکعت نماز خواندند. سر به آسمان بالا برده گفتند:

یا حیّ یا حکیم، یا أحکم الحاکمین، أحکم بیننا و بینه بالحقّ.

ای خدای حی و حکیم و ای أحکم الحاکمین، میان ما و او به حق حکم نما.

آن فرومایه سر از پیکر برادر بزرگ برداشت. برادر کوچک خود را در خون برادر بزرگ می مالید و می گفت: می خواهم رسول خدا صلی الله علیه و آله را در حالی که آغشته به خون برادرم هستم دیدار کنم. سر از بدن برادر کوچک هم جدا کرد. سرها را در توبره اش انداخت و بدن های آنان را در آب فرات افکند و نزد عبید الله بن زیاد آمد. سرها را فرا روی او نهاد. او سه مرتبه برخاست و نشست. سپس جویای جریان شد قاتل هم ماجرا را با همه خصوصیات برای پسر زیاد نقل نمود - بدین امید که موجبات فزونی جایزه اش را فراهم می آورد و آنچه آنان گفته

بودند گفت تا رسید به این جا که گفتند - ما را زنده نزد عبید الله ببر تا هر حکمی می خواهد نسبت به ما بنماید ولی من نپذیرفتم و گفتم می خواهم با ریختن خون شما به او تقرّب جویم.

پسر زیاد گفت: چرا آن ها را زنده نزد من نیاوردی؟ و من دو چندان جایزه به تو می دادم. گفت: می خواستم با ریختن خونشان به تو تقرّب جویم.

پسر زیاد گفت: آنان چه گفتند؟ گفت: قرابت و خویشی شان را با رسول خدا تذکر دادند و صغر سن و خردسالی خود را بازگو نمودند ولی من به آنان ترحم نکردم و گفتم: خدا در دل من رحمت نسبت به شما قرار نداده.

پسر زیاد گفت: سپس آنان چه گفتند؟ گفت: رخصت خواستند و چند رکعت نماز خوانده و پس از نماز چنین دعا کردند: یا حی یا حکیم یا أحکم الحاکمین، أحکم بیننا و بینہ بالحقّ. عبید الله گفت: خدای احکم الحاکمین، میان شما حکم نمود. کسی را صدا زد و گفت: این شخص را ببر و همان جا که این دو پسر را کشته، گردنش را بزن و فوراً سرش را برای من بیاور ولی مراقب باش خون او با خون آنان مخلوط نگردد. او هم چنین کرد وقتی سرش را آورد بر نیزه نصب کردند و بچه ها به آن سنگ می زدند و می گفتند: هذا قاتل ذریّہ رسول الله. این قاتل ذراری رسول خدا است. (1)

و در دیگر نقلی چنین آمده:

ص: 105

وقتی بدن قاتل را به آب افکندند، آب آن را نپذیرفت و به ساحل افکند. عبید الله دستور داد آن را به آتش بسوزانند. (1)

آنچه در این جریان مضاف بر همه مطالب، برای همه ما آموزنده است، همان حقیقتی است که در روایات آمده که هرکس برای خشنودی خلق، حق را به غضب آورد؛ خداوند او را به آنان واگذارد و هرکس خدا را با غضب خلق، خشنود سازد؛ حق تعالی شرّ آنان را کفایت نماید. (2) و هرکس رضایت مردم را با سخط و غضب حق فراهم آورد، خداوند موجبات مذمت و بدگویی کردن از او را از ناحیه همانانی که او را تعریف می کردند فراهم آورد. (3) و در حدیثی آنان که برای خشنودی ارباب سلطه و قدرت، خدا را به غضب می آورند خارج از دین شمرده شده اند، من أرضی سلطاناً بما یسخط الله خرج من دین الله عزّ و جلّ (4).

پس از این گفتگوها به درب صحن طفلان مسلم رسیدیم. تحصیل طهارت نمودیم و به حرم باصفاشان رفتیم.

ایشان گفتند: در یکی از سفرها که مشرف بودم بعضی از اهالی عراق برای من در این جا نقل کردند که این قسمت از فرات خصوصیتی دارد که هرکس در آن وارد شود گرفتار گرداب و غرقاب می گردد و نمونه هایی هم داشتند و آن را مرتبط با کشته شدن این دو آقازاده در این جا می دانستند.

من گفتم در آنچه نقل کردید چنین بود که بدن این دو کودک معصوم را به فرات افکندند و سرها را نزد پسر زیاد بردند با توجه به این جهت این دو

ص: 106

---

1- بحار الأنوار 107/45.

2- - بحار الأنوار 178/77.

3- - بحار الأنوار 391/73.

4- - عیون اخبار الرضا علیه السلام 69/2.

قبر و این دو ضریح و این صحن و سرا چگونه است؟ گفتند: بحمد الله کاملاً به آنچه می‌گوییم توجه دارید و همین امر موجبات گفتمان بیشترمان را فراهم می‌آورد. آری، مرحوم مقَرَّم به این جهت اشارتی نموده گوید:

سیره و روش مستمر شیعه در طول قرن‌های متمادی نسبت به زیارت این دو قبر که نزدیک مسیب واقع است مفید قطع و یقین است و آنچه در روایت آمده بود که بدن‌های آنان را در فرات افکندند ممکن است این‌جا که صورت قبرهای آن‌هاست محل کشته شدنشان بوده و یا آنان را از آب گرفته‌اند و در این محل به خاک سپرده‌اند و براین اساس و سوسهٔ بعضی در این جهت کاملاً نابجا به نظر می‌رسد با توجه به کثرت زائران و نذرها و هدایا و عمران و آبادی صحن و سرا آن‌هم در مشهد و منظر علما. [\(1\)](#)

لازم به تذکر است که در کلام مرحوم صدوق تصریحی به این جهت نشده بود که این دو کودک فرزندان جناب مسلم بن عقیل بوده‌اند ولی آنچه مرحوم محدّث قمی در منتهی الآمال از نقل مرحوم صدوق آورده است، تصریح به این جهت یافت می‌شود، گوید:

چون امام حسین علیه السلام به درجهٔ رفیعۀ شهادت رسید، اسیر کرده شد از لشکرگاه آن حضرت دو طفل کوچک از جناب مسلم بن عقیل و آوردند ایشان را نزد ابن زیاد. آن ملعون طلبید زندانبان خود را... [\(2\)](#)

ص: 107

---

1- الشهید مسلم بن عقیل / 160.

2- - منتهی الآمال 317/1.

... تا آخر جریان که اجمالش را آوردیم. بنابراین گویا در نسخهٔ امالی مرحوم محدّث قمی تصریح به این جهت بوده و در نسخه های چاپ شده افتاده است.

مضاف بر این که مرحوم سپهر هم جریان را با تفصیل دیگری نقل نموده و آن دو کودک را فرزندان جناب مسلم بن عقیل معرفی کرده است. (1)

در هر حال، آنچه هست این است که هرکس این جا می آید و زیارت می کند به عنوان این که دو کودک معصوم و مظلوم از جناب مسلم بن عقیل در این جا مظلومانه کشته شده و مدفون گردیده اند، عرض ادب می نماید و به اجر و مقصود خود هم می رسد.

### به زیارت آنان مشرف شدیم

در این گفتگو بودیم که به در حرّمشان رسیدیم و وارد حرم کوچک و با صفایشان شدیم. گفتند: خوب است به روح بلند هر کدام از این دو کودک یتیم غریب شهید صد صلوات هدیه کنیم. صلوات ها را فرستادیم و ایشان در کنار آن دو ضریح کوچک این اشعار را خواندند:

ضریح کوچک آلاله های پرپر است این جا

زیارتگاه دل های محبّت باور است این جا

پر از بوی بهشت است این فضای پاک و نورانی

شمیم دلکش گل های زهرا پرور است این جا

ص: 108

نسیم آهسته می آید به این گلشن که می داند

پر از عطر و صفای عترت پیغمبر است این جا

گذشتی از فرات ای دل به دنبال چه می گردی؟

خدا را جلوه گاه آیه های کوثر است این جا

شهادت نامه در یتیم عشق را خواندی

بریز اشک محبت، کربلای دیگر است این جا

هنوز از دامن صحرا نگاه حسرت مادر

به دنبال کبوترهای بی بال و پر است این جا

دو یاس ارغوانی رنگ مسلم در کنار هم

چه می بینم زمین از آسمان آبی تر است این جا(1)

اشکی بر مزار آن درّهای یتیم ریختیم و از حرمشان بیرون آمدیم.

سوار ماشین شدیم تا شب نشده به کربلا برسیم.

گفتم: شما اشاره داشتید که برای زائرین در مسیّب سه جهت حائز اهمیت است. یکی قبور طفلان مسلم است که بحمد الله موفق به زیارت شدیم و اما آن دو جهت دیگر؟ گفتند: دو جهت دیگر یکی این بود که رسیدن به مسیّب نوید و بشارت نزدیک شدن کربلا است، چون حدود پنج فرسخ بیشتر تا کربلا راه نیست و هرچه نزدیک تر می شویم آتش شوق و شور بیشتر زبانه می کشد.

ص: 109



ساعت وصل چون شود نزدیک آتش عشق شعله ور گردد

جهت دیگر هم این است که وقتی به مسیب می رسند نهر فرات جلوه می کند و از روی جسر و پلی که بر روی فرات کشیده شده می گذرند و چون چشمشان به آن آب روان و رود خروشان می افتد، بی اختیار آب از دیده می بارند و همگی به یاد تشنگی امام حسین علیه السلام می گریند و هر کدام به زبان حال وقال با آن آب حرف می زنند.

## آب فرات

در این گفتگو بودیم که سرعت ماشین کم شد و دیدگانمان به آب فرات افتاد. حالتی دست داد که قابل توصیف نیست و اشکی از دیدگان می ریخت و آهی از سینه ها بر می خاست که قلم، قدرت ترسیمش را ندارد به خصوص برای من که نخستین دفعه ای بود که آب فرات را با آن عرض و طول می دیدم. بسیار مایه شگفت و تعجب بود، بی اختیار صدایم بلند شد؛ ای وای، این همه آب بود و به امام حسین علیه السلام ندادند! این نهر فرات با این همه آب جاری بود و به لب های تشنه ابی عبد الله نرساندند!

راستی فرات این همه آب داشته و جرعه ای به کام عطشان شیرخواره سید الشهداء نرساندند!

واقعا این فرات است که می بینیم!

این همه آب بوده و بچه های ابی عبد الله از تشنگی شکم روی خاک می گذاردند! ای وای! ای وای!

ای به فدای لب های تشنه امام حسین علیه السلام، ای به قربان جگر سوخته

سید الشهدا علیه السلام، جانم به فدای آن بچه های تشنه، به فدای آن محترمت عطشان، به فدای آن عزیزان تشنه کام. لعنت خداوند بر دشمنان جانی و پست آن ها.

با چنین حال و هوایی عرض فرات را طی کردیم و از راننده خواش کردیم لحظاتی کنار فرات نگه دارد تا از نزدیک فرات را بنگریم و با آن به نجوا بنشینیم. ماشین گوشه ای نگه داشت، پیاده شدیم، آمدیم تا دستمان به آب فرات رسید و اشکمان بر سینه فرات ریخت. نسیم می وزید و بر شکم آب می خورد و از آن جا به صورت ها می نشست؛ اشک و شبنم فرات آمیخته می گشت. هر چند فرصت کوتاه بود ولی لحظاتی بسیار شورانگیز بود و اشک بیز. ایشان این اشعار را خواندند:

می زد فرات موج پیایی ز اشتیاق

می گفت و داشت دیده پر از خون چورود نیل

کای قوم، مهر فاطمه را کی سزد دریغ

از جانشین ساقی تسنیم و سلسبیل(1)

من هم با هیچ ندانی ام از بس به اشعار مرحوم محتشم علاقمند بودم این چند بیت را زمزمه کردم:

از آب هم مضایقه کردند کوفیان خوش داشتند حرمت مهمان کربلا

بودند دیو و دد همه سیراب و می مکید خاتم ز قحط آب، سلیمان کربلا

ص: 111

باری به هر جهت هرچند دوست داشتیم بیشتر بمانیم و با فرات به گله و نجوا بنشینیم ولی خورشید کم کم گیسوی پریشان غبارآگین خود را برمی چید و نزدیک شدن غروب را اعلام می کرد. لذا با دیده گریان و سینه بریان با فرات خداحافظی کردیم، سوار ماشین شدیم و به طرف کربلا رفتیم.

### به کربلا نزدیک می شویم

از دوسوی جاده، نخلستان ها خودی نشان می داد؛ گویا در عین خوشامدگویی به زائران ابی عبد الله نوای غم در می داد و ترانه اندوه می خواند. راستی که همه چیز این دیار و سامان و این وادی و بیابان با همه چیز همه جافرق دارد. گویا تمام پرندگان که از سفر روزانه خود برمی گشتند و به آشیانشان می رفتند و لحظاتی برای استراحت بر شاخسارهای درخت های خرما و سایر درخت ها می نشستند، همه سرود غم می خواندند و ناله ماتم در می دادند.

گفتند: آری، فراموش نمی کنم یکی از محترمین علماء در سفری که بیش از چهل سال قبل به عتبات داشت و ساعتی ناگزیر بود از نخلستان ها عبور کند، می گفت: می شنیدم پرندگان می گفتند: ای وای حسین کشته شد، ای وای حسین کشته شد. لحظاتی این صداها را شنیدم که همراهی ام که جلوتر می رفت، مرا صدا زد و آن حالت برطرف شد.

ص:112

این جریان را که نقل کردند وضعی برای همه ما پیدا شد. نزدیک کربلا هستیم، کم کم سواد بلد از دور نمایان شده و بیش و کم آثار آبادی که خبر از نزدیک شدن شهر می دهد، به چشم می خورد. ما هم گویا به گوش دل از تمام آنچه فرارو و دوسویمان بود می شنیدیم که همه می گفتند: ای وای حسین کشته شد. آری، از لحظه شهادت سید الشهداء علیه السلام هستی ناله اش این است: ای وای حسین کشته شد؛ و وجود به این نوا مترنم است: ای وای حسین کشته شد.

### کربلا مدینه الحسین علیه السلام

آمدیم تا رسیدیم به تابلویی که بر آن نوشته بود:

کربلا مدینه الحسین مرحبا بزوار الحسین

خدا می داند این نوشته ها و این تابلوها با دل ها چه کرد. راستی به کربلا رسیدیم؟ راستی این جا کربلا است؟ راستی این جا همان جایی است که مدت ها آرزوی دیدنش را داشتیم. الحمد لله خدا را شکر. به این مژده، گر جان فشانم رواست. یاد ندارم در عمرم این چنین بهجت خاطر و سرور و شغفی برایم پیش آمده باشد. اشک شوق و آب غم هر دو با هم آمیخته اند و شبم عشق هم در آن بیخته اند و پهن دشت صورت، جویبار چنین شور و شیرینی شده است الحمد لله، آری، این جا کربلا است.



## منزل چهارم این جا کربلاست

### اشاره

هرچه داریم از حسین و کربلاست

کربلا شیرازه آئین ماست

حامد

شب شعر عاشورا - شیراز 99/2

ص: 115

ساقیا می ده، می آتش خیال

عندلیبم را بین خونین مقال

نائی ام پر شور نالد در نوا

چشم دارد سوی دشت کربلا

عاشقان، من هم دلم از دست شد

جانم از صهبای کوثر مست شد

کربلایی گشته ام، محمل کجاست؟

رهروان عشق را منزل کجاست؟

گلستان کربلا هوشم ربود

عندلیبم در نوا دارد سرود

کربلا شد نقش در آئینه ام

عطرافشان شد هوای سینه ام

من ز خود رفتم به بوی کربلا

گر تو هم اهل دلی با من بیا

تا کنم تقریر با شورونوا

گوشه ای از گوشه های نینوا

صاعد

شب شعر عاشورا - شیراز 112/3

ص: 116

آری، این جا کربلاست. گاهی انسان کم می آورد، خیلی هم کم می آورد؛ نه حروف تهجی می تواند کارگر افتد و در قالب نظم و نثر سخن سازد که گفته اند:

وإنّ قميصاً خيط من نسج تسعه

وعشرين حرفاً عن معالیک قاصر

همانا جامه ای که با بیست و نه حرف بافته و دوخته شده، از رسیدن به معالی و کمالات تو بس کوتاه است. (1)

و نه خامه می تواند برنامه، خط نگارد و بر صفحه، سطر بگذارد و نه موهای نوک قلم موی نقاش می تواند مویه کند و ترسیمی غم بار بیافریند.

نه عنقای عقل می تواند بر قلّه افکار بنشیند و در طور عقل طوری برای این مافوق طور بیندیشد و نه شاهباز خیال را توان پرواز بر چکاد تخیل است تا رنگی برای این وارسته از رنگ بریزد. دیده، حسیر و وامانده؛ زبان،

ص: 117



کلیل و در مانده؛ فکر، حیران و سرگشته؛ پای، لنگ و از راه مانده؛ دست، کوتاه و بسته؛ دل، در لَجّه خون نشسته و سینه، خود را به گرداب سرگردانی سپرده و همه و همه کوس جهل و نادانی و ناقوس لادری و ناتوانی را به صدا درآورده، جز این که باز هم بگویند:

این جا کربلاست، این جا کربلاست، و همین را پیوسته تکرار کنند:

کربلا، کربلا، کربلا، کربلا.

کربلا گفتم کران را گوش نیست ورنه از غم بلبلی خاموش نیست

بلبلان، چهچه ز ماتم می زنند روز و شب از کربلا دم می زنند(1)

### شهر عشق

بحمد الله به دروازه کربلا رسیدیم و مقداری در سیطره (ایست بازرسی) معطل شدیم و سرانجام به شهر وارد شدیم؛ شهر عشق. عطار را بگویند هفت شهر عشق را لازم نیست بگردد، اگر راست می گوید و جویای همه حقایق است، به این شهر عشق بیاید. کربلا شهر عشق، کربلا شهر شور، کربلا شهر شوق، کربلا شهر شرافت، کربلا شهر شجاعت، کربلا شهر شهادت، کربلا شهر شهامت، کربلا شهر شفاعت، کربلا شهر شیران، کربلا شهر شب گیران، کربلا شهر هم و غم، کربلا شهر اندوه و مصیبت، کربلا شهر گریه و شیون، کربلا شهر عزا و ماتم، کربلا شهر کرب و وبلا، کربلا شهر خدا، کربلا شهر خون خدا، کربلا شهر پیغمبر خدا، کربلا شهر شیر خدا، کربلا شهر حبیبۀ خدا، کربلا شهر اولیاء خدا، کربلا شهر حسین خدا،

ص: 118

کربلا بهشت خدا.

زمین کربلا رشک بهشته گل اندر گل خدا خاکش سرشته

شوم قربان آقایی که نامش خدا در دفتر دل ها نوشته [\(1\)](#)

و کربلا آئینه عشق خدا

کربلا آئینه عشق خداست در نماز مهر، خاکش مهر ماست [\(2\)](#)

باز هم باید بگوییم: این جا کربلاست.

زیباتر از این اسم مکان، اسم مکانی است؟

حاشا به خداوند که این امر عیانی است [\(3\)](#)

آری، این جا کربلاست.

### قبة گردون سا

وارد شهر شدیم، دیده ها نگران که آن قبة سامیه را زیارت کنیم و عرض سلامی با خون دل و اشک دیده بیاوریم که پس از لحظاتی سرانجام انتظار به پایان رسید و نخست قبة گردون سای ابوفاضل، عباس بن امیر المؤمنین، باب الحسین علیه السلام جلوه کرد و دل ربود که گویا در این جهت هم عنوان بایی و طریقی و رهنمونی و واسطه گری اش محفوظ است.

ص: 119

---

1- شب شعر عاشورا، شیراز 48/2.

2- شب شعر عاشورا، شیراز 136/2.

3- سرورده مؤلف مرتجلا.

ابتداء باید دیده بر مجلای باب افتد تا کم کم قابلیت دیدار جلوه ی ذوالباب یابد. اوّل گنبد عباس مرا بنگر و عرض ادب کن و از او رخصت بگیر که او باب و برادر من و طریق پیوند و اتصال با من است و چون رخصت یافتی و اذن گرفتی چشم بگشا و قَبَّهٔ سامیهٔ عرش اقتدار مرا بنگر و با دل و زبان عرض سلام نما.

فقط خدا می داند آن لحظه ای که چشم به آن گنبد مقدّس و آن بیرق مطهّر می افتد چه حالی پدید می آید. آه چیست؟ اشک چیست؟ سوز و گداز کدام؟ شور و نوا را چه جا؟ شیون و فغان را چه مجال؟ دل می خواهد از سینه خود را بیرون افکند، روح می خواهد از کالبد بیرون رود، جان می خواهد خود را به جان آفرین تسلیم کند. کجا هستیم؟ چه می بینیم؟ راستی این جا کربلاست و این گنبد سیّد الشهداء علیه السّلام است؟ الحمد لله.

### صحن مبارک

در نزدیکی حرم مطهّر هتلی گرفتیم و نخستین دفعه با همان حال و هوای سفری و با همان زیّ و هیئت ژولیده مو و غبارآلود مشرّف شدیم. به در قبلهٔ صحن مبارک رسیدیم، صورت بر دیوارهٔ چارچوب گذاشتم و گریستم. برخی نیز خود را بر عتبهٔ در افکنده، پیوسته می بوسیدند و می گریستند. لحظاتی را دم در ایستادیم و زمزمه داشتیم.

شاهان چو تو را سگی بیاید گر من بوم آن سگک بشاید

هستم سگکی ز حبس جسته بر شاخ گل هوات بسته

از مدح تو با قلادهٔ زر زنجیر وفا به حلقم اندر

گر من نجسم تو پاک گردان ور آتشی ام تو خاک گردان

بفکن نظری تو بر سگ خویش سنگم وزن و مرانم از پیش

گر جاه سگی دهیم یک راه جبریل حسد برد برین جاه(1)

اشک ریزان و زمزمه کنان از پله های باب قبله وارد صحن مطهر شدیم. ورودمان به صحن مقارن شد با ساعتی که شیفت خادمان آستان مقدس و چاکران دربار مکرم عوض می شد که طی تشریفاتی کار انجام می گرفت. جمع می شدند و با تک خوانی و جمع خوانی این سرود را انشاد می نمودند، آن هم با آهنگ عربی دلریا. در صحن سید الشهداء برابر ایوان مبارک، خدا می داند چه حالی دست داد؛ بی اختیار نشستیم، به فال نیک گرفتیم و لطف و عنایتی شمردیم و نخستین عطا و موهبت دانستیم و با آنان هم نوا شدیم.

### سرود خادمان

حسین حسین حسین حسین نداء العقیده فی الخافقین

بیان الرّسالات و الانبیاء اطلت به للاملا کربلا

وفاضت بنحر الهدی کلّ عین حسین حسین حسین حسین

نداء العقیده فی الخافقین

حسین اله السّماء اصطفاه علی العرش خطّ اسمه و اجتباه

حسین علی الشّمس یعلو ضیاه و من خاتم الانبیاء خطاه

ص:121

أيا دوحه المجدد و العارفين و خامس أهل العبا الطاهرين

لأنت امام بأمر السماء أطلت به للملا كربلا

صلاه عليك و ألف سلام فأنت امتداد لخير الأنام

و أنت الشهيد و أنت الإمام و فيض دمائك يجلو الظلام

أيا نفحه الروح و الياسمين و يا جذوه العزم و الثائرين

فأنت العطاء و باب الرجاء أطلت به للملا كربلا

تا آخر اشعار که می خواندند و وضع عجیبی پیش آمده بود، شور و غوغا آن وقتی شد که همه با هم این جملات را گفتند:

لَبَّيْكَ يَا حُسَيْنَ، لَبَّيْكَ يَا حُسَيْنَ، لَبَّيْكَ يَا حُسَيْنَ، لَبَّيْكَ دَاعِيَ اللَّهِ أَنْ كَانَ لَمْ يَجِبْكَ بَدَنِي عِنْدَ اسْتِغَاثَتِكَ وَ لِسَانِي عِنْدَ اسْتِنصَارِكَ فَقَدْ أَجَابَكَ قَلْبِي وَ سَمْعِي وَ بَصْرِي، لَبَّيْكَ يَا حُسَيْنَ، لَبَّيْكَ يَا شَهِيدَ، لَبَّيْكَ يَا حُسَيْنَ.

راستی مو بر تنمان راست شده بود. هول و هراس، بیم و فغان، اشک و آه سر تا پای وجودمان را زیر پر گرفته بود. گویا در این عالم نبودیم. خود را در روز عاشورای سال شصت و یکم هجرت در این جا می دیدیم و با گوش دل ناله استغاثه امام حسین علیه السلام را می شنیدیم. هر چه بگویم و بنگارم آنچه بود و رخ داد نمی شود.

سرود و زیارت و دعای آنان خاتمه یافت و هر کدام سراغ کار خود رفتند.

برخاستیم و به طرف در ورودی حرم مطهر آمدیم و دقایقی برای اذن دخول ایستادیم و چون رقت قلبی پدید آمد و آب دیده بر پهن دشت صورت نشست و از آن جا بر سینه دوید و بر زمین رسید، آن را نشان رخصت دهی و اذن بخشی دانستیم و قدم در رواق نهادیم و بر عتبة باب افتادیم و بوسیدیم.

گام راست پیش نهادیم و در همان کنار در نشستیم. چشم را بسته بودم و باز نمی کردم. بیم داشتم که روح از کالبدم بیرون رود. یعنی راستی الآن من در حرم امام حسین علیه السلام هستم؟ راستی الآن تحت قبة سید الشهداء علیه السلام هستم؟ راستی چند قدم بیشتر با آن تربت پاک فاصله ندارم؟

راستی این جا کربلاست؟ راستی این جا حائر شریف است؟ راستی این جا حرم محترم است؟ راستی این جا قبر ابی عبد الله است؟ این جا همان جایی است که عمری گفته ایم و شنیده ایم و آرزوی دیدنش را داشته ایم؟ من که نمی توانم چشم باز کنم. پیوسته با چشم بسته گریه می کردم و اشک می ریختم. گوشه در چون کلب آستان و عبد روسیاه نشستیم و زمزمه داشتیم:

من نه ثناگوی و مدح خوان شمایم بلکه سگ پیر آستان شمایم

ریزه خور خوان بی کران شمایم گر بدم و گر ردم از آن شمایم

چون سگ سلطان که هست بسته سلطان(1)

ص: 123

به هر صورت بود پیش رفتیم و براساس راهنمایی حضرت آقا، جامع ترین زیارت سیّد الشهداء علیه السّلام یعنی زیارت مطلقه اوّل را خواندیم.

به ساحت قدس شاهزاده علی بن الحسین علیهما السّلام عرض ادبی نمودیم و سلامی به اصحاب و یاران باوفای حضرتش عرضه داشتیم و در قسمت پشت سر مبارک نماز زیارت خواندیم و دعا کردیم و برگشتیم.

### قرار گفتگو

به هتل آمدیم، غذای مختصری صرف شد و به خاطر خستگی، زودتر استراحت نمودیم. روز بعد به آقا عرض کردم: حیف است این سفر کورکورانه بگذرد و زیارتان همراه با معرفت و شناخت نباشد.

از این رو هرچند ممکن است برای جنابعالی مشکل باشد ولی دوست دارم هر روز ساعتی را به گفتگو بنشینیم و دنباله مطالب میان راه را از جنابعالی بشنوم و توضیحاتی هم نسبت به آداب زیارت و آنچه رعایتش مناسب است بدهید.

گفتند: مانعی ندارد ولی بفرمایید تا کجا گفتیم؟ گفتم: صحبت راجع به کربلای بعد از اسلام بود که تا زمان امیر المؤمنین علیه السّلام و آمدن حضرت به کربلا در سفر صفّین توضیح دادید.

### مادر و یاد کربلا

گفتند: آری، از آنچه آیت فقید، صاحب الغدیر در کتاب گرانقدر «سیرتنا و سنّتنا» آورده، استفاده می شود که حضرت صدّیقه علیها السّلام هم از

کربلای حسینش یاد نموده است و به عنوان کلماتی که مادران با فرزندانشان در دوران طفولیت و شیرخواری و هنگام خواباندن و ناز دادن آنان می گویند این کلمات را گفته باشد:

واحسینا واحسینا واحسینا

کربلا یا کربلا یا کربلا کربلا لازلت کربا و بلا(1)

نه تنها فاطمه علیها السلام در زمان شیرخواری و طفولیت حسین علیه السلام از او و کربلای او یاد می کرد بلکه تا لحظه ای هم که از دنیا رفت، باز به یاد او و کربلای او بود که در اشعاری که از حضرتش به صورت وصایایش به امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده می خوانیم:

إبکنی و ابک للیتامی و لا تنس قتل العدی بطف العراق(2)

بر من گریه کن و بر یتیمان من هم گریه کن و فراموش مکن از کشته دشمنان در زمین بلند عراق - کربلا -

امام مجتبی علیه السلام هم از این واقعه ی هائله کشته شدن برادر بزرگوارش در روز عاشورا یاد می کند و این جمله معروف:

لا یوم کیومک یا أبا عبد الله

جمله ای است که آن وجود مقدس به برادرش گفته است.(3)

ص:125

---

1- سیرتنا و سنتنا/ 31.

2- - بحار الأنوار 178/43.

3- - الأمالی، شیخ صدوق، مجلس 24، حدیث 3.



یاد کرد و تذکار خود امام حسین علیه السلام هم نسبت به این سرزمین چه بسا بیش از آن باشد که نوعاً تصوّر می‌کنیم به خصوص از آن لحظه‌ای که حضرتش تصمیم به این سفر می‌گیرد، در هر فرصت مناسبی نام و یاد این خطّه و خاک و این وادی و مغاک را به بیان می‌آورد که چه بسا بتوانیم شروعش را با جملاتی که در کنار قبر جدّ امجدش سرّوش غیب بر گوش دلش نهاده و حضرت در مقام نقل آن برآمده بدانیم؛ آن سان که خاصّه و عامّه آورده اند:

کنار قبر جدّش گریست و سر بر قبر شریف نهاد و دیدگانش گرم شد، ناگهان رسول خدا صلی الله علیه و آله را با جمعی از فرشتگان که از چهارسو حضرتش را دربرگرفته بودند، دیدار نمود که حسینش را در آغوش کشید و میان دیدگانش را بوسید و فرمود:

حسینی یا حسین، کأنتی أراک عن قریب مرّلاً بدمائک مذبوحاً بأرض کربلاء بین عصابه من أمتی و أنت فی ذلک عطشان لا تسقی.

حبیبم حسینم، گویا می‌بینم به زودی آغشته به خونت می‌شوی و در زمین کربلا کشته می‌گرددی در میان گروهی از امت من در حالی که لب تشنه‌ای و آب نمی‌دهند...<sup>(1)</sup>

و این یاد و تذکار پیوسته ادامه می‌یابد و در خطبه‌ای هم که قبل از

ص: 126

عزیمت از مکه ایراد می کند، باز سخن از کربلا به میان می آورد:

کأنتی بأوصالی تتقطّعها ذئاب - عسلان - الفلوات بین التّواویس و کربلاء.

گویا می نگرم گرگان بیابان، بند از بندم جدا می کنند میان نواویس و کربلا. (1)

و همچنین این نام و یاد در میان راه ادامه پیدا می کند تا روز دوم محرّم سال 61 هجرت که حضرتش به این سرزمین می رسد و همه آنچه از آغاز عالم نسبت به این زمین و میهمان آن گفته شده محقق می گردد.

میهمان به میهمان خانه می آید و حسین علیه السّلام و عزیزانش به کربلا می رسند که ابو مخنف چنین آورده است:

روز چهارشنبه - دوم ماه محرّم در حالی که سپاه حرّ هم همراه حضرت بودند - آمدند تا به محلی رسیدند، مرکب حضرت حرکت نکرد، از مرکب فرود آمد بر مرکب دیگری نشست، آن هم قدم برداشت. پیوسته اسب ها را یکی بعد از دیگری عوض می کردند تا هفت مرکب تعویض شد ولی حال همه یکسان بود و هیچ کدام قدم از قدم برداشتند. وقتی حضرت چنین دیدند، فرمودند: ای قوم، نام این سرزمین چیست؟ گفتند: زمین غاضریّه است. فرمود: اسم دیگری دارد؟ گفتند: آری، نینوا هم می نامند. پرسید: غیر از این دو نام، اسم دیگری هم این زمین دارد؟ گفتند: شاطی الفرات هم نامیده

ص: 127

می شود. فرمود:

هل لها اسم غير هذا؟ قالوا سَمِي كربلا.

آیا برای این زمین غیر از این نام ها نام دیگری هم می باشد. گفتند:

آری، کربلا هم نامیده می شود.

این جا بود که نفس بلندی کشید - آه سرد از سینه گرم بیرون داد - و چنین ندا در داد: اَرْضِ كَرْبِ وَبَلَاءِ، زمین غم و اندوه و مصیبت و بلا. سپس فرمود:

إنزلوا؛ ههنا تسفك دماؤنا، ههنا والله تهتك حریمنا، ههنا والله تقتل رجالنا، ههنا والله تذبح أطفالنا، ههنا والله تزار قبورنا و بهذه التربة وعدني جدی رسول الله و لا خلف لقوله.

فروید آئید، این جا خون های ما ریخته می شود.

به خدا سوگند، این جا حریم ما هتک می گردد.

قسم به خدا، این جا مردهای ما کشته می شوند.

سوگند به حق تعالی، این جا اطفال ما ذبح می شوند.

و به خدا قسم، در همین جا قبرهای ما زیارت می گردد.

و به این تربت و خاک، جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا وعده داده است و وعده او تخلّفی ندارد. سپس از مرکب فرود آمد. [\(1\)](#)

و نقل شده که وقتی حضرت به زمین کربلا رسیدند و نام آن زمین را به عرض حضرت رساندند، فرمودند:

ای قوم، مشتی از خاک این زمین به من بدهید. قبضه ای از خاک

ص: 128

تقدیم نمودند، حضرت آن را بوئیدند، سپس خاکی از جیب خود بیرون آوردند و به آنان فرمودند: این خاکی است که جبرئیل از نزد حق تعالی برای جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده و گفته است: هذه موضع ترابه الحسین، این خاک از محل قبر امام حسین علیه السلام است. سپس حضرت آن خاک - ی را که اصحاب تقدیم نموده بودند - به زمین ریختند و فرمودند:

هما رائحه واحده، هر دو خاک یک بو می دهد. (1)

هر دو بوی خون و بوی شهادت می دهد.

پرسید از قبیله که این سرزمین کجاست؟

این سرزمین غم زده در چشمم آشناست

این خاک بوی تشنگی و گریه می دهد

گفتند غاضریه و گفتند نینوا است

دستی کشید بر سر و بر یال ذوالجناح

آهسته زیر لب به خودش گفت کربلا است

توفان وزید از وسط دشت ناگهان

افتاد پرده، دید سرش روی نیزه ها است

یحیای اهل بیت در آن روشنای خون

بر روی نیزه دید سر از پیکرش جداست

ص: 129

توفان وزید قافله را برد با خودش

شمشیر بود و حنجره و دید در منی است

باران تیر بود که می آمد از کمان

بر دوش باد دید که پیراهنش رها است

افتاد پرده، دید به تاراج آمده است

مردی که فکر غارت انگشتر و عبا است

برگشت اسب از لب گودال قتلگاه

افتاد پرده، دید که در آسمان، عزا است(1)

بسیار به جاست همه عزیزان و زائران در موقع ورود به کربلا و اقامت در آن سرزمین به یاد این حقایق باشند و خود را در روز دوم محرم سال 61 هجرت در این زمین ببینند و مرثیه سرائی سید الشهداء علیه السلام را بشنوند و آنچه روی داده در نظر آورند و بگریند که نقل شده:

### گفتگوی خواهر و برادر

وقتی آن وجود مقدس به کربلا رسید و از مرکب پیاده شد همین که قدم شریفش به خاک این زمین رسید، رنگ خاک تغییر یافت و به رنگی چون زعفران درآمد و غباری برخاست و بر چهره و محاسن شریفش نشست به طوری که سر و صورت و محاسنش را پوشاند.

خواهر گرامی اش جناب امّ کلثوم علیها السلام که دید گفت:

ص: 130

وا عجباه من هذا البیداء، از این بیابان در شگفتم، چقدر این صحرا هول و هراس دارد. حضرت او را تسلیت داد و امر به صبر نمود.

همچنین نقل شده جناب امّ کلثوم علیها السلام شرفیاب محضر برادر شد و عرض کرد: برادر جان، این چه زمین هولناکی است. حضرت فرمود:

خواهر جان، بدان با پدر بزرگوام در مسیر صفّین در این سرزمین فرود آمدیم. پدرم سر مبارکش را در دامن برادرم حضرت حسن نهاد علیه السلام و ساعتی استراحت نمود و من بالای سر پدرم بودم که ناگهان با اضطراب و گریان از خواب برخاست. برادرم جویا شد و سبب پرسید، فرمود: در خواب دیدم این زمین دریای خون شده و نور دیده ام حسین در آن دریا غرق گردیده، استغاثه می کند، کسی به فریادش نمی رسد. سپس روبه من کرد و فرمود:

یا ابا عبد الله، کیف تكون إذا وقعت ههنا الواقعة.

ای ابا عبد الله، چگونه ای و چه حال داری وقتی این واقعه در این سرزمین اتفاق افتد؟ من - در جواب پدر بزرگوام عرض کردم - صبر می کنم و بردباری می نمایم. (1)

### دعا و خطبه امام حسین علیه السلام

همچنین چشم دل بگشایند و گوش قلب باز گذارند و اجتماع اهل بیت علیهم السلام را در این نواحی و خیمه امام حسین علیه السلام را نظاره کنند و دعای حضرتش را در جمع آنان بشنوند که چنین نقل شده:

ص: 131

فجمع الحسين عليه السلام ولده وإخوته وأهل بيته ثم نظر إليهم فبكى ساعه. امام حسين عليه السلام فرزندان و برادران و خواهران و اهل  
بيتش را جمع نمود، سپس به آنان نگرست و ساعتی گريست، سپس چنین دعا کرد:

اللّٰهُمَّ إِنَّا عَتَرَهُ نَبِيَّكَ مُحَمَّدٌ وَقَدْ أَخْرَجْنَا وَطَرَدْنَا وَأَزْعَجْنَا عَنْ حَرَمِ جَدِّنا وَتَعَدَّتْ بَنُو أُمِّيَّهِ عَلَيْنَا. اَللّٰهُمَّ فَخِذْ لَنَا بِحَقِّنا وَانصِرْنَا عَلَى الْقَوْمِ  
الظَّالِمِينَ.

بارالها، همانا ما عترت و خاندان پیامبر تو حضرت محمد صلی الله علیه و آله هستیم که ما را بیرون کردند و طرد نمودند و به جبر از جوار  
جدمان ما را راندند و بنو امیه بر ما تعدی و ستم نمودند. بارالها، حق ما را بگیر و ما را بر گروه ستم پیشه نصرت بخش. (1)

آری، بسیار مناسب است در این سرزمین به نخستین خطبه ای که امام حسین صلی الله علیه و آله در هنگام ورود به آن در جمع اصحابش  
ایراد نموده، توجه شود و از آن درس و پند و موعظه و نصیحت گرفته گردد که فرمود:

النَّاسُ عبيد الدِّنيا و الدِّينَ لعق على ألسنتهم، يحوطونه ما درّت معاشهم فإذا محصّوا بالبلاء قلّ الدّيانون.

همانا مردم بندگان دنیایند و دین را بر سر زبان می گردانند، گرد دین می گردند تا آن زمان که زندگی شان تأمین شود پس آن زمان که آزمون  
بلا پیش آمد، دین داران کم شوند. (2)

ص: 132

---

1- بحار الأنوار 383/44.

2- - بحار الأنوار 383/44.

که به راستی حقیقتی بسیار حائز اهمیت و قابل توجه را امام حسین علیه السلام در موقع ورود به این زمین تذکر داده است و این سخن حضرت سخنی است باقی و برای امروز ما و شما و دگران همگی درس است و آموزش.

اگر از لحظه ورودمان به کربلا به این امور توجه نمودیم و چشم و گوش دلمان را برای دیدن و شنیدن این حقایق باز گذاردیم و امام حسین علیه السلام و اصحاب و یاران و اهل بیت و عزیزانش را در روز دوم محرم سال شصت و یکم هجرت در این سرزمین با آن حال اضطراب و اضطراب دیدیم و این خطبه ها و سخن ها و دعاها را شنیدیم، آن هم شنیدنی به معنی واقعی کلمه؛ کربلایمان راستی کربلا می گردد و ما هم راستی کربلایی می شویم، حسینی می شویم، عباسی می شویم، حبیبی و زهیری و حرّی می گردیم و محترمان راستی زینی و امّ کلثومی و سکینه و ربابی می شوند و آن وقت است که گویا قدم به قدم این زمین و وجب به وجب این خاک، لحظه به لحظه این هوا و فضا گویا با ما حرف می زند و حقایقی را بر گوش دلمان می گذارد و راستی همه جای کربلا برای ما کلاس درس معرفت می شود که ان شاء الله در فرصت های بعد باز در این زمینه با هم صحبت خواهیم نمود.

وفایی شوشتری در توصیف خاک کربلا چنین سروده است:

ای خاک کربلا توبه از مشک و عنبری

از هرچه گویمت، تو از آن چیز بهتری

ص: 133



ای خاک پاک گر نه خطا بود گفتمی

اکسیر اعظمی تو و گوگرد احمری

ای خاک، چیستی تو؟ ندانم، که عرش هم

با نیم ذره ات ننماید برابری

هر سبحة ای که از تو بسازند در بهاء

صد پله برتر آمده از مهر و مشتری

ای خاک پاک در تو شفا را نهاده حق

داری شرف تو بر دم عیسی ز برتری

هر سجده ای که بر تو نمایند در نماز

آن سجده بگذرد ز ثریا و از ثری

ز آن گوهری که در تو نهان است ای زمین

خاکت شکست رونق بازار گوهری

این خود محمد است یقین در تو این زمین

کاین سان شده است زائر تو هر پیمبری

پس شد یقین که فاطمه را نور عین بود

دیگر تو را بس است وفائی حسین بود(1)

### خریدن اراضی کربلا

باری مطلبی را بسیاری از بزرگانمان نقل نموده اند چونان سید بن

ص: 134

طاووس و شیخ بهایی و فخرالدین طریحی و ملا محمد باقر بیرجندی و مازندرانی و گویا مدرک نخستین آن، کتاب زیارات محمد بن احمد بن داود قمی است که از بزرگان مورد اعتماد امامیه در سده چهارم بوده و در سال 378 از دنیا رفته و در کاظمین دفن شده و مرحوم شیخ مفید از او روایت می کند(1) و آن مطلب این است که:

امام حسین علیه السلام وقتی به کربلا رسیدند زمین های آن نواحی را از اهل غاصریه و نینوا خریداری نموده و به خود آنان بخشیدند و با آنان - در ضمن این عقد هبه و تصدق - شرط نمودند که مردم را به قبر شریفش رهنمون شوند و آنان را به مزارش ارشاد و دلالت نمایند و سه روز عهده دار ضیافت و مهمانی زائرانش باشند.(2)

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

حرم الحسین الذی اشتراه اربعه أمیال فی أربعه فهو حلال لولده و موالیه و حرام علی غیرهم ممن خالفهم و فیہ البرکه.

- حرم حسین علیه السلام که آن را خریداری نمود چهار میل در چهار میل بود (حدود هشت کیلومتر در هشت کیلومتر) این مقدار زمین برای فرزندان و دوستان آن حضرت حلال و مباح است و بر غیر آنان از مخالفان حرام و در این حرم و محدوده خیر و برکت است. - و سید بن طاووس فرمود که حلال شد بعد از صدقه و وقف؛ زیرا که وفای به شرط نکردند.(3)

ص: 135

---

1- تنقیح المقال 71/2.

2- مجمع البحرين 461/5 \* موسوعه الامام الحسین علیه السلام 618/2.

3- کبریت احمر/ 754.

این جریان بیانگر شدّت لطف و کثرت عنایت و مرحمت امام حسین علیه السّلام به دوستان و شیعیانش می باشد آن گونه که نظیر این واقعه نسبت به امیر المؤمنین علیه السّلام و حضرت رضا علیه السّلام هم نقل شده است.

### خرید اراضی اطراف نجف و طوس

امیر المؤمنین علیه السّلام اراضی خورنق را تا حیره و کوفه از دهاقین آن جا به چهل هزار درهم خریدند و بر این معامله شاهد گرفتند. به حضرت عرض کردند: یا امیر المؤمنین، تشری هذا بهذا المال و لیس تنبت؟ ای امیر مؤمنان، این زمین بایری که رویشی ندارد به این مقدار مال می خرید؟ فرمود: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرمود:

كوفان يرد أولها على آخرها، يحشر من ظهرها سبعون ألفا يدخلون الجنة بغير حساب و اشتهيت أن يحشروا في ملكي.

کوفه اولش بر آخرش ردّ می شود و از پشت آن هفتاد هزار نفر محشور می شوند که بدون حساب داخل بهشت می گردند. من دوست داشتم که آنان از ملک و زمین من محشور شوند. (1)

آن گونه که از تحفه الرضویه که نسخه خطی آن در مخطوطات آستان مقدس به شماره 3223 موجود است که مؤلف آن مرحوم نوروز علی بن محمد باقر بسطامی است (2) چنین نقل شده:

که حضرت رضا علیه السّلام اراضی طوس را از زارعین آن جا خریداری

ص: 136

---

1- فرحه الغری / 29.

2- فهرست الفبایی کتب خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس / 113.

گفتند: چون از جهتی امروز یوم الشروع است و اولین روزی است که در کربلا با هم صحبت می کنیم با این اشعار که در توصیف کربلا بلندای خاصی دارد صحبت را خاتمه دهیم.

کربلا ای دریچه ی توحید آینه در برابر خورشید

ای ستاره ستاره ازل آفتاب همیشه لم یزلی

کربلا ای زلال آینه غربت رازدار آدینه

ای شکوه تمام آینه ها وی حریم امام آینه ها

کربلا ای نهایت عرفان معنی عاشقانه ی انسان

ای هبوط فرشتگان در تو عشق را تا همیشه جان در تو

کعبه ی آسمانی ملکوت قبله گاه اهالی جبروت

می وزد عاشقانه در تو نسیم زائر تو مسیح و نوح و کلیم

کربلا ای شمیم شورانگیز گل سرخ بهار در پاییز

چشمه ها در کویر جوشانده خویش را از بهار پوشانده

لاله های شکفتنی داری رازهای نگفتنی داری

خاک تو بوی آسمان دارد عطر گل، عطر ارغوان دارد (2)

با شور این اشعار، نخستین جلسه خاتمه پیدا کرد و قرار شد که ساعت 9 شب در صحن شریف، دوباره گرد هم آییم.

ص: 137

---

1- آئین خدمت گزاری/ 2.

2- - این حسین کیست 67/3 سروده هادی وحیدی.



منزل پنجم این جا صحن و سرای حضرت سید الشهداء علیه السلام است

اشاره

ص: 139

پا در این مشهد به حرمت نه که فرش انورش

لاله رنگ از خون فرق نور چشم مرتضی است

ای دل این جا کعبه وصل است، بگشا چشم جان

کز صفا هر خشت این، آینه گیتی نما است

یا ولی الله، گدای آستان، محتشم

بر در عجز و نیاز استاده، بی برگ و نوا است

چون غبار آلود دشت کربلا گردیده است

گرد عصیان گر ز دامانش بیفشانی، رواست

دیوان محتشم کاشانی / 300

ص: 140

طبق قرار قبلی حدود ساعت 9 شب به وقت محلی به یکی از ایوان های حجرات سمت باب قبله آمدم و پس از استماع ذکر مصیبتی، خود را برای شنیدن ادامه گفتار گذشته آماده نمودم.

فرمودند: آنچه گفته شد کلیاتی بود در ارتباط با کربلا و آنچه باقی مانده توضیح این امر است که کربلا به چه جهت کربلا شد و این شهر و دیار به چه اعتبار دیار یار و دار دلدار گردید؟

جواب این سؤال آن است که: از زمانی که مشهد امام حسین علیه السلام و صحن وسرا و حایر شریف و حرم محترم و مزار پاک و تربت تابناک آن وجود مقدس برپا شد، کربلا هم کربلا شد که توضیحی اجمالی نسبت به آن می آوریم تا زودتر به مقصد و مقصود مهم تر یعنی: آداب زیارت و شناخت ملکوت این فضا و درک مضامین زیارات این مزار شریف، برسیم.

من که سراتا گوش بودم و از باده ولا بی هوش و از صهبای عشق



سید الشهدا علیه السّلام مدهوش، پرسیدم: از چه زمانی این جا سر و صورتی به خود گرفته و صورت قبر و مزار پیدا کرده و جای آمد و شد زائران گردیده؟ آخر آنچه شنیده ایم با آنچه مشاهده می کنیم کاملاً متفاوت است. شنیده ام که پیکرهای پاک عزیزان خدا؛ سید الشّهدا علیه السّلام و یاران و عزیزانش را در این بیابان روی خاک برابر آفتاب نهادند و رفتند، شاید به این خیال خام که از بین برود و اثری به جا نماند؛ چه شد که آنچه آنان می خواستند، نشد و آنچه شاهدیم شد؟

گفتند: بسیار سؤال به جا و پرسش مناسبی بود که نمودید و اتفاقاً آنچه اشاره کردید در حدیث نسبتاً مفصّلی آمده است.

### اخبار رسول خدا صلی الله علیه و آله از آینده کربلا

زائده گوید: حضرت سجاد علیه السّلام به من فرمودند: به من خبر رسیده گاهی به زیارت قبر ابی عبد الله الحسین علیه السّلام می روی؟ عرض کردم:

آری، همین گونه است که به شما خبر رسیده.

فرمود: چرا چنین می کنی در حالی که جایگاهی نزد سلطانت داری؛ سلطانی که متحمل محبت و دوستی و فضائل و مناقب و حقوق واجبه بر این امت نمی شود؟ گفتم: به خدا سوگند، جز خدا و رسول خدا را در این عمل در نظر ندارم و اعتنا به سخط و غضب کسی هم نمی کنم و هرچه سختی هم در این مسیر به من برسد باکی ندارم و متحمل می شوم.

حضرت فرمود: تو را به خدا سوگند، مقصودت از زیارت همین است که گفتم؟ گفتم: آری، به خدا قسم. تا سه نوبت میان من و حضرت

این جملات رد و بدل شد. پس از این که ثابت شد که راستی من در راه زیارت امام حسین علیه السلام ثابت قدم هستم و با چنین قصد و نیتی زیارت می روم، حضرت فرمودند: أَلْبَشَرُ ثَمَّ أَلْبَشَرُ ثَمَّ أَلْبَشَرُ. نوید باد بر تو، بشارت باد بر تو، خوشی و سرور از آن تو. هر آینه به تو خبر می دهم از آنچه نزد ما مخزون است؛ وقتی در کربلا به ما رسید آنچه رسید و پدر بزرگوار و عزیزانمان کشته شدند و ما و حریم ما را به کوفه بردند، من به پیکرهای به خاک افتاده آنان نگاه می کردم که دفن نشده اند؛ آن چنان به من سخت گذشت که نزدیک بود روح از کالبدم بیرون رود. عمّه ام زینب کبری، دختر امیر المؤمنین علیه السلام از این جهت با خبر شد و دانست بر من چه می گذرد لذا رو به من کرد و گفت:

ما لی أراک تجود بنفسک یا بقیّه جدّی و اُبی و إخوتی؟ چه شده، می بینم جانت را از کف می دهی ای بازمانده جدّ و پدر و برادرم؟ گفتم: چگونه جزع نکنم و چنین حالی نداشته باشم در حالی که می بینم سیّد و آقایم، برادران و عموهایم، بنی اعمام و عزیزانم آغشته به خون، برهنه روی خاک افتاده اند؛ نه کفنی نه دفنی و نه کسی در کنارشان، گویا از دودمان دیلم و خزرند.

عمّه ام به من گفت: آنچه مشاهده می کنی تو را به جزع و اندازد که به خدا سوگند عهدهی است از رسول خدا صلّی الله علیه و آله نزد جد و پدر و عمومیت و حق تعالی از جمعی از این امت - که فرعونان این امت آنان را نمی شناسند ولی نزد اهل آسمان ها معروفند - میثاق گرفته است که این اعضاء متفرقه را جمع می کنند و این پیکرهای آغشته به خون را

دفن می نمایند.

و ينصبون لهذا الطّف علما لقبر أبيك سيّد الشهداء، لا يدرس أثره ولا يعفورسمه على كرور الليالي والأيام.

و در این بیابان نشانی برای قبر پدر بزرگوارت می نهند که اثرش مندرس و کهنه نمی گردد و رسم و نشانش از بین نمی رود هرچند شب و روزها بیاید و برود و هرچند سردمداران کفر و پیروان ضلالت و گمراهی در مقام محو و از بین بردن آن برآیند اثرش ظاهرتر و امرش عالی تر و بالاتر خواهد شد.

- سپس حضرت زینب علیها السلام واسطه این گفتارش را که امّ ایمن بود، ذکر نمود و آنچه را که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمان حیاتش در حجرة دختر گرامی اش، درباره مصائب وارد بر عترت و اهل بیتش فرموده بود، بیان کرد تا به این جا رسید که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

وإنّ سبطك هذا - و أوماً بيده إلى الحسين عليه السلام - مقتول في عصابة من ذرّيتك و أهل بيتك و أخيار من أمّتك بضفّه الفرات، بأرض يقال لها: كربلا، من أجلها يكثر الكرب و البلاء على أعدائك و أعداء ذرّيتك في اليوم الذي لا ينقضي كربّه و لا تقنى حسرته و هي أطيّب بقاع الأرض و أعظمها حرمة، يقتل فيها سبطك و أهله و أنّها من بطحاء الجنّه.

و همانا این فرزندت حسین علیه السلام با جمعی از ذراری و اهل بیت تو و گروهی از خوبان امت در ساحل فرات در زمینی که كربلا نامیده می شود، کشته می گردد و به این جهت در روزی که اندوه و غمش

تمامی ندارد و حسرتش پایان نمی پذیرد، غم و اندوه و بلا بر دشمنان تو و دشمنان ذریّه تو زیاد می گردد و آن زمین پاکیزه ترین بقعه های زمین است و احترامش از تمامی نقاط زمین اعظم و فزون تر که در آن جا فرزند تو با اهل و دودمانش کشته می شوند و آن زمین از زمین بهشت است.

و حدیث به این جا می رسد که جبرئیل به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض می کند:

پس خداوند جمعی از امت تو را که کفار، آنان را نمی شناسند و شرکت در این خون ها نداشته اند نه با گفتار، نه با رفتار، نه با نیت، آنان در مقام دفن آن پیکرها برمی آیند و رسم و نشانی برای قبر سید الشهداء علیه السلام در این بیابان می نهند که نشان و علامتی برای اهل حق باشد و پیوسته فرشتگانی در آن جا روز و شب در مقام نماز و طواف و تسبیح برمی آیند و استغفار برای زائران می نمایند و نام زائرانی را که با قصد تقرب به حق تعالی به زیارت می آیند با نام پدران و عشیره و محل زندگی شان را می نویسند و نشانی از نور عرش بر چهره آنان می نهند که هذا زائر قبر خیر الله هداء و ابن خیر الأنبیاء، این زائر قبر بهترین شهیدان و فرزند بهترین پیامبران است و در قیامت این اثر و نشانه در چهره ای آنان باقی است و نور می بخشد... و به زودی جمعی که لعنت و غضب خدا بر آنان مسلّم شده در مقام از بین بردن رسم و نشانه آن قبر و محو اثر آن برمی آیند ولی خداوند تبارک و تعالی راهی برای آنان نسبت به این عمل قرار نمی دهد.

سپس زینب علیها السلام آنچه از امّ ایمن شنیده، در روزهای پایانی عمر پدر

بزرگوارش به عرض حضرت می رساند و امیر المؤمنین علیه السلام هم تثبیت نموده و مضاف بر آن ماجرای اسارت و آمدن او را به کوفه بازگو می نماید... (1)

می بینیم در این حدیث شریف که از ذخایر روایات است به هر دو جهت عنایت و توجه شده است بلکه به سه جهت: هم پیکرهای آغشته به خون روی خاک و هم فراهم آوردن قبر و نهادن علامت و نشان که پیوسته باقی و برقرار می ماند و هم عنایت به این جهت که جمعی در مقام از بین بردن آن آثار بر می آیند ولی توانش را ندارند که توضیحی در این زمینه می آوریم.

### ملک و ملکوت دفن سید الشهداء علیه السلام

از روایاتی که قبلاً گفتگو کردیم چه بسا می توان استفاده نمود که در ملکوت عالم، خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مقام حفر قبر برآمده و عهده دار شؤون تجهیز حضرت حسین علیه السلام بوده و در جهت ملکی و ظاهری هم امام چهارم حضرت زین العابدین علیه السلام این مهم را انجام و جمعی از قبیله بنی اسد هم کمک کار حضرتش در دفن سایر شهدا بوده اند. مرحوم مقرّم توضیح جریان را چنین آورده است:

امام حسین علیه السلام خیمه ای در گوشه میدان برای ابدان شهیدان اختصاص داده بود و هر کدام از اصحاب و اهل بیت که کشته می شدند، امر می فرمود نعشش را در آن خیمه بگذارند مگر برادرش

ص: 146

ابوالفضل العباس علیه السلام که در جایی که به زمین افتاده بود، باقی ماند.

پس از رفتن پسر سعد و حرم اهل بیت رسالت علیهم السلام از کربلا این بدن ها روی خاک باقی بود، آفتاب بر آن بدن ها می تابید و وحوش صحرا به زیارتشان می آمدند تا آن که در روز سیزدهم محرم زین العابدین علیه السلام برای دفن پدر بزرگوارش آمد و در آن هنگام بنی اسد را گرد آن ابدان، متحیر دید که نمی دانستند چه کنند.

حضرت آن ابدان را به آنان معرفی نمود و به طرف بدن پدر بزرگوارش رفت و او را دربرگرفت و با صدای بلند گریه کرد و به محلّ قبر شریف آمد. مقدار کمی خاک برداشت، قبری آماده نمایان شد، دست ها را زیر بدن پدر بزرگوارش قرار داد و گفت: بسم الله و فی سبیل الله و علی ملّه رسول الله، صدق الله و رسوله، ما شاء الله لا حول و لا قوه الا بالله العظیم.

و به تنهایی، پدر را در قبر نهاد - و چون خواستار کمک شدند - به آنان فرمود: إنّ معی من یعینی، همانا با من کسانی هستند که مرا کمک نمایند. و چون بدن شریف را میان لحد نهاد صورت بر گلوگاه بریده اش گذارد و گفت:

طوبی لأرض تضمّنت جسدک الطّاهر، فإنّ الدّنيا بعدک مظلّمه و الاخره بنورک مشرقه، أمّا اللّیل فمسّهّد و الحزن سرمد أو یختار الله لأهل بیتک دارک الّتی أنت بها مقیم و علیک منّی السلام یا بن رسول الله و رحمه الله و برکاته.

خوشا به حال آن زمین که پیکر پاک تو را دربرگرفته، همانا دنیا پس از تو تاریک و آخرت به نور تو روشن گشت. امّا شب ها به بیداری

می‌گذرد و حزن و اندوه تمامی پیدا نمی‌کند مگر آن که خداوند برای اهل بیت تو خانه‌ای که تو در آن اقامه‌گزیده‌ای برگزیند - مگر از دنیا بروند که حزن آن‌ها تمام شود و گرنه ادامه دارد - و از طرف من بر تو سلام باد ای پسر رسول خدا و رحمت و برکات او. و بر قبر پدر بزرگوارش نوشت:

هذا قبر الحسين بن عليّ بن أبي طالب الذي قتلوه عطشاناً غريباً، این قبر حسین پسر علی بن ابی طالب است، آن حسینی که او را عطشان و غریب کشتند.

و همچنین به طرف بدن عمویش عباس علیه السلام رفت و بوسه بر آن گلوی بریده نهاد و می‌گفت:

على الدنيا بعدك العفا يا قمر بنی هاشم و عليك منّي السلام من شهيد محتسب و رحمه الله و برکاته.

خاک بر دنیا بعد از تو ای قمر بنی هاشم و سلامی از طرف من بر تو شهیدی که به حساب حق کشته شدی و رحمت و برکات و پروردگار بر تو باد.

برای او هم قبری فراهم آورد و او را به تنهایی - بدون کمک بنی اسد - همانند پدر بزرگوارش به خاک سپرد و در جواب بنی اسد فرمود: إنّ معی من یعیننی، همانا با من کسانی هستند که مرا کمک نمایند.

سپس به بنی اسد اجازه داد که در دفن سایر شهیدان با او کمک نمایند و دو محل را به آنان نشان داد که دو گودال حفر کنند؛ در

یکی بنی هاشم و در دیگری سایر اصحاب را به خاک سپارند.(1)

براین اساس، دفن جثمان مطهر و چینش لحد مبارک و صورت قبر شریف با مباشرت حجت انجام شده و دفن سایر شهدا با نظارت حجت صورت پذیرفته است و اما ظهور و بروز آثار و فراهم آمدن سایبان و شکل گیری به صورت حایر و حرم و صحن و سرا تدریجا محقق شده است و چه بسا مراحل اولیه آن در همان اولین روزهای پس از واقعه ی عاشورا و چند روزی پس از انجام مراسم دفن صورت گرفته است آن گونه که از بعضی بزرگان نقل شده است.

### نخستین سایبان

مرحوم آیت الله سید حسن صدر در رساله ای که در این زمینه نوشته می نویسد:

روز یازدهم محرم که خبر شهادت امام حسین علیه السلام و یاران به کوفه رسید، حدود ده هزار نفر از زنان جمع شدند - چون از تجمع مردان جلوگیری می شد - و قرار گذاشتند روز ششم عاشورا - شب هفت - به کربلا بروند و روز هفتم حاضر شدند و از اطراف به آنان پیوستند که تا صد هزار نفر گفته اند و به عزاداری قیام کردند و هیچ نیرویی نتوانست جلوی آن ها را بگیرد و در همان روز بر قبر امام حسین و عباس علیهما السلام و اصحاب سایبان زدند.(2)

ص: 149

---

1- مقتل الحسین علیه السلام، مقررّم/ 318.

2- الخصائص العباسیه/ 11.



هرچند ممکن است کسی در این ارقام و اعداد تأملی داشته باشد و چه بسا تأملش هم به جا باشد ولی رقم و عدد، مورد لحاظ و عنایت نیست و آنچه مورد توجه است اجتماع جمع عظیمی به عنوان اقامه عزا در کربلای امام حسین علیه السلام در هفتمین روز شهادت است و سپس نصب مظلّه و سایبان بر آن قبور شریفه که چه بسا بتوانیم آن را مصداق همان وعده حدیث امّ ایمن بدانیم؛ جمعی که شرکتی در قتل نداشته اند و راضی به آن هم نبوده اند در مقام نصب علامت و نشانه بر آن تربت های پاک بر می آیند و این مظلّه و سایبان، نخستین بنا و نشان و علامت و یادمانی است که در کربلا به وجود آمده است ولی صورت ساختمانی نداشته است و ظاهراً نخستین بنا به وسیله بنی اسد و یا مختار در فاصله نزدیک شهادت - چند سالی پس از شهادت امام علیه السلام - صورت گرفته و تا سال 193 باقی بوده است. (1)

تفصیل این ماجرا چنین است:

پس از آن که بنی اسد بدن های مطهر را دفن کردند، بر قبور آنان نشانه و علامت قرار دادند و سقیفه - طاق نمای چوبی - بر مرقد مطهر نهادند و مسجدی فراهم آوردند و در نزدیکی قبر آن حضرت، درخت سدری بود که نشانه قبر شریف بود.

بعضی بانی این سقیفه و مسجد را بنی اسد و جمعی مختار بن ابی عبیده ثقفی می دانند ولی ممکن است نخست بنی اسد این سقیفه و مسجد را از چوب و گل ساخته و سپس مختار در مقام تعمیر برآمده و بقعه از آجر و گچ بر مرقد مطهر ساخته است.

ص: 150

صاحب تاریخ مدینه الحسین نقل نموده اول کسی که متصدی بنای حرم امام حسین علیه السلام در قرن اول هجری شد محمد بن ابراهیم بن مالک الأشتر بود و بعید نیست که محمد از طرف مختار متصدی تعمیر حرم شده باشد.

و از اخبار و احادیثی که در کیفیت آداب زیارت آن حضرت از حضرت صادق علیه السلام رسیده معلوم می شود که این سقیفه و مسجد یک محوطه مربعی گرداگرد قبر شریف بوده و دو در داشته؛ یکی از آن ها درب شرقی که پایین پای حضرت علی اکبر علیه السلام باز می شده و قبور شهدا - رضوان الله تعالی علیهم - خارج از این محوطه بوده است، و دیگری درب غربی طرف بالای سر مبارک. این عمارت و بنا تا سال 193 هجری زمان خلافت هارون الرشید باقی بوده و بعضی از مورخین گفته اند: مختار در مقام ساختمان مشهد امام حسین علیه السلام برآمد (1) و قریه و آبادی کوچکی در نزدیکی آن تأسیس نمود. (2)

از آنچه آوردیم استفاده می شود که این سقیفه و بنا حدود صد و سی سال باقی مانده و در دوران امامت پنج معصوم، از امام چهارم تا حضرت رضا علیه السلام و در تمام روزگار حکومت آل مروان و حدود شصت سال از عصر خلافت عباسی پابرجا بوده است و بسیاری از احادیث و روایات رسیده از حضرات معصومین علیهم السلام که متضمن ادب و آداب زیارت است و در مقام تعلیم نحوه زیارت می باشد در چنین فضا و محدوده ای صادر شده و به چنین بنا و ساختمانی ناظر بوده و اطلاق حائر هم در همین زمان و با

ص: 151

---

1- تاریخچه کربلا/ 56.

2- تاریخ الروضه الحسینیة/ 9.

همین خصوصیات نسبت به آن شده است و شاید نخستین دفعه در خبر حسین بن ابی حمزه سخنی از حائر به میان آمده باشد. گوید:

## حائر در روایات

در اواخر دوران بنی امیه به قصد زیارت امام حسین علیه السلام - از کوفه - بیرون آمدم تا به غاضریه رسیدم. وقتی مردم به خواب رفتند، غسل کردم و به طرف قبر شریف آمدم - حتّی إذا كنت علی باب الحائر - تا وقتی به در حائر رسیدم. (1)

این جمله سه نوبت در این تشرّف تکرار شده است که معلوم می شود در آن زمان حائری بوده و بایی، ساختمانی و درّی، هرچند در نقل دیگری از خواهرزاده حسین بن ابی حمزه، یعنی حسین بن بنت ابی حمزه، آمده که در آخر حکومت بنی مروان مشرّف شده اما تنها صحبت از قبر شریف است و نام و یادی از باب و حائر نیست (2) ولی نفی آن هم استفاده نمی شود و عدم ذکر، دلالت بر عدم ندارد.

آری، در احادیث بسیاری سخن از حائر و روضه و باب و در پائین پا و امثال این تعبیرات به میان آمده که همه آن ها گواه وجود چنین عناوینی در آن روزگار می باشد.

حضرت صادق علیه السلام به یوسف کناسی فرمود:

هرگاه به زیارت قبر امام حسین علیه السلام رفتی از طرف شرقی داخل حائر

ص: 152

---

1- اقبال الأعمال 64/3.

2- - کامل الزیارات، باب 38، حدیث 2.

و به مفصل بن عمر فرمود:

وقتی به زیارت امام حسین علیه السلام رفتی، دم در بایست و بگو(2).

و به ابی حمزه ثمالی فرمود:

وقتی به دری که طرف مشرق است رسیدی، بایست و بگو... سپس آهسته آهسته نزدیک شو، آن گاه داخل حایر شو و بگو... سپس از سقیفه بیرون آی و برابر قبور شهدا بایست و بگو... آن گاه حایر را دور بزن و بگو...(3)

و به صفوان جمال فرمود:

وقتی در حایر رسیدی بایست و بگو... سپس بیا تا به در قبه از قسمت بالاسر برسی، آن گاه بگو... سپس به طرف پائین پا برو کنار سر علی بن الحسین بایست و بگو... و پس از آن از در پائین پا بیرون برو و به قبور شهدا توجه کن، سپس به طرف بالای سر برگرد و دعا کن، آن گاه بیرون برو و پشت به قبر نکن و پیوسته بگو: إنا لله و إنا إليه راجعون، تا از قبر شریف غایب گردی و دیگر قبر مطهر را نبینی(4).

و همچنین به صفوان جمال فرمود:

ص:153

---

1- کامل الزیارات، باب 79، حدیث 3.

2- - کامل الزیارات، باب 79، حدیث 5.

3- - کامل الزیارات، باب 79، حدیث 18.

4- - مصباح المتهجد/ 662.

وقتی دم در رسیدی، خارج قبه بایست و با گوشه چشمت به قبر اشاره کن و بگو:

یا مولای، یا ابا عبد الله، یا بن رسول الله، عبدک و ابن عبدک و ابن اُمّتک.

... سپس پای راست را اول داخل قبه بگذار و پای چپ را مؤخر بدار، آن گاه داخل حایر شو و برابر قبر شریف با خشوع بایست. (1)

از مجموع این ها کاملاً استفاده می شود که در زمان حضرت صادق علیه السلام یعنی در نیمه اول قرن دوم هجری قبر شریف، دارای قبه و حایر و در و دیوار بوده و آداب و دستوراتی نسبت به آن ها رسیده است که چه بسا بتوانیم این چنین استفاده نماییم - همان گونه که در حدیث ام ایمن آمده بود - وعده حق تعالی و اخبار اولیاء حق به برقراری قبر شریف و بقاء علائم و آثار و از بین نرفتن آن ها در طول تاریخ با همه سعی و تلاش دشمنان، ثابت و مسلم بوده و در حدیثی این حقیقت با نگرش وسیع تری آمده است.

حضرت رضا علیه السلام از آباء و اجداد گرامی اش از نیای والاتبارش، امیر المؤمنین علیه السلام نقل نموده که فرمود:

کأنتی بالقصور قد شیدت حول قبر الحسین و کأنتی بالمحامل تخرج من الکوفه إلى قبر الحسین و لا تذهب اللیالی و الاّیام حتی یسار إلیه من الآفاق و ذلک عند انقطاع ملک بنی مروان.

ص: 154

گویا من می نگرم قصرها و ساختمان های محکم اطراف قبر حسین علیه السلام بنا شده و محمل ها از کوفه برای زیارت قبرش بیرون می آید و شب ها و روزها سپری نمی شود تا آن که از شهرهای دور به زیارت قبرش می آیند و این در موقع زوال حکومت بنی مروان است. (1)

### ساختمان و بنا

باری، آن سان که این حدیث هم اشاره دارد چه بسا بتوانیم بگوئیم پس از مدّت کوتاهی از شدّت سخت گیری نسبت به قبر امام حسین علیه السلام و زیارت مزار شریفش کاسته شد و آمدوشد پیوسته زائران، لزوم بنا و ساختمان اطراف قبر مطهر را ایجاب می کرد، لذا در زمان حضرت صادق علیه السلام اطراف قبر شریف، سر و صورت حایری، روضه ای، قبه ای، حرمی در داشتن و آستان شناختن به خود گرفت و چه بسا ضعف حکومت بنی مروان در سال های اخیر و همچنین عدم استقرار حکومت آل عباس و تظاهرشان به محبت خاندان رسالت علیهم السلام مجموعاً دست به دست هم می داد و موجبات عمران و آبادانی اطراف قبر شریف را فراهم می آورد.

هر چند گاه و بیگاه به صورت مقطعی سخت گیری هایی هم صورت می گرفت و گاهی آمدن به زیارت با خوف و ترس همراه بود، آن گونه که از دو روایتی که از پسر و نوه ابی حمزه آوردیم خوف و ترس و حضور مأموران مسلح در جوانب قبر شریف استفاده می شود و شاید روایات بسیاری که در کثرت اجر و ثواب زیارت با خوف و ترس رسیده ناظر به

ص: 155

## بیم و ترس در مسیر زیارت

من که با دقت، مستمع گفتار بودم، گفتم: دو روایتی را که از پسر و نوه ابی حمزه نقل نمودید، سخنی از بیم و ترس در آن نبود.

گفتند: همه حدیث را برای شما نقل نکردم فقط شاهد گفتار را آوردم که بودن حائر و وجود در بود، حالا متن کامل یکی از آن دو روایت را که شاهد وجود خوف و ترس و سخت گیری های هیئت حاکمه در مسیر زیارت هست، برای شما نقل می کنم تا اگر گاه و بی گاه در راه زیارت سید الشهداء علیه السلام مشکلاتی از جهات مختلف برایتان پیش آمد، بدانید پیوسته و بیش و کم، سفر کربلا و راه زیارت امام حسین علیه السلام در نوع زمان ها مشکلات خاص خود را داشته است و باید همچنین باشد؛ زائران شباهتی به آن سروران غمنده پیدا کنند و کربلائی ها بوئی از کرب و بلا به مشام جانیشان برسد و وجدان کنند که این سفر با همه سفرها فرق دارد که ان شاء الله در گفتگوهای آینده مان به تفصیل در این زمینه سخن می گوئیم. آری:

حسین بن ابی حمزه گوید: در اواخر دوران بنی امیه به قصد زیارت امام حسین علیه السلام بیرون آمدم تا به غاصریه<sup>(1)</sup> رسیدم. صبر کردم تا مردم به خواب رفتند. غسل کردم و به طرف قبر شریف رفتم. وقتی به در حائر رسیدم، مردی زیبا، خوشبو با لباس بسیار سفید از حائر

ص: 156

---

1- غاصریه منسوب به غاصره است که قبیله ای از بنی اسد هستند و یکی از آبادی های کوفه است که نزدیک کربلا قرار دارد. معجم البلدان 183/4.

بیرون آمد و به من گفت: برگرد که نمی توانی زیارت کنی. به کنار فرات برگشتم و با فرات مأنوس شدم. باز نیمه شب برخاستم، غسل کردم و به طرف قبر شریف رفتم، وقتی به در حائر رسیدم همان مرد فراروی من آمد و همان سخن را گفت و مانع ورود من شد تا آخر شب باز برای سومین بار غسل کردم و رفتم و همان ماجرا پیش آمد.

به آن مرد گفتم: چرا نتوانم قبر پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله و آقای جوانان اهل بهشت را زیارت کنم در حالی که از کوفه آمده ام و امشب شب جمعه است - شب زیارتی مخصوص قبر امام حسین علیه السلام - و می ترسم صبح شود و مأموران مسلح بنی امیه که در این محدوده هستند، مرا بکشند.

گفت: برگرد که نمی توانی به قبر شریف برسی.

گفتم: چرا؟

گفت: همانا موسی بن عمران از پروردگارش رخصت زیارت قبر امام حسین علیه السلام را طلبیده و به او اجازه داده اند، لذا با هفتاد هزار به زیارت آمده، وقتی آنان به آسمان رفتند تو برای زیارت بیا. برگشتم به کنار فرات و چون فجر طالع شد غسل کردم و شرفیاب شدم و به حائر داخل شدم، هیچ کس را ندیدم، نماز صبح را خواندم و به کوفه مراجعت نمودم. (1)

این روایت و نظیر آن بیانگر همین حقیقتی است که گفتیم که در مقاطعی زیارت امام حسین علیه السلام با خوف و ترس همراه بوده بلکه چه بسا

ص: 157



بتوانیم اصل اولیه را همین امر قرار دهیم و بگوئیم چون در نوع زمان ها حاکمان و سردمداران، کسانی بوده اند که با مرام و روش امام حسین علیه السلام و یاران و عزیزانش همسوئی نداشته بلکه در جهت مخالف آنان بوده اند لذا طبیعی است که نسبت به زیارت امام حسین علیه السلام و کربلای آن حضرت هم نظر مساعد نداشته بلکه پیوسته با نظر حقد و حسد و کینه و غضب می نگریسته اند و می دانستند کربلا- قبله اهل اباء است، کربلا مرکز مقابله با ظلم و ظالمان و محور مخالفت با ارباب کفر و نفاق و رویارویی با ستم پیشگان است، کربلا- حرم مقدس است، کربلا- مکتب فضیلت است، کربلا مدرسه تزکیه نفس و تطهیر روح است، کربلا کلاس مشق عشق و تمرین فداکاری در مسیر حق است، کربلا جلوه گاه یزدان و تجلی رحمان است، کربلا همه خوبی ها است و تمامی کمالات است.

بنابراین کسانی که فکر و ایده و مرام و اندیشه و روش و عملشان کاملاً در نقطه مقابل این حقایق است و مرکز و محور همه انحرافات اعتقادی و کژی های اخلاقی و بدی های عملی هستند، هیچ وقت نمی خواهند کربلا رونق بگیرد، کربلا محل تردد و آمدوشد باشد، زائر زیادی به کربلا برود چون به ضرر آن ها تمام می شود، لذا اصل اولیه اقتضای ممانعت و سخت گیری، چوب لای چرخ گذاری، هر روز بهانه ای تراشیدن، روزی این مرز را بستن، زمانی جعل جرمه نمودن، اوانی اشکالی دگر ساختن و در مجموع با کربلا و زائرینش خوب تا نکردن تا هرچه می شود از رغبت ها بکاهند و به خیال خود مردم را منصرف سازند ولی غافل از این امرند که:

خدا کشتی آن جا که خواهد برد وگر ناخدا جامه بر تن درد

با کربلای خدا نمی شود شوخی کرد، با حسین خدا نمی شود مقابله کرد، با شعائر حسینی و آنچه متعلق به اوست نمی شود دست و پنجه نرم کرد که جز سیه رویی و رسوائی و ذلّت و هلاکت در دو سرا هیچ پیامدی ندارد آن گونه که مکرّر در مکرّر دیده ایم و شنیده ایم. خدا به همه ما گوش شنوا و دیده های عبرت نگر عنایت فرماید.

پس اصل اولیه همین است که گفتیم و این اصل، پیوسته بوده و هست و خواهد بود تا وقتی که وارث کربلا بیاید و کربلا رنگی دگر به خود گیرد که باز در این زمینه هم با یکدیگر گفتگو خواهیم نمود.

### امنیت های مقطعی

آری، گاه و بیگاه به واسطه ضعف هیئت های حاکمه یا مصلحت نبودن و یا عنایت حق و یا سایر امور، آرامش و آسایش نسبی و رفع موانع و مشکلات فراهم می آمده که باید حداکثر استفاده را از آن مقاطع و فواصل نمود. لذا به عزیزان گفته ام در انتظار این نباشید که روزی وضع کربلا و سفر عتبات عالیات چنین و چنان شود، هیچ فرصتی را از دست ندهید و از هر موقعیتی که پیش آمد، حداکثر استفاده را بنمایید که معلوم نیست چه شود و چه پیش آید و چه بسا آنچه شما در انتظار او هستید که آرامش و آسایش کامل باشد، هیچ وقت فراهم نیاید و کربلا نرفته بمیرید و این حسرت را با خود به گور ببرید.

نویسنده کتاب تراث کربلا سخنی دارد که می تواند همسوی با گفتارمان

باشد، گوید:

از روایت مذکور - روایت صفوان که قبلاً آوردیم - استفاده می شود که در اواخر حکومت آل امیه کنار قبر شریف مسجدی بوده و سقیفه ای که درخت سدري بر آن سایه افکنده و در زمان ابو العباس سفاح، نخستین خلیفه عباسی مجالی برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام پدید آمد و عمران و آبادی قبر شریف از آن زمان آغاز شد و این جریان تا زمان رشید ادامه داشت. (1)

### ممانعت و سخت گیری

باری، از مجموعه آثار استفاده می شود که این وضع کج دار و مریز تا سال 193 هجری، دهمین سال خلافت هارون عباسی ادامه داشته تا آن که در آن زمان از ناحیه او نسبت به کربلا و زیارت قبر ابی عبد الله علیه السلام نهایت شدت اعمال شد و به خیال خود همه آثار را از بین برده و ممانعت کامل نسبت به زیارت قبر حضرتش فراهم آوردند که در این زمینه نویسندۀ بغیة النبلاء گوید:

وقتی قدم آل عباس در حکومت راسخ و پابرجا شد و شورش ها را فرو نشانند، در مقام دشمنی با شیعیان اهل بیت برآمدند ولی این امر در زمان ابو العباس سفاح کم رنگ بود لذا شیعیان از این فرصت حسن استفاده را نموده و آشکارا به زیارت قبر ابی عبد الله علیه السلام می رفتند تا آن که در زمان منصور به واسطه شورش های بنی الحسن

ص: 160

## سرکوبی شورش ها

آنچه در قسمت پایانی این کلام آمده گویا ناظر به جریان محمد و ابراهیم، پسران عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب است که مسعودی چنین آورده است:

پس از کشته شدن محمد - نفس زکیه - برادرهای او در شهرها پراکنده شدند؛ ابراهیم به بصره آمد و جمعی دعوت او را پذیرفتند و منصور لشکر به جنگ آنان فرستاد و در محلی به نام باخمی در شانزده فرسخی کوفه در زمین طف، ابراهیم با جمعی از یارانش کشته شد؛ همان جا که دعبل از آن یاد نموده:

و قبر بباخمی لدی الغربات(2)

قتل ابراهیم در وقت ارتفاع نهار - وقتی که روز بالا آمده بود - روز دوشنبه، ذیحجه سنه 145 واقع شد. ابراهیم را گرمی و حرارت معرکه به تعب افکنده بود، تکه های قبای خود را گشود که ناگاه تیری میثوم از تیراندازی غیر معلوم بر گودی گلوی وی آمد، به همان تیر کار ابراهیم ساخته شده. امیر المؤمنین علیه السلام در حق او فرموده:

يَأْتِيهِ سَهْمٌ غَرْبٌ يَكُونُ فِيهِ مِثْيَةٌ، فَيَا بُؤْسَ الرَّامِي، شَلَّتْ يَدَهُ وَوَهَنَ عَضْدُهُ.(3)

ص:161

---

1- بغية النبلاء في تاريخ كربلاء / 64.

2- - مروج الذهب 296/3.

3- - تتمه المنتهى / 141.

تیری ناشناس بر او می آید و مرگش با آن تیر فرا می رسد. هلاکت از آن تیرانداز باد، دستش شل و بازویش ناتوان باد.

چه بسا این رویدادها به خصوص جریان ابراهیم بن عبد الله و کشته شدن او که در باخمی و اراضی طف و نزدیک کربلا اتفاق افتاده، موجبات شدت عمل و سخت گیری بیشتر هیئت حاکمه و آل عباس را نسبت به کربلا و زیارت قبر ابی عبد الله علیه السلام فراهم آورده باشد و گویا باز در زمان مهدی و هادی عباسی در فاصله سال های 158 تا 170 هجری از شدت امر کاسته شد و آن سخت گیری های زمان منصور مرتفع گردیده تا حکومت در سال 170 به هارون رسیده و در عمده زمان حکومت او نیز وضع کربلا و زیارت ابی عبد الله علیه السلام نسبتاً آرام بوده.

### زیارت کربلا در زمان هارون

و از آثار رسیده استفاده می شود که هارون در اوائل حکومتش مصلحت نمی دیده متعرض زائران قبر امام حسین علیه السلام شود و در مقام ویرانی آن برآید که در طول تاریخ نوع آنچه از ناحیه ارباب قدرت و تکیه گزینان اریکه حکومت نسبت به شئون دینی ظهور و بروز پیدا می کرده براساس مصالح حکومتی آنان بوده نه این که به راستی اعتقاد و باوری بوده. آنچه طبری در این راستا آورده شنیدنی است، گوید:

رشید، ابن ابی داود و جمعی که خادمان قبر امام حسین - علیه السلام - بودند و در حایر شریف عهده دار وظیفه خدمت بودند، احضار نمود، آنان آمدند. حسن بن راشد به ابن ابی داود گفت: چه شده؟ گفت: این مرد -

یعنی رشید - مرا احضار نموده و خود را از او در امان نمی بینم.

حسن به او گفت: وقتی بر هارون وارد شدی و از تو پرسید - در حایر چه می کنی و چرا آن جا هستی؟ - بگو: حسن بن راشد مرا در آن محل نهاده. ابن ابی داود بر هارون وارد شد و در جواب سؤال او آنچه حسن بن راشد گفته بود گفت.

هارون دستور داد حسن بن راشد را احضار کنند. وقتی وارد شد به او گفت: چه چیز تو را واداشت که این مرد را در حایر نصب کنی؟ حسن در جواب هارون گفت:

خدا رحمت کند کسی که او را در حایر نهاده است. امّ موسی به من امر نموده که او را در حایر بگمارم و هر ماه سی درهم به او بدهم.

هارون گفت: او را به حایر برگردانید و آنچه امّ موسی برای او مقرر نموده به او بدهید. [\(1\)](#)

از آنچه آوردیم چند جهت استفاده می شود: یکی این که هارون از همان اوائل حکومتش قصد جلوگیری از زیارت قبر امام حسین علیه السلام و از بین بردن آن را داشته و لذا خدمه آن جا را احضار نموده ولی با گفتگویی که شده مصلحت ندیده است.

دوم این که معلوم می شود در زمان هارون، حایر شریف معمور و آباد بوده و خادم و دربان داشته و گویا ابن ابی داود سرپرست خدمه حایر شریف بوده.

و جهت سوم توجه امّ موسی - که ظاهراً خیزران است - به حایر

ص: 163

شریف و نصب خدمت گزار و پرداخت مقرّری به آنان می باشد.

ولی ظاهراً این وضع ادامه نیافته و هارون پس از استقرار کامل در مقام ویرانی قبر شریف و ممانعت از زیارت برآمد.

### خرابی قبر شریف و قطع درخت سدره

وقتی که هارون با مکر و خدعه و غدر و خیانت، شورش های علویّین را خاموش نمود، برای به خاک مالیدن بینی آنان و شکستن کامل کیانشان در مقام محو آثار اسلاف آنان برآمد و روشی چون روش بنی امیّه در پیش گرفت و فرمان به ویرانی قبر شریف سیّد الشهداء علیه السلام و از بین بردن جمیع آثار داد و در این مدّت شیعیان با وسائلی به قبر شریف که آثارش از بین رفته بود راه پیدا می کردند و با همه مشکلات با نشانه هایی محلّ مرقد مطهر را پیدا نموده و زیارت می کردند که از جمله آن ها درخت سدره ای بود که نزدیک قبر مبارک قرار داشت و وسیله راه یابی زائران به قبر شریف بود. این خبر به هارون رسید دستور داد آن درخت سدره را هم قطع کنند تا هیچ نشانی از قبر شریف باقی نماند و به خیال خود هیچ کس مزار پاکش را نشناسد و به تربت تابناکش راه نیابد. درخت سدره را قطع نمود و جمعی مأمور مسلّح در اطراف قبر نهاد تا هیچ کس نتواند قدم در آن محدوده بگذارد. (1)

مرحوم شیخ طوسی در ارتباط با قطع درخت سدره جریان جالبی آورده است:

ص: 164

---

1- بغیة النبلاء فی تاریخ کربلاء/ 65.

یحیی بن مغیره رازی گوید: من در حضور جریر بن عبد الحمید بودم که مردی از اهل عراق وارد شد. جریر از او جویای حال مردم شد. او گفت: هارون را پشت سر گذاردم در حالی که قبر حسین علیه السلام را زراعت نمود و دستور به قطع درخت سدره ای داد که در آن جا بود و آن درخت را قطع کردند. جریر دو دستش را بلند کرد و گفت:

اللّٰه اکبر، حدیثی از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به ما رسیده بود که سه مرتبه فرموده بود: لعن اللّٰه قاطع السدره، خدا لعنت کند کننده درخت سدره را و معنای این حدیث را نفهمیده بودیم تا الآن؛ زیرا مقصود آنان از قطع آن درخت سدره تغییر مصرع حسین علیه السلام بوده تا کسی اطلاع بر قبر حضرتش پیدا نکند. (1)

مرحوم میرزا محمد ارباب قمی گوید:

در ایام خلافت هارون الرشید زیارت سیّد الشهداء علیه السلام در میان شیعه و سنی شایع شد چنانچه موافق زیارت کامل الزیاره حتی زن ها همیشه به زیارت آن تربت شریف می رفتند و موافق روایات از کثرت جمعیت به هم مزاحمت می نمودند. این کار سبب خوف هارون الرشید بود که مبادا مردم رغبت کنند به اولاد امیر المؤمنین علیه السلام و خلافت از عباسیین به علویین منتقل شود. حکم کرد موسی بن عیسای عباسی را که والی کوفه بود به خراب کردن قبر سیّد الشهداء علیه السلام و عمارت آن اطراف و کشت و زرع در آن زمین و او مردی را

ص: 165



مأمور این کار کرد که نامش موسی بن عبد الملک بود و تمام عمارت و بنیان قبة شریف را خراب کرد و تمام زمین حائر را شخم زد و زراعت کرد و مقصود محو اثر قبر شریف بود و درخت سدري نزدیک قبر شریف بود که علامت بود آن درخت را نیز از ریشه درآوردند. (1)

### اعتراض ابوبکر بن عیاش نسبت به خرابی قبر شریف

صاحب بشاره المصطفی لشيعه المرتضى مرحوم عماد الدین طبری که از بزرگان علمای امامیه در سده ششم هجری است در این راستا جریانی شنیدنی آورده است. گوید:

یحیی بن عبد الحمید حماني گفته است: من در ایام ولایت موسی بن عیسای هاشمی که والی کوفه در زمان رشید بود از منزلم بیرون آمدم. ابوبکر بن عیاش (2) مرا دید و گفت: ای یحیی، بیا با هم نزد این شخص برویم. من نمی دانستم مقصودش کیست و جلالت قدر او مانع بود که از او سؤال کنم.

او سوار حماری بود و می رفت و من هم در رکاب او می رفتم تا رسیدیم در خانه معروف به خانه عبد الله بن جابر. رو به من کرد و

ص: 166

---

1- الأربعین الحسینیة / 150.

2- - او از زاهدان و ارباب ورع و اخیار و نیکان اهل عبادت بود و از مشاهیر علما و محدثین و یکی از راویان قرائت عاصم و گفته شده قرآن را دوازده هزار نوبت ختم نمود و حتی بیش از این هم گفته اند و همان کسی است که در مقام اعتراض بر فرعون هاشمیان موسی بن عیسی نسبت به خرابی قبر ابی عبد الله علیه السلام برآمده و در کوفه در جمادی الاول سال 193 از دنیا رفت و از گفتار اوست «أدنی ضرر المنطق الشهرة و کفی بها بلیه» کمترین ضرر سخنوری، شهرت است و همین به عنوان بلا، کافی است. (الکنی و الالقاب 27/1).

گفت: ای پسر حمانی، من تو را با خود آوردم تا بشنوی آنچه به این طاغیه می گویم. گفتم: مقصودت کیست ای ابوبکر؟ گفت: این فاجر کافر، موسی بن عیسی و ساکت شد و رد شدیم و من هم دنبال او می رفتم تا رسیدیم در خانه موسی بن عیسی.

دربان او را دید و شناخت و مردمی که می خواستند نزد موسی بن عیسی بروند در میدان جلوی منزلش از مرکب پیاده می شدند ولی ابوبکر آن جا پیاده نشد. پیراهنی بر تن داشت که دکمه هایش باز بود و لنگی هم بر کمر بسته بود. با حمارش داخل شد و مرا صدا زد.

حاجب خواست ممانعت کند، گفت: این شخص با من است، چرا مانعش می شوی؟ پیوسته سوار بر حمارش می آمد تا داخل ایوان خانه موسی بن عیسی شد.

موسی او را دید در حالی که بر سریر و تخت نشسته بود و جمعی مردان مسلح اطرافش بودند. چشم موسی بن عیسی که به ابوبکر بن عیّاش افتاد به او مرحبا گفت و او را به خود نزدیک نمود و او را کنار خودش روی تخت نشانده ولی وقتی من به ایوان رسیدم مانع از ورود من شدند. ابوبکر بن عیّاش که بر تخت کنار موسی نشسته بود، نگاه کرد دید من ایستاده ام و نمی گذارند وارد شوم مرا صدا زد و گفت بیا وای بر تو من هم نعلین به پا پیراهن پوش با ازار و لنگ وارد شدم و فراروی او نشستم.

موسی به ابوبکر بن عیّاش توجه کرد و گفت: این همان مردی است که راجع به او صحبت کردیم؟ ابوبکر گفت: نه، این شخص را به عنوان شاهد نزد تو آورده ام. موسی گفت شاهد بر چه چیز؟ ابوبکر

گفت: من تو را می بینم که با این قبر چه می کنی. موسی گفت: کدام قبر؟ ابوبکر بن عیّاش گفت: قبر الحسین بن علی، ابن فاطمه بنت رسول الله، قبر حسین پسر علی، فرزند فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله - چون موسی بن عیسی جمعی را برای خرابی قبر و کشت و زرع جمیع زمین حائر و اطراف آن فرستاده بود - موسی بن عیسی از شنیدن این حرف باد کرد که نزدیک بود از شدت غیظ و غضب بپکد.

سپس گفت: تو را به این کار چه کار است؟

ابوبکر گفت: گوش کن تا به تو خبر دهم. همانا من در خواب دیدم که به نزد قوم و خویشانم که بنی غاضره هستند می روم. وقتی به پل کوفه رسیدم، ده خوک به طرف من آمدند و خداوند مرا به وسیله مردی از قبیله بنی اسد که او را می شناختم از شر آنان رهایی بخشید.

به مسیرم ادامه دادم تا به شاهی (1) رسیدم. راه را گم کردم، دیدم در آن جا عجوزی نشسته، به من گفت: ای پیرمرد، کجا می خواهی بروی؟ گفتم: قاصد غاضریه (2) هستم. گفت: از این وادی برو. وقتی به آخر آن رسیدی راه برای تو آشکار می شود.

من هم به راهنمایی او رفتم و چون به نینوی (3) رسیدم ناگهان به پیرمردی برخورددم که در آن جا نشسته بود. گفتم: ای پیرمرد، اهل کجا هستی؟ گفت: من اهل این آبادی هستم - اهل نینوایم - گفتم:

ص: 168

---

1- شاهی محلی است نزدیک قادسیه - معجم البلدان 316/3.

2- - قریه ای است از نواحی کوفه نزدیک به کربلا منسوب به غاضره شاخه ای از قبیله بنی اسد - معجم البلدان 183/4.

3- - نینوا آبادی یونس پیامبر است در موصل و ناحیه ای متعلق به کوفه که کربلا هم جزء آن است - معجم البلدان 339/5.

چند سال از عمرت گذشته است؟ گفت: نمی دانم چه مقدار از سن و عمرم گذشته است ولی دورترین خاطره ای که به یاد دارم و قدیم ترین واقعه ای که در خاطرم به جا مانده این است که در این جا حسین بن علی علیهما السلام و اهل و اصحابش را از این آبی که مشاهده می کنی منع نمودند؛ آبی که کلاب و وحوش از آن ممنوع نیستند.

این سخن او را بزرگ شمردم و گفتم: وای بر تو، راستی تو چنین چیزی را در این جا دیده ای و شاهد بوده ای؟ گفت: آری، به حق آن خدایی که آسمان را برافراشته هر آینه هر چه گفتم مشاهده نمودم. ای پیرمرد، تو و اصحابت هم که کمک می کنید به آنچه ما دیدیم و چقدر دیده مسلمانان را مقروح و مجروح می سازید اگر در دنیا مسلمانی باشد. گفتم: وای بر تو، چه می گویی و مقصودت چیست؟ گفت: چرا در مقام انکار این کاری که سلطانان نسبت به امام حسین علیه السلام انجام می دهد بر نمی آیی؟ گفتم: مگر چه می کند؟ گفت: در مقام شخم زدن قبر پسر دختر پیامبر صلی الله علیه و آله برآمده و زمین آن را کشت و زرع نموده.

گفتم: قبر کجاست؟ گفت: این تو هستی که الان در زمین آن ایستاده ای ولی موضع خود قبر از دیده ات پنهان است و چشمت از دیدن آن کور و ناتوان.

ابوبکر بن عیّاش گفت: من قبل از آن قبر را ندیده بودم و در طول عمرم هم نرفته بودم، به آن پیرمرد گفتم: من از کجا معرفت به محلّ قبر پیدا کنم و بدانم کجاست؟ پیرمرد برخاست و با من آمد تا به حایری رسیدیم که دری داشت و درباری و جمع بسیاری دم در ایستاده بودند. به دربان گفتم: می خواهم داخل شوم و پسر دختر

پیامبر صلی الله علیه و آله را زیارت کنم. گفت: در این وقت توان وصول نداری.

گفتم: چرا؟ گفت: این زمان، موقع زیارت خلیل خدا ابراهیم و رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله و جبرئیل و میکائیل و گروهی از فرشتگان همراه می باشد.

ابوبکر بن عیّاش ادامه داد و گفت: از این خوابم بیدار شدم در حالی که بیم شدید و حزن و اندوه فراوانی مرا فرا گرفته بود. چند روزی گذشت و نزدیک بود خوابم از یادم برود که جریانی پیش آمد و ناگزیر شدم به قبیله بنی غاضره بروم به خاطر طلبی که از مردی از آنان داشتم. بیرون آمدم و هیچ به یاد خوابم نبودم تا به قنطره کوفه رسیدم. ناگهان ده دزد در برابرم ظاهر شدند - تا آنان را دیدم خوابی که دیده بودم به یادم آمد و رعب و ترسی از آنان مرا فرا گرفت.

گفتند: آنچه همراه داری بیفکن و جانت را به سلامت ببر. مقداری زاد و توشه همراهم بود. گفتم: وای بر شما، من ابوبکر بن عیّاش هستم، برای وصول طلبی که دارم می روم، از خدا بترسید و مرا از مقصدم باز مدارید و با گرفتن نفقه و توشه من به من ضرر نزنید که سخت محتاج و نیازمندم. یکی از آنان صدا زد: مولای من است، متعرض او نشوید. سپس به کسی از جوانان ایشان گفت مرا همراهی کند و مرا به راه سمت راست برساند.

ابوبکر بن عیّاش گفت: من پیوسته متذکر رؤیایم بودم و از تأویل ده خنزیر به دزدان در شگفت و تعجب آمدم تا به نینوی رسیدم. به حق خدا همان پیرمردی را که در عالم خواب دیده بودم به همان قیافه و صورت و به همان هیئت و شکل در بیداری مشاهده نمودم بدون

هیچ تفاوتی. وقتی او را دیدم باز به یاد خوابم افتادم و گفتم لا اله الا الله آنچه دیده ام جز وحی چیزی نبوده. سپس همان چه در عالم رؤیا میان ما گفتگو شد، در بیداری هم صورت پذیرفت و همان جواب هایی که در خواب داده بود در بیداری هم همان جواب ها را داد و با من به محلی آمد که زمین شخم زده شده بود و هیچ چیز از آنچه در خواب دیده بودم در بیداری فوت نشد مگر حائر و دربان که در بیداری ندیدم.

ابوبکر بن عیّاش پس از نقل خواب و بیداری اش برای موسی بن عیسی به او گفت: ای مرد، تقوای حق پیشه گیر. همانا من سوگند خورده ام که پیوسته این جریان را نقل کنم و به زیارت این محل بروم و آن را بزرگ بشمارم. همانا موضعی که ابراهیم و محمد صلی الله علیه و آله و جبرئیل و میکائیل می آیند سزاوار است مورد رغبت قرار گیرد و به زیارتش بروند.

همانا آبا حصین برای من نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس مرا در عالم رؤیا دیدار کند واقعا مرا دیده است؛ زیرا شیطان تشبه به من پیدا نمی کند.

پس از شنیدن این مطالب موسی بن عیسی گفت: همانا من در این مدت از پاسخ تو امساک کردم تا همه حرف های احمقانه ات را بزنی و به خدا قسم بعد از این اگر به من خبر برسد تو این مطالب را نقل کرده ای، گردنت را می زنم و سر از پیکر این همراهی ات که او را به عنوان شاهد آورده ای برمی دارم.

ابوبکر بن عیّاش گفت: خداوند من و او را از شرّ تو حفظ می کند. من

خدا را در نظر داشتیم که این مطالب را برای تو نقل نمودم. موسی بن عیسی گفت: آیا حرف مرا رد می کنی و جواب مرا می دهی؟ او را شتم نمود و گفت خاموش باش خدا تو را خوار سازد و زبانت را قطع نماید و در حالی که روی تاختش - از شدت غضب - می لرزید گفت: او را بگیرد و دستگیر کنید.

ابوبکر عیاش پیرمرد را مأمورها از روی تخت گرفتند و مرا هم با او دستگیر نمودند و آنقدر ما را زدند و کشاندند که گمان زنده ماندن نداشتم و شدیدترین صدمه ها این بود که مرا می کشاندند و سر من پیوسته به سنگ ها می خورد و در این میان مأموری آمد و موی محاسن مرا می کند و پیوسته موسی بن عیسی می گفت: این دو نفر را بکشید و جسارت می کرد و ابوبکر بن عیاش هم در همان حال جواب او را می داد و می گفت: خدا زبانت را قطع کند و انتقام از تو بگیرد. بارالها، فقط تو را در نظر داشتیم و برای فرزند پیغمبر تو غضب نمودیم و بر تو توکل کردیم.

ما را به زندان بردند مقدار کمی در حبس ماندیم. ابوبکر بن عیاش به من نگاه کرد که لباس هایم پاره شد و خون از پیکرم جاری است.

گفت: ای حمانی، ما برای خدا غضب کردیم و امروز به اجر و ثوابی رسیدیم و هرگز خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله اجر ما را ضایع نمی گذارند.

مقدار غذایی و خوابی در زندان بودیم که رسول موسی بن عیسی آمد و ما را از زندان بیرون برد و حمار ابی بکر بن عیاش هم یافت نشد.

ما بر موسی بن عیسی وارد شدیم که در سردابی بود بس وسیع و

بزرگ. خستگی بسیاری بر ما عارض شده بود و ابوبکر وقتی خسته می شد مقداری می نشست و می گفت: اَللّٰهُمَّ اِنَّ هَذَا فِیْكَ فَلَ تَسْه. بارالها، آنچه دیدیم به خاطر تو و در راه تو بود، از یاد مبر. وقتی نزد موسی بن عیسی رسیدیم که روی سریر و تختی قرار داشت همین که چشمش به ما افتاد گفت: خدا شما را زنده ندارد و نزدیک نگرداند. چقدر جاهل و احمق هستید که خود را در معرض آنچه خوشایند نیست و می دارید. شما را چه رسد که در میان ما بنی هاشم وارد شوید و در امور ما دخالت کنید.

ابوبکر بن عیّاش گفت: سخن تو را شنیدم خدا حساب تو را برسد.

موسی گفت: اُخْرِجْ قَبْحَکَ اللّٰه، بیرون برو خدا تو را زشت بدارد. به خدا قسم، اگر باخبر شدم این سخن شایع شده یا از تو نقل کردند هر آینه گردنت را می زنم. آن گاه رو به من - حمّانی - نمود و گفت: یا کلب، و به من ناسزا گفت و ادامه داد: زنهار، هرگز مباد که آنچه شنیده ای نقل کنی. این پیرمردی است احمق که شیطان او را در خواب بازی گرفته. بیرون روید لعنت و غضب خدا بر شما باد. ما هم در حالی که از زندگی مأیوس بودیم - و از شدّت ضعف و ناتوانی و کثرت جراحات و صدمات - امیدی به ادامه حیات نداشتیم، بیرون آمدیم و وقتی به منزل ابی بکر بن عیّاش رسیدیم رو به من کرد و گفت: آنچه نقل کردم حفظ کن و به خاطر بسپار و برای این افراد پست نقل نکن ولی اگر صاحب عقل و دینی دیدی برای او بازگو نما. (1)

ص: 173



خوب است بدانیم سرانجام کار این موسی بن عیسی هاشمی چه شد.

ابی موسی بن عبد العزیز گوید:

یوحنا نصرانی طیب در خیابان ابی احمد مرا دید و نگه داشت و گفت: تو را به حق پیامبرت و دینت، این کسی که قبرش نزدیک قصر ابن هبیره است و زیارتش می کنید کیست؟ آیا از اصحاب پیغمبر شماست؟ گفتم: نه، از اصحاب او نیست بلکه پسر دختر اوست. ولی این چه سوالی است که تو از من می کنی؟ گفتم: جریانی شنیدنی دارم. گفتم: برای من نقل کن.

گفت: سابور کبیر، خادم رشید، شبی سراغ من فرستاد. نزد او رفتم گفتم: با من بیا. با یکدیگر رفتیم تا بر موسی بن عیسی هاشمی وارد شدیم. دیدیم بی عقل و درک تکیه به بالشی داده و فرا روی او طشتی بود که در آن روده های او بود و رشید او را از کوفه احضار کرده بود. سابور به یکی از غلامان خاص موسی بن عیسی رو کرد و گفت: وای بر تو، چه خبر است؟

گفت: موسی نشسته بود، ندیمان او گردش جمع بودند از همه سالم تر و شادتر که در این میان صحبت از امام حسین علیه السلام به میان آمد - یوحنا به من گفت: این همان کسی است که از تو پرسیدم - موسی بن عیسی گفت: رافضیان نسبت به حسین - علیه السلام - غلو می کنند تا آن جا که می دانم تربتش را دوا می شمردند و به وسیله آن مداوا می نمایند.

مردی از بنی هاشم که حاضر در مجلس بود گفت: خود من بیماری

شدیدی داشتیم و هرگونه معالجه کردم مفید نیفتاد تا آن که کاتبم برای من توصیف تربت نمود که بگیرم و استفاده کنم. من هم گرفتم و خداوند به وسیله آن مرا نفع بخشید و بیماری ام زایل شد و از بین رفت. موسی گفت: آیا چیزی از آن نزد تو باقی مانده؟ گفت: آری، فرستاد آن را آوردند. آن قطعه تربت را به موسی داد - به این خیال که شاید او هم کسالتی دارد و می خواهد به وسیله تربت خود را مداوا کند و شفا جوید - موسی آن را گرفت - و به جای اکرام و احترام و بوئیدن و بوسیدن و بهره بردن، به عنوان مسخره و استهزاء و استخفاء آنچه نباید انجام داد - که به خود اجازه نقلش را نمی دهم هرچند در نقل آمده است -

به مجرد انجام آن عمل صدایش بلند شد: النَّارُ النَّارُ؛ آتش گرفتم، سوختم. الطشت، الطشت؛ طشت بیاورید، طشت بیاورید. طشت آوردیم و آنچه مشاهده می کنی در طشت ریخت. ندیمان رفتند و مجلس مجلس عزا شد. سابور رو به من یوحنا کرد و گفت: بین کاری از دستت برمی آید؟ گفتم: شمعی بیاورید، آوردند، نگاه کردم، دیدم کبد و طحال و ریه و فؤاد او میان طشت ریخته. گفتم: از دست هیچ کس هیچ کاری ساخته نیست مگر عیسی که مرده زنده می کرد بتواند کاری کند. سابور به من گفت: راست می گویی ولی تو فعلاً این جا بمان تا ببینیم چه می شود و کار او به کجا می انجامد. من شب را آن جا ماندم و او به همان حال بود و هنگام سحر مرد.

محمّد بن موسی - ناقل جریان از ابی موسی - گوید: موسی بن سریق برای من نقل کرد که این یوحنا به زیارت قبر امام حسین علیه السلام

می رفت در حالی که نصرانی بود و سرانجام مسلمان شد و مسلمان خوبی هم شد. (1)

آری، این جریان از هر جهت مایه عبرت است. موسی بن عیسای هاشمی که ظاهراً سیادت هم داشته چنین اهل عداوت و دشمنی است و این هم سرانجام کارش، خسر الدنیا و الآخرة. طیب نصرانی یوحنا مسیحی هم چنین و این نتیجه کارش و این جریان این حدیث را به یاد می آورد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی فرمود:

### حسین علیه السلام محور سعادت و شقاء

و بالحسین تسعدون و به تشقون، ألا وإنّ الحسین باب من أبواب الجنة من یأبی حرّم الله علیه ریح الجنة. (2)

به وسیله حسین علیه السلام به سعادت می رسید همچنین به شقاوت - آنان که سر به او بسپارند سعادتمند و جمعی که سر ناسازگاری با او بدارند شقی و بدبخت - آگاه باشید همانا حسین علیه السلام دری است از درهای بهشت. هر کس ابا کند و این حقیقت را نپذیرد، خداوند بوی بهشت را بر او حرام و او را ممنوع از رایحه جنت بدارد.

لازم به تذکر است که خوارزمی که از علمای عامّه است این حدیث را آورده و جمله آخر حدیث را چنین نقل نموده: من عانده حرّم الله علیه ریح الجنة. هر کس با حسین علیه السلام عناد ورزد، خداوند او را از استشمام بوی

ص: 176

---

1- بشاره المصطفی / 223.

2- - البرهان فی تفسیر القرآن 281/2.

آری، موسی بن عیسای هاشمی معاند، شقی و محروم از بوی بهشت و گرفتار آتش در این سرا و آن سرا و یوحناى مسیحى مسلمان شود و شیعه و اهل بهشت گردد این جمله روایت را پیوسته آویزه گوش دل بداریم: و بالحسین تسعدون و به تشقون.

### اولین زائر

بگذریم، خوب است بدانیم نخستین کسی که به زیارت قبر امام حسین علیه السلام آمد، عبید الله بن الحرّ الجعفی بود؛ زیرا محلّ زندگی اش به کربلا- نزدیک بود و کنار فرات زندگی می کرد آمد و بر قبر شریف با اشک و آه ایستاد و از سعادتى که از او فوت شده بود اظهار ندامت نمود - چون دعوت امام حسین علیه السلام را برای نصرت و یاری حضرتش پذیرفته بود - و اشعاری کنار قبر حضرتش در این زمینه سرود (2).

### زیارت مختار ثقفی

همچنین مختار ثقفی در مراجعت از حج قبل از قیامش به کربلا آمده است که چنین نقل شده:

روز و شب نیاسود تا به قادسیه که از بلاد کوفه بود رسید. از راه، عدول نموده به کربلا رفت و بر قبر منور حسین علیه السلام سلام کرد و آن را بوسیده به کنار گرفت و بگریست و گفت: یا سیدی، به حق جدّ و

ص: 177

---

1- مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی 145/1.

2- اقتباس از بغية النبلاء فى تاريخ كربلاء/ 12.

پدر و مادر تو و به حق شیعه و اهل بیت تو که طعام طیب نخورم و آب خوشگوار نیاشامم و بر بستر نرم تکیه نکنم تا انتقام تو نکشم یا کشته شوم. آن گاه قبر را وداع کرده سوار شد و بعد از طی مسافت در ظلمت لیل به کوفه درآمد. (1)

### زائر یمنی در نیمهٔ اول قرن دوم هجری

همچنین از حدیثی استفاده می شود که در نیمهٔ اول قرن دوم هجری حتی از یمن به زیارت قبر امام حسین علیه السلام آمده اند:

موسی بن قاسم حضر می گوید: حضرت صادق علیه السلام در اول حکومت ابی جعفر به نجف آمدند - مقصود از ابی جعفر، منصور دوانیقی، دومین خلیفهٔ عباسی است که در سال 136 هجری پس از مرگ ابی العباس سفاح به خلافت رسیده است و در نتیجه این جریان مربوط به حدود سال 137 هجری است که آغاز حکومت منصور است - و به من فرمودند: ای موسی، به بزرگراه برو و در کنار راه بایست و بنگر به زودی مردی از طرف قادسیه نمودار می شود، وقتی به تو نزدیک شد به او بگو: در این جا مردی از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله است و تو را می خواند؛ او با تو خواهد آمد.

موسی گوید: رفتم و در راه ایستادم، گرما هم شدید بود. آن قدر ایستادم که - خسته شدم - نزدیک بود نافرمانی نموده برگردم که ناگهان چشمم به چیزی افتاد شبیه آدمی که بر شتر سوار است و

ص: 178

می آید. پیوسته او را زیر نظر داشتیم تا به من نزدیک شد. به او گفتم:

در این جا مردی از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله است که تو را می خواند و توصیف تو را برای من نموده - و مرا دنبال تو فرستاده - گفت: مرا نزد او ببر. او را آوردم، نزدیک خیمه حضرت شترش را خوابانده.

حضرت او را درون خیمه خواندند. اعرابی داخل شد من هم در خیمه ایستاده بودم و سخنان آنان را می شنیدم ولی آنان را نمی دیدم.

حضرت صادق علیه السلام به او فرمودند: از کجا آمده ای؟ عرض کرد: از اقصای یمن - دورترین نقطه یمن -

فرمودند: تو از فلان محل هستی؟ عرض کرد: آری، من از همان محلی هستم که نام بردید و خصوصیتش را گفتید.

فرمودند: آمده ای این جا که چه کنی؟ عرض کرد: برای زیارت امام حسین علیه السلام آمده ام.

حضرت صادق علیه السلام به او فرمودند: مقصودی از این سفر جز زیارت قبر امام حسین علیه السلام نداشتی؟ عرض کرد: نه، هیچ مقصودی جز این که بیایم کنار قبر آن حضرت نماز بخوانم، زیارت کنم، عرض سلام نمایم و به سوی اهل و خاندانم برگردم نداشتم.

حضرت فرمودند: مگر در زیارت آن حضرت چه می بینید - و معتقد به چه اجر و پاداش و نتیجه و بازتابی هستید که این مسافت دور و دراز و زحمات بسیار و رنج های طاقت فرسا را برای زیارت حضرتش متحمل می شوید؟ -

عرض کرد: ما معتقد هستیم که زیارت حضرتش مایه برکت برای خود ما و خاندان ما و اولاد و اموال ما و معیشت و زندگی ما خواهد

بود و حاجت هایمان هم روا می گردد.

حضرت صادق علیه السلام به او فرمودند: بیش از این از فضیلت زیارت آن حضرت برای تو نگویم ای برادر یمنی؟

عرض کرد: بفرمایید و زیاده از آنچه عرض کردم بگویید.

حضرت فرمودند: إِنَّ زياره الحسين عليه السلام تعدل حجّه مقبوله زاكیه مع رسول الله، فتعجب من ذلك. قال: إِي و الله، و حجّتين مبرورتين متقبّلتين زاكيتين مع رسول الله صلى الله عليه و آله، فتعجب. فلم يزل أبو عبد الله عليه السلام يزيّد حتّى قال: ثلاثين حجّه مبروره متقبّله زاكیه مع رسول الله صلى الله عليه و آله.

همانا زیارت امام حسین علیه السلام برابر است با یک حجّ پذیرفته شده پاکیزه با رسول خدا صلى الله عليه و آله. آن شخص اظهار تعجب نمود. حضرت فرمودند: آری، به خدا قسم برابر با دو حجّ نیکو و مقبول و پاک با رسول خدا صلى الله عليه و آله. آن یمنی باز بیشتر اظهار تعجب نمود. پیوسته حضرت صادق علیه السلام عدد حجّ ها را زیاد می کردند تا به سی حج رسیدند و فرمودند: برابر است با سی حجّ پسندیده پذیرفته پاکیزه با رسول خدا صلى الله عليه و آله. (1)

این حدیث را از این جهت آوردیم که بیانگر آمدن زائر از نقاط دوردست از دیرزمان به کربلا بوده، مضاف بر این که متضمّن اجر و پاداش و نتیجه و بازتاب زیارت آن وجود مقدّس است.

ص: 180

در این جا بود که من پرسیدم: از این حدیث سؤالی به یادم آمد که از دیر زمان فکرم را مشغول داشته بود، اگر اجازه می دهید مطرح کنم.

گفتند: حتما و چه بهتر از این که در چنین جایی مطرح شود.

گفتم: مکرر در همین مفاتیح و سایر کتاب های دعایی و غیر دعایی به احادیثی برخورد می کنیم که برای یک عمل اجرها و ثواب های متفاوتی را بیان نموده، پرسشم این است که این تفاوت ها چگونه است و بر چه پایه و اساس است؟ آیا واقعا همه آن ها درست است یا نه؟ از جمله راجع به زیارت امام حسین علیه السلام که نمونه آن همین حدیثی بود که خواندید.

گفتند: آری، همان طوری که اشاره نمودید درباره اجر و پاداش برخی از اعمال، روایات متفاوت و احادیث مختلفی داریم. در این زمینه نخست باید از جهت سند روایات بررسی شود که چه بسا در بسیاری از موارد سند نوع آن ها یا تمامی آن ها هم ممکن است معتبر باشد.

بعد از اعتبار سند، نخستین مطلبی که می شود گفت این است که نوع این روایات اثبات مورد خود را می نماید و در مقام نفی دیگری نیست؛ مثلا در همین روایت، اول می گوید ثواب یک حج و بعد که بیشتر می گوید، نافی این یک مرتبه نیست؛ یعنی وقتی عملی برابر با دو حج بود به طریق اولی برابری با یک حج دارد. وقتی مساوی ده حج بود، مسلم برابری با پنج حج دارد و هكذا. مسلما این گونه تعبیرات حکمت و مصلحتی داشته که از جمله آن ها این است که چه بسا شنونده در ابتدا تاب تحمل آن پاداش سنگین و بالاتر را نداشته و مطلب را به تدریج برای او



بیان کرده اند که این پاسخ در بعضی از موارد مناسب است.

ولی شاید جواب جامع تری که می شود داد و از گوشه و کنار بعضی روایات هم استفاده می شود این باشد که به تعبیر معروف - هرچه پول بدهی آتش می خوری - بعضی از زیارت ها از بعضی زائران، معادل یک حج است و برخی از زیارت ها از بعضی دگر از زائران، مساوی با دو حج و هکذا ممکن است زیارتی از زائری برابر با سی حج بلکه با هفتاد حج بلکه با نود حج و چه بسا مساوی با بیش از این ها باشد. زائر، که باشد؟ زیارت، چگونه باشد؟ با چه اراده و نیتی؟ با چه مقدمات و تعارفاتی؟ با چه آداب و شرائطی زیارت انجام پذیرد؟ و بر این اساس همه آنچه در روایات آمده قابل پذیرش است و لذا می بینیم در بعضی روایات، عنوان عارفا بحقه (1) ذکر شده و در برخی از احادیث، عنوان حبا لرسول الله و امیر المؤمنین و فاطمه علیهم السلام آمده (2) و در دیگر آثار، عنوان شوقا الیه (3)، احتسابا (4) رسیده است و در دسته ای از احادیث، تعبیر علی خوف (5) یافت می شود که اتفاقا در یکی از همین احادیث باب خوف به این حقیقت تصریح شده که اجر و ثواب، بستگی تام با مقدار بیم و ترس دارد.

محمد بن مسلم گوید: حضرت باقر علیه السلام فرمودند: آیا به زیارت قبر امام حسین علیه السلام می روی؟ عرض کردم: آری، ولی همراه با خوف و ترس.

فرمودند: هرچه بیم و ترس بیشتر باشد اجر و ثواب فزون تر است و

ص: 182

1- کامل الزیارات، باب 54.

2- کامل الزیارات، باب 55.

3- کامل الزیارات، باب 56.

4- کامل الزیارات، باب 57.

5- کامل الزیارات، باب 45.

پاداش، پیوند و بستگی تام با مقدار خوف و بیم دارد. هرکس در مسیر زیارت حضرتش خائف و بیمناک باشد خداوند او را از فزع و ناراحتی و بیم و سختی روز قیامت امان بخشد؛ همان روزی که مردم در برابر حق تعالی قرار می گیرند - و در محکمه عدل حق ظاهر می شوند - و از سفر زیارت همراه با خوف و ترس برگردد در حالی که مغفرت و آمرزش شامل حالش شده و فرشتگان بر او سلام و درود آورده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مقام زیارت و دعای او برآمده و قرین نعمت و فضل حق برگردد و هیچ سوء و بدی به او نرسد و رضوان خداوند او را دربرگیرد. (1)

از سخن خوب و کلام مقبول ایشان اظهار تشکر نمودم که در پاسخ فرمودند: اگر هم سخن خوب و کلام مقبولی باشد از خاندانی گرفته شده که اصل و اساس همه خوبی ها و ریشه و بن تمامی کمالات و کراماتند و گفتارشان سراسر نور است و حکمت، و آنچه فرموده اند تمامی واقع است و حقیقت، که خوب است به آنچه جابه جای شرح زیارت جامعه کبیره - جامعه در حرم - آورده ایم، مراجعه نمایید، به خصوص آنچه در توضیح کلامکم نور و امرکم رشد... نوشته ایم. (2)

گفتگوی این شب بیش از دو ساعت طول کشیده بود و شیرینی حرف ها و شهد گفته ها آن هم در فضای عنبرین و هوای مشک بیز، همه چیز، حتی زمان را از یاد برده بود که خاموشی بعضی از چراغ ها، نزدیک شدن بستن در حرم مطهر را اعلام می کرد. لذا مشرف شدیم و صورت بر

ص: 183

---

1- کامل الزیارات، باب 45، حدیث 5.

2- - جامعه در حرم/ 791.

عتبه و آستانه مقدّسش سائیدیم و عرض سلام و زیارتی نمودیم و در بالا سر مبارک که خلوت شده بود، نماز زیارتی خواندیم و دست  
التجا بر شباک ضریح مطهرش آزیدیم و با آب دیده و خون سینه، ظهور موفور السرور آخرین فرزند معصومش را مسئلت نمودیم و به محل  
اسکانمان آمدیم.

منزل ششم این جا طاق طاقان و ایوان عاشقان است

اشاره

ص: 185

ای طاق که در زمانه طاقی

خاموشی و پر طنین رواقی

هربار به این مکان رسیدم

فریاد زمانه را شنیدم

زین طاق ببین ثبات، کاین طاق

گلبانگ لطیف هرچه میثاق

خورشید شب/ 437 - معینی کرمانشاهی

ایوان حریم وی خرد دید و بگفت

گوی فلک اندر خم این چوگان است

کرامات رضویّه 168/2 - وحیدی

ص: 186

شب بعد، از حرم مطهر بیرون آمده، زیر طاق ایوان بلند باب قبله نشسته بودم و محو تماشای این حدیث شریف بودم که بر تارک در ورودی رقم خورده بود که بس دلربایی داشت:

قال سیّد الکونین: حسین منّی و أنا من حسین.

آقای دو سرا، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حسین از من است و من از حسینم.

آن چنان محو تماشا بودم که احساس می کردم هر حرف این حدیث، حرف ها می زند و گویا همین حال است که مظهر رحمت، نور دیده اش را در آغوش گرفته و این جملات را با او می گوید. آرام آرام اشک می ریختم که ناگهان متوجه شدم حاج آقا هم کنارم نشسته، فرصت را مغتنم شمرده، پرسیدم.

نمی دانم چه رمزی است در نام امام حسین علیه السلام و چه سرّی است در

آن وجود مقدّس که تا چشم انسان به اسم او می افتد و تا گوش آدمی نام او را می شنود، بی اختیار حالش عوض می شود.

گفتند: خدا را بر این بزرگ سرمایه که نشانه ایمان است، شاکر باشید؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

من أراد الله به الخير قذف في قلبه محبة الحسين عليه السلام و حبّ زیارته.

هر که خداوند خیرش را بخواهد، در دل او محبّت امام حسین علیه السّلام و دوستی زیارت او را بیفکند. (1)

و همچنین از آن حضرت نقل شده که فرمود:

إنّ للحسين عليه السّلام في بواطن المؤمنين معرفة مكتومة.

همانا برای امام حسین علیه السّلام در درون اهل ایمان، معرفت و شناختی است پنهان. (2)

در سینه ما سوز نهانی است از او در دیده ما اشک روانی است از او

از مال جهان هیچ نداریم ولی داریم حسینی که جهانی است از او. (3)

آری، پیوسته باید شاکر و سپاسگزار باشیم که حق تعالی چنین نعمت بزرگی به ما ارزانی داشته؛ نعمتی که کرامت حق و شفاعت رسول حق می آورد که حضرت صادق علیه السّلام فرمود:

ص: 188

---

1- المنتخب، طریحی / 159.

2- - معالی السبطين 41/1.

3- - گنجینه نور / 398.

من أراد أن يكون في كرامه الله و في شفاعه محمد صلى الله عليه و آله فليكن للحسين زائرا. (1)

هرکس می خواهد در کرامت حق قرار گیرد - کرامت و بزرگی و لطف و عنایت خاص حق شامل او گردد - و در شفاعت حضرت ختمی مرتبت مکان گزیند - مشمول شفاعت پیامبر اکرم صلى الله عليه و آله گردد - پس باید زائر امام حسین علیه السلام گردد.

## بر دو طرف ایوان

در این میان چشمم به اشعاری افتاد که در دو طرف بالای دیوار ایوان مبارک نوشته شده بود:

(1)

هذه روضه قدس بحسين الطهر تسطع

(2)

تهبط الأملاك فيها وعلى الأعتاب تخضع

(3)

في بيوت أذن الله أن ترفع

از معنایش جو یا شدم. گفتند: سراینده این اشعار، شیخ عبد الکریم النایف است (2) که چه زیبا سروده:

(1) این روضه مقدّس و باغ و بوستان پاک و پاکیزه ای است که این بوی خوش و روشنی و فروغ را از حسین علیه السلام آن مظهر طهارت و پاکی دارد.

(2) این جا جایی است که فرشتگان فرود می آیند و بر عتبه و آستانه

ص: 189

---

1- الأربعين الحسينية / 334.

2- - تراث كربلاء / 51.



آن خضوع و کرنش دارند.

(3) و این جا آن بیوت و خانه هایی است که حق تعالی رخصت فرموده بر عرش رفعت و برتری جوید.

### توضیحی در حدیث حسین منّی و أنا من حسین

و اما این حدیث نه تنها در مدارک ما آمده است بلکه در متون حدیثی عامّه هم یافت می شود و روایت، صدر و ذیلی دارد که نقلش می کنم. اخطب خوارزم از علمای معروف عامّه در سده ششم هجری چنین نقل نموده:

رسول خدا صلی الله علیه و آله به مجلس ضیافتی می رفتند، در راه به - نور دیده شان - حسین علیه السلام رسیدند. خواستند او را دربرگیرند، کودک از این سو به آن سو می رفت تا سرانجام حضرت او را گرفتند و دستی پشت سر و دستی زیر چانه او نهاده و دهان مبارکشان را بر دهان او نهادند و بوسیدند و فرمودند:

حسین منّی و أنا من حسین، أحبّ الله من أحبّ حسينا، حسین سبط من الأسباط.

حسین از من است و من از حسینم. خدا دوست بدارد هرکس حسین را دوست می دارد. حسین پیغمبرزاده ای است از پیامبرزادگان. (1)

از توضیح صدر حدیث که بیانگر شدّت لطف و محبّت پیامبر اکرم

ص: 190

---

1- مقتل الحسین، خوارزمی 146/1 \* عبرات المصطفین 36/1 از طبقات الکبری و مسند احمد بن حنبل \* بحار الأنوار 271/43.

صلی الله علیه و آله نسبت به نور دیده اش حسین علیه السلام است بگذریم، به شرح متن روایت پردازیم. حدیث از دو بخش ترکیب یافته:

1 - حسین منی 2 - أنا من حسین.

در جمله اول، پنج احتمال است:

(1) حرف «من» در حسین منی برای تبعیض باشد؛ یعنی حسین علیه السلام بعضی از من است، به منزله عضوی از اعضای من است. بنابراین احتمال و با توجه به اشتراک جزء و کل در احکام می توان گفت که امام حسین علیه السلام در تمامی کمالات، همسان نقطه ختمیه رسالت است مگر چیزی به دلیل خاص استثناء گردد.

(2) حرف «من» در این جمله نشوئه باشد؛ یعنی حسین از من ایجاد شده و از من نشأت گرفته. اصل و ریشه او من هستم که باز لازمه اش اشتراک در کمالات است.

(3) حرف «من» به منزله لام باشد. حسین از من است؛ یعنی متعلق به من است، برای من است، حسین من است.

(4) این جمله اشاره به آن روایتی باشد که می گوید: حسین علیه السلام از مادر گرامی اش و همچنین از سایر زنان شیر نیاشامید و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انگشت ابهام خود را در دهان او می گذارد و رویش گوشت او از تراوش انگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. (1)

(5) و آخرین احتمال این که این تعبیر بیانگر شدت محبت و کثرت لطف و عنایت است.

ص: 191

شاید مهم تر از جمله اول، جمله دوم باشد و چه بسا احتیاج به تأمل و دقت بیشتری دارد. «حسین از من است» تا حدودی روشن شد اما «من از حسین هستم» یعنی چه؟ اگر «او از من است» او مؤخر است و من مقدم، اگر «من از او هستم» او مقدم است و من مؤخر. جمع این دو با یکدیگر چگونه است؟

در قالب یک جمله کوتاه چه بسا بتوانیم بگوئیم: این جمله بیانگر این حقیقت است که شخص و شخصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله در امام حسین علیه السلام تبلور یافته و ظهور و بروز پیدا کرده است، اما تفصیل مطلب:

(1) ممکن است این جمله ناظر به حدیثی باشد که می گوید شهادت سید الشهداء علیه السلام و اندوه حضرت ابراهیم علیه السلام نسبت به آن موجب برطرف شدن ذبح و کشته شدن جناب اسماعیل شد آن گونه که در حدیث معتبری از حضرت رضا علیه السلام رسیده است. (1)

(2) این جمله اشاره به اخبار طینت اصلی ملکوتی خمسه طیبیه است که از نور واحد بوده و در آن نشئه همان گونه که حسین منی صادق است، انا من حسین هم درست است.

(3) جمله انا من حسین بیانگر این حقیقت است که بقاء نسل من از حسین علیه السلام است و عمده نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله و ذراری او از فرزندان با واسطه و بی واسطه امام حسین علیه السلام هستند.

(4) این جمله بازگو کننده این حقیقت است که عمده اوصیا و جانشینان من و آنان که بقای من به آنان بستگی دارد از حسین علیه السلام هستند

ص: 192

و او أبو الأئمة السَّعة است؛ پدر نه امام و وصی من است.

(5) بقای دین و قرآن، قانون و کتاب، معارف و حقایقی که من برای آن ها مبعوث به رسالت شدم و آن ها را آوردم که شخصیت من مرتبط با آن هاست، بستگی و ارتباط تامی با امام حسین علیه السلام دارد که چه بسا اگر او نبود و بذل مهجه نمی نمود همه آن ها از بین می رفت تا آن جا که گفته شده: أَلِإِسْلَامَ مُحَمَّدٍ الْحُدُوثَ وَ حُسَيْنٍ الْبَقَاءَ.

(6) مقام شفاعت کبرای من که فردای قیامت به من عنایت می شود در سایه صبر و رضا و تسلیم در مصیبت شهادت حسین علیه السلام می باشد. (1)

(7) این تعبیر نشانه کثرت محبت و شدت لطف و عنایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به نور دیده اش حضرت سید الشهداء علیه السلام باشد؛ همان طور که او از من است من هم از اویم. اتحاد و یگانگی و پیوستگی میان ما است.

گویا ما یکی هستیم، او من و من اویم.

و جمله بعد حدیث هم یا انشائیّه است و حضرت در مقام دعا هستند؛ خدایا دوست بدار هرکس حسین مرا دوست می دارد و یا اخباریه است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مقام خبر دادن از این حقیقتند که حق تعالی دوستان حسین علیه السلام را دوست دارد و جمله حسین سبط من الأسباط تنوینی که بر روی طاء سبط نشسته است، تنوین تعظیم و تفخیم است. حسین علیه السلام سبطی است اما چه سبط باعظمت و باجلالتی. پیامبر زاده ای است اما چه پیغمبر زاده با رفعت و منزلتی.

آری، گویا هرچه بیشتر بگوئیم و بشنویم راه به جایی نمی بریم. بهتر

ص: 193

همین که به تکرار خود جمله پردازیم؛ چون کالمسک کَلَمًا کَرَرْتَه زَاد تَضَوُّعًا، همانند مشک است هرچه تکرار گردد بوی خوشش فزونی گیرد، قال سیّد الکونین: حسین مَنّی و أنا من حسین.

از این توضیحات کافی تشکر نمودم و پس از کمی مکث گفتم: امروز از بیرون صحن مطهر رد می شدم، دیدم بالای یکی از درها نوشته است «باب السّدره»، به یاد مطالب دوشین افتادم. با خود گفتم: چه بسا به یادمان آن جریان این در را به نام باب السّدره نامیده اند و چه بسا آن سدره مقطوعه در این محدوده بوده است. اکنون اگر موافقید، آن سیر تاریخی را ادامه دهید.

### وضع کربلا از زمان امین تا واثق

گفتند: براساس همان چه گفتیم که وضع حکومت ها نسبت به مسائل دینی بر اساس مصالح حکومتی است، در زمان حکومت امین و مأمون و معتصم، یعنی حدود چهل سال؛ از 193 تا 232 هجری، کربلا از آرامش نسبی برخوردار بود و شیعیان در امر زیارت تا حدودی آسایش داشتند.

امین متعزّض کربلا و زائران قبر ابی عبد الله علیه السّلام نشده و اشتغال به لهو و طرب، او را از این مهم باز داشت و شیعیان از این فرصت، حسن استفاده را نموده، در مقام عمران و آبادی قبر شریف برآمدند و بنایی عالی بر آن بنا نمودند.

و چون خلافت به مأمون رسید، شیعه نفسی کشید و بوی حرّیت و آزادی - ظاهری - به مشامش رسید؛ چون تظاهر به محبّت اهل بیت

عليهم السلام می نمود... تا آن جا که بعضی پنداشته اند در این مدّت خود مأمون در مقام تشیید و ساختمان قبر شریف برآمده. این وضع ادامه داشت و شیعیان در اطراف قبر حضرت، تأسیس بازار نمودند و به ساختمان سازی پرداختند و در مقام اسکان گزینی در آن محدوده برآمدند. (1)

### کربلا در روزگار متوکل

ولی این وضع ادامه پیدا نکرد و پس از گذشت حدود چهل سال که کربلای معلی از آرامشی برخوردار و زائران قبر سید الشهداء علیه السلام آسایشی نسبی داشتند، در سال 232 هجری که واثق عباسی از دنیا رفت و حکومت به برادرش، جعفر بن محمد بن هارون متوکل رسید؛ وضع تغییر پیدا کرد، آن هم تغییری بسیار وحشتناک که چه بسا در طول تاریخ کربلا آنچه در طول پانزده سال حکومت متوکل عباسی از جهت شدّت و سختی و خرابی و ویرانی بر این دیار مقدّس گذشته و آسیب هایی که این مزار شریف دیده و اذیت ها و صدماتی که زائران قبر شریف متحمل شده اند در هیچ زمانی اتفاق نیفتاده و در واقع از سال 232 تا 247 - این پانزده سال حکومت ننگین متوکل عباسی - اوج شدّت و سختی زائران و زیارتگاه بوده و مجموعاً در این مدّت، چهار مرتبه قبر شریف آسیب دیده و ویران شده است و آن در سال های 232، 236، 237 و 247 بوده (2).

حتی مرحوم ارباب قمی آورده که متوکل هفده نوبت قبر شریف را

ص: 195

---

1- بغیة النبلاء فی تاریخ کربلا/ 65.

2- - تاریخ کربلاء/ 162.

خراب نموده است. (1)

مرحوم محدث قمی گوید:

از جمله کارهای متوکل در ایام خلافت خود آن بود که مردم را منع کرد از زیارت قبر امام حسین علیه السلام و قبر امیر المؤمنین علیه السلام و همت خود را بر آن گماشت که نور خدا را خاموش کند و آثار قبر مطهر امام حسین علیه السلام را برطرف کند و زمین آن را شخم و شیار کند و زراعت نماید و دیده بان ها در طرق و راه های کربلا قرار دهد که هر که را یابند که به زیارت آن حضرت آمده است او را عقوبت کنند و به قتل رسانند. (2)

### از ابو الفرج اصفهانی بشنویم

متوکل بر آل ابی طالب بسیار سخت می گرفت و غیظ و غضب بسیاری بر آنان داشت و کینه توزی و سوء ظن و تهمت نسبت به آنان فراوان داشت. وزیرش عبید الله بن یحیی بن خاقان هم در این امور محرک او بود و کارهای قبیح و زشت او را در نظرش زیبا جلوه می داد و آنچه از او به علویان می رسید از هیچ کدام از خلفای پیشین آل عباس به آنان نرسیده بود و از جمله آن ها از بین بردن آثار قبر امام حسین علیه السلام بود.

احمد بن الجعد الوشاء که خود شاهد ماجرا بوده برای من نقل کرد که سبب شخم زدن اطراف قبر حضرت این بود که یکی از زنان

ص: 196

---

1- الأربعین الحسینیّه / 155.

2- - تتمه المنتهی / 239.

آوازه خوان، قبل از به خلافت رسیدن متوکل، از کنیزان خود برای وی می فرستاد. وقتی متوکل به خلافت رسید، سراغ آن آوازه خوان فرستاد. فهمید مسافرت رفته است و سفر او هم زیارت کربلا بود. به آن زن خبر رسید که متوکل سراغ تو فرستاده؛ فوراً برگشت و کنیزی از کنیزانش را برای متوکل فرستاد که متوکل با آن کنیز مأنوس بود.

متوکل از او پرسید کجا بودید؟ گفت: همراه خانم مان به حج رفته بودیم، در حالی که ماه شعبان بود. متوکل گفت: ماه شعبان، کجا حج رفته بودید؟ گفت: زیارت قبر حسین. متوکل تا این جمله را شنید خشمش ظاهر شد و غیظ و غضبش به جوش آمد. دستور داد خانم این کنیز را حبس کنند و املاکش را مصادره نمایند و یکی از یارانش را به نام دیزج که یهودی بود و مسلمان شده بود - مسلمان متوگلی - برای ویرانی و شخم زدن و زراعت قبر امام حسین - علیه السلام - فرستاد.

دیزج هم به کربلا آمد و هرچه بنا و ساختمان اطراف قبر شریف بود، ویران کرد و ساختمان حرم را خراب نمود و دویست جریب<sup>(1)</sup> اطراف قبر را شخم زد تا به قبر رسید ولی هیچ کس از همراهانش جرأت این جسارت را پیدا نکردند و متعرض خود قبر مطهر نشدند. لذا جمعی از یهود را آورده که خود قبر شریف را هم مورد شخم قرار داده و آب به اطراف آن بستند و جمعی مسلح در اطراف نهادند که فاصله هر اسلحه داری با اسلحه دار دیگر یک میل بود - در فاصله هر دو کیلومتر از هر طرف دیده بان مسلح قرار دادند - تا هر کس به

ص: 197

---

1- مساحتی از زمین برابر 10/000 متر مربع - فرهنگ فارسی معین.



زیارت می رفت او را گرفته نزد او ببرند و او عقوبت کند. (1)

همچنین از محمد بن الحسین الاشنانی که او نیز آن زمان را درک نموده و شاهد بوده چنین آورده:

مدّتی طول کشید و به خاطر خوف و ترس - در روزگار متوکل - توفیق زیارت پیدا نکردم و میان من و آن مزار شریف فاصله افتاد تا آن که سرانجام با همهٔ مخاطرات و تمامی بیم ها تصمیم زیارت گرفتم و مردی از عطارها هم در این امر کمک و مساعد من بود.

همراه او برای زیارت بیرون آمدم. روزها خود را پنهان می نمودیم و شب ها راه می پیمودیم تا به نواحی غاصریّه رسیدیم و نیمه شب از غاصریّه بیرون آمدم و از میان مأموران مسلّح که خواب بودند عبور کردیم و آمدم تا به قبر شریف برسیم ولی قبر بر ما مخفی بود.

شروع به بوئیدن نمودیم تا رسیدیم در حالی که صندوقی که در حوالی قبر بود کنده و آتش زده بودند و آب بر آن محدوده بسته بودند و موضع قبر شریف گود شده بود و چون خندق به نظر می رسید.

زیارت کردیم و خود را روی آن خاک ها انداختیم و بوئیدیم. بوئی به مشامان می رسید که هیچ گاه از هیچ عطری چونان بویی استشمام نکرده بودیم. به آن عطاری که همراهم بود گفتم: این چه بویی است که استشمام می کنیم؟ گفت: به خدا قسم، هرگز چنین بوی خوشی از هیچ عطری به مشام نرسیده است.

ص: 198

با موضع قبر شریف وداع کردیم و اطراف قبر در چند جا علامت هایی نهادیم و چون متوکل کشته شد با جمعی از طالبین و شیعیان آمدیم و با آن علامات قبر را یافتیم و به وضع قبل برگردانیدیم. (1)

دیگر جریانی را ابو الفرج نسبت به همین عصر و زمان نقل نموده که هرچند خارج از گفتمان ماست ولی از این جهت که می تواند وضع آن روزگار را بهتر در نظرمان مجسم سازد می آوریم، گوید:

متوکل، عمر بن فرج را والی مکه و مدینه قرار داد. او هم آل ابی طالب را از این که در مقام مسئلت از مردم برآیند - و حقوق خویش را جويا شوند - منع نمود و همچنین مردم را هم از احسان و نیکی به آنان باز داشت و هرگاه می شنید کسی به آنان محبت و احسانی نموده - هرچند کم - در مقام عقوبت او برمی آمد و غرامت و جریمه سنگینی بر او می نهاد تا آن جا که جمعی از علویات و دختران امیرالمؤمنین علیه السلام تنها یک پیراهن داشتند که یکی بعد از دیگری به نوبت در آن نماز می خواندند، سپس آن را بیرون آورده و با سرهای برهنه و پیکرهای عریان به چرخ ریزی می نشستند تا متوکل کشته شد و خلافت به منتصر رسید که در مقام عطف و نسبت به آنان برآمد. (2)

### از مرحوم ارباب قمی بشنویم

مرحوم میرزا محمد ارباب قمی جریانی را چنین آورده است:

ص: 199

---

1- مقاتل الطالبین/ 396.

2- - مقاتل الطالبین/ 396.

بعد از خلافت رشید، دیگر خلفای عباسیین متعرض آن قبر شریف نشدند تا ایام متوکل در سنه 237. خبر به وی رسید که اهل سواد کوفه به زیارت قبر حسین بن علی علیهما السلام می آیند و اجماعی می نمایند.

سرداری و لشکری معین کرد و رفتند در نینوا و قبر شریف را خراب کردند و مردم را متفرق کردند. باز در موسم زیارت اجتماع کردند و از کشته شدن باکی نداشتند و گفتند که اگر تمامی کشته شویم باز ماندگان ما به زیارت خواهند آمد، به واسطه برکات و معجزاتی که از آن قبر مطهر دیده بودند.

این داستان را به متوکل نوشتند. از انقلاب عراق ترسید و آن سردار را به کوفه فرستاد و نوشت که اظهار کند که من مأمور قبر نبودم. باز مردم سواد کوفه جمع شدند و بناها در کربلا کردند و بازار بزرگی شد و زوار روزبه روز زیاد می شد تا در سنه 247، باز سرداری و لشکری فرستاد و منادی او در میان مردمان ندا در داد که ذمه خلیفه بیزار است از کسی که به زیارت کربلا رود و تمام اراضی کربلا را آب بست و زراعت نمود. گاهی آب نفت و گاهی گاوهایی که به جهت شخم و شیار بسته بودند پیش نمی رفتند و گاهی قبر مطهر در آسمان و زمین معلق شد و گاهی تیرهای غیبی به عمله و بیل داران می رسید و لکن موافق آیه مبارکه وَ مَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ دست از این کار برنداشتند و بر بغض و کینه متوکل افزوده می گشت تا آن که موافق روایتی دیزج ملعون قبر مطهر را بشکافت و بوریای تازه ای که بنی اسد هنگام دفن آورده بودند دید که هنوز باقی است و جسد مطهر بر روی اوست ولیکن به متوکل نوشت

## نتیجه آنچه آوردیم

از آنچه آوردیم چند جهت استفاده می شود:

یکی این که پیوسته در طول تاریخ، دوستان اهل بیت در هر موقعیت و شرائطی که بوده اند، پیوند و ارتباطشان را با امام حسین علیه السلام و کربلا قطع نمی کردند و لغزش های عملی و آلودگی های رفتاری آنان، مانع آنان از این مهم نمی شد و چه بسا همین امر هم موجبات نجات و زمینه رستگاری و عاقبت به خیری آنان را فراهم می آورد و چه بسا موفق به توبه و بازگشت می شدند که در این زمینه، نمونه بسیار است و موارد فراوان.

آری، آلوده اند ولی کیمیای محبت را در دل دارند و می دانند باز اگر جای تطهیری است این جاست، باز اگر زمینه تزکیه ای است این جاست، اگر شمول لطف و عنایتی است این جاست.

آری، از مسیر امام حسین علیه السلام باید به سعادت رسید. باید کربلا رفت، باید زیارت رفت، باید به مجلس روضه رفت، باید گریه کرد، باید سینه زد، باید زنجیر زد، باید نوحه خواند، باید ضجّه زد، باید با اشک عزای امام حسین علیه السلام اظهار ندامت از گناه نمود و در حمام مجلس عزا و سونای حایر شریفش از چرک گناه پاک شد و با ریزش عرق خجلت، تطهیر و تزکیه یافت. آری:

ص: 201

تا خانه تو قبله راز است حسین

ما را به درت روی نیاز است حسین

گردد در کعبه باز، سالی یک بار

این خانه درش همیشه باز است حسین<sup>(1)</sup>

باید با دیده دل، آن ساقی بزم الست را دید و با دیدار او دست از هر مستی شست و با نوشیدن جرعه ای از جام می طهور او از همه آلودگی ها پاک شد و از همه چیز گذشت حتی از خود هم عبور نمود و خدائی شد که این کارها کار کربلای حسین است، این کارها کار بزم عزای حسین است، آری:

اگر ساقی حسین، می طهور که ساقی مظهر الله نور

می خون دل و اشک عزایش به جام دیده و دل جور جور<sup>(2)</sup>

آن گونه که در این جریان می نگریم خانم مغنیه متوکل به کربلا می رود، به زیارت قبر امام حسین علیه السلام مشرف می شود. خنیاگری او بد و بسیار بد ولی ارتباطش در همه حالات با ابی عبد الله علیه السلام خوب و بسیار خوب.

دیگر جهت این که دوستان امام حسین علیه السلام در هر شرائطی که کربلا داشته باز دست از رفتن و زیارت بر نمی داشتند هر چند با عرض سلام کوتاه و مختصر، آن سان که دیدیم محمد بن الحسین الاشنانی با آن مرد

ص: 202

---

1- گنجینه نور / 398.

2- - سروده مؤلف.

عطار در چه شرائطی مشرف شدند و این امر اختصاص به آن زمان نداشته، پیوسته در طول تاریخ با همه مشکلات و سختی ها و بیم و ترس ها آن محبت مکنونه دل ها و آن عشق و شور سوزان سینه ها، دلباختگان را به تربت پاک او می خوانده و چاووش درون، نوای: هر که دارد هوس کربلا بسم الله را در همه شرائط در می داده.

سومین جهت، تعبیری است که آن کنیز درباره زیارت امام حسین علیه السلام نزد متوکل نموده - با خانم خود به حج رفته بودیم - نمی دانم چه بگویم؛ با آن وضع ناهنجاری که داشته، از زیارت ابی عبد الله علیه السلام تعبیر به حج می کند. این حسین کیست؟ این کربلا کجاست؟ این سفر چه سفری است؟ راستی من که نمی فهمم.

و مهم تر جهت، توجّهی است که از هر دو سو پیوسته به این مکان مقدّس بوده و هست و خواهد بود. باطل گرایان، ظالمان و بیدادگران، غاصبان حقوق اولیای رحمان همه همّت خود را به از بین بردن این مزار شریف و نابود ساختن این مکان مقدّس و اذیت و آزار آنان که با این مزار و مزور ارتباطی دارند به کار گرفته و می گیرند. از آن سو هم پیوسته حق جویان، عدالت خواهان راستین، دوستان و عاشقان واقعی اولیای خدا تحت هر شرائط، کربلا و امام حسین علیه السلام و زیارت قبر او را وجهه نظر خود قرار داده و می دهند. وجوب حج را با خوف بر می دارند ولی اجر زیارت امام حسین علیه السلام را با بیم و ترس مضاعف می شمرند. بگذریم.

### **بوی خوش خاک کربلا**

و آخرین جهت، بوی خوش بی ماندی است که آشنائی و آن مرد عطار

از آن خاک ها استشمام کرده اند. خاک این زمین حتّی خوشبوتر از خاک نجف است هرچند آن جا مشهد حضرت ابو الأئمه علیه السّلام است که وقتی از معصوم علیه السّلام سؤال شد: چرا خاک کربلا خوش بوتر از خاک نجف است؟ فرمود:

چون آغشته به خون حسین علیه السّلام است.(1)

و این خوش بویی و رهنمونی بوی خوش خاک به تربت پاک حضرت ثار اللّٰه اختصاص به آشنائی و عطّاری نداشته که دیگر ماجرای را ابن عساکر آورده:

وقتی آب بر قبر امام حسین علیه السّلام بستند و پس از چهل روز آب فرونشست و اثر قبر از میان رفت، عربی از بنی اسد آمد مشّت مشّت خاک ها را برمی داشت و می بویید تا از آن بوی خوش قبر شریف را پیدا کرد و بر خاک افتاد و گریست و گفت:

ما کان اُطیبک و اُطیب تربتک میّتا.

- حسین جان - چقدر خوش بو و پاکیزه و پاکی و چقدر خاک و تربت پس از فقدان پاک و خوش بو است.

سپس با اشک دیده این شعر را سرود:

أرادوا لیخفوا قبره عن ولیّه فطیب تراب القبر دلّ علی القبر

خواستند قبر شریف و تربت پاک او را از دوستش پنهان دارند - ولی

ص: 204

غافل از این که - بوی خوش خاک آن قبر رهنمون به آن قبر است. (1)

این گفت و شنودها حالی به گوینده و شنونده داده بود بعضی هم به حلقه کوچک ما که مرتبط با آن سر حلقه دل بود متصل شده بودند.

قطرات اشک بود که از دیده ها بر چهره ها می ریخت و آه سینه ها هم همراهی می نمود. شروع کردند به خواندن این اشعار مرحوم ریاضی یزدی:

مگر ای کربلا خاک بهشتی که خاکی مشک بو عنبر سرشتی

اگر خاکی به معجز کیمیایی بهشتی کعبه ای عرش خدایی

زمین کعبه هم چون کربلا نیست که او آغشته با خون خدا نیست

اگر خاک تو را دستی ببیزد به جای خاک، اشک و خون بریزد

چه زیورها که زیب سینه توست چه گوهرها که در گنجینه توست

یکی یاقوت خون حلق اصغر یک نافه ز مشکین موی اکبر

کنار بیرق سبزی نگون سار فتاده دست عباس علمدار

درخشد چون ثریا در دل شب چو مروارید غلطان اشک زینب

تو در گنجینه داری گوشواره به یاد گوش های پاره پاره

فلک صد ماه و خورشید ار برآرد چو تو منظومه شمسی ندارد

بگو ای خاک با خورشید گردون میا از حجله گاه شرق بیرون

که این جا روی نی خواهد درخشید سری روشن تر از صد ماه و خورشید

خداوندا به این انوار رحمت به این شیران میدان شهامت

ص: 205



کنار آفتاب و قلّه نور سر ماه بنی هاشم دهد نور

به گرد نیزه این ماه پاره کند گردش سر ده ها ستاره

خداوندا به این انوار رحمت به این شیران میدان شهامت

به این خورشید و این ماه و ستاره به این تن های پاک پاره پاره

به دود خیمه های نیم سوزش به خون جبهه عالم فروزش

به هر عضوی که چون اوراق قرآن ز هم پاشیده از سم ستوران

به این صحرای سوزان غم انگیز به خاک کربلای مشک آمیز

که این شور حسینی جاودان باد جهان از یمن خوش در امان باد(1)

### جریان شنیدنی زید مجنون و بهلول

لحظاتی در این حال و هوا گذشت. سپس گفتند: خوب است گفتار امشب را با جریان زید مجنون خاتمه دهیم که بسیار شنیدنی است.

متوکل، خلیفه عباسی که عداوت و دشمنی بسیار با خاندان رسالت علیهم السلام داشت و امر کرده بود کشاورزان در مقام کشت و زرع قبر امام حسین علیه السلام برآیند و از نهر علقمی آب بر آن ببندند به طوری که هیچ اثر و نشانی از آن باقی نماند و کسی از آن خبری نیابد و زائرین قبر حضرت را تهدید به قتل نمود و برج ها و دیده بان ها در اطراف نهاد و سفارش کرد هر کس را در مسیر زیارت حضرت دیدند به قتل برسانند و به این وسیله می خواست نور خدا را خاموش کند و آثار ذریه رسول

ص: 206

این خبر به مردی از اهل خیر به نام زید مجنون رسید در حالی که صاحب عقلی قوی و رأیی قویم بود ولی ملقب به مجنون شده بود؛ چون بر همه ارباب لب و صاحبان اندیشه و خرد در مقام بحث و گفتگو غالب می آمد و در جواب کسی وامانده نمی گشت.

آری، به او خبر رسید که قبر امام حسین علیه السلام را خراب کرده اند و در آن محل کشت و زراعت نموده اند. این امر بر او بس گران آمد و حزن و اندوهش شدت یافت و مصائب امام حسین علیه السلام در نظرش تجدید شد و در آن هنگام در مصر بود. در چنین شرائطی با پای پیاده مویه کنان، حیران و سرگردان در حالی که شکوه به پروردگارش می نمود از مصر بیرون آمد و مسیرش را با حزن و اندوه ادامه داد تا به کوفه رسید.

بهلول در آن زمان در کوفه بود. زید مجنون با او دیدار نمود و با یکدیگر به سلام و کلام پرداختند. بهلول به او گفت: تواز کجا مرا می شناسی در حالی که مرا ندیده ای؟ زید در جواب گفت:

إعلم أن قلوب المؤمنين جنود مجتهدة ما تعارف منها ائتلف و ما تناكر منها اختلف، بدان همانا دل های اهل ایمان چونان جمعی گرد آمده اند؛ آن دسته که آنجا یکدیگر را شناخته و با هم ائتلاف داشته اند، این جا هم چنین هستند و آنان که آن جا با هم ناشناس بوده اند، این جا هم از یکدیگر جدا هستند.

بهلول گفت: ای زید، چه چیز موجب شد که از شهر و دیارت بدون مرکب بیرون آیی و با پای پیاده طی سفر نمایی؟

زید گفت: به خدا قسم، من از دیار و شهرم بیرون نیامدم مگر به خاطر شدّت حزن و اندوهی که داشتم؛ چون به من خبر رسید که این لعین - متوکل عباسی - امر به کشت و زرع اطراف قبر امام حسین علیه السلام نموده و بنیان آن را ویران ساخته و در مقام قتل زائران حضرتش برآمده. این امر موجب شد من از مصر بیرون آیم و عیش و زندگی بر من مکدر گردید، آب دیده ام روان و خوابم کم شد.

بهلول گفت: من هم به خدا قسم چنین هستم. برخیز با هم به کربلا برویم و شاهد قبور اولاد علی مرتضی باشیم.

دست یکدیگر را گرفته به راه افتادند. آمدند تا به قبر ابی عبد الله علیه السلام رسیدند. قبر به حال خودش باقی بود و تغییری نیافته بود ولی بنیان و ساختمانش را خراب کرده بودند و هرچه آب بر آن می بستند آب به قدرت حق تعالی می چرخید و برمی گشت و قطره ای به قبر شریف نمی رسید و وقتی آب می آمد زمین قبر به اذن پروردگار بالا می رفت.

زید مجنون از دیدن این امور غرق شگفت و تعجب شد، به بهلول گفت: بنگر ای بهلول،

یریدون أن یطفئوا نور الله بأفواههم ویأیی الله الا أن یتّم نوره و لو کره الکافرون، می خواهند نور خدا را با دهان هایشان خاموش کنند و خداوند نمی خواهد مگر این که نورش را تمام سازد و باقی بدارد، هرچند کافران را خوش نیاید.

آن حارث و کشاورز که این آیات را مشاهده نمود، اظهار ایمان به خدا و رسول صلی الله علیه و آله نمود و گفت: من سر به بیابان ها می گذارم و دیگر در مقام حرث و کشت قبر حسین، پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بر نمی آیم،

در این مدّت این همه آیات بیّنات از این خاندان دیده ام و عبرت نگرفته و موعظه نشده ام.

گاواهن ها را از گاوها برداشت و آنان را رها نمود و به طرف زید مجنون آمد و گفت: ای پیرمرد، از کجا آمده ای؟ گفت: از مصر. گفت:

آمده ای این جا چه کنی؟ بر تو خائف هستم و می ترسم تو را بکشند.

زید شروع کرد گریه کردن و گفت: به خدا قسم، جز خرابی قبر امام حسین علیه السلام و کشت و زرع اطراف آن که خبرش به من رسید، چیزی مرا حزن ننمود و به این منظور از شهر و دیارم بیرون آمدم.

حارث خود را روی قدم های زید مجنون افکند و پیوسته می بوسید و می گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، به خدا قسم ای پیرمرد، از وقتی تو آمدی رحمت به من رو آورد و دلم به نور حق روشن شد و به خدا و رسول ایمان آوردم و من در این مدّت که این جا بوده ام هر وقت آب به طرف قبر می بستم می چرخید و برمی گشت و قطره ای به آن نمی رسید و گویا من در این مدّت مست و غافل بودم و حالیا به برکت قدوم تو افاقه یافتم و از غفلت و مستی رستم. اشعاری خواند و گریست و گفت: ای زید، مرا از خواب بیدار کردی و از غفلت رهانیدی و به مسیر رشد و صلاح رهنمون گشتی. من الآن نزد متوکل می روم و آنچه دیده ام به او می گویم؛ می خواهد مرا بکشد و می خواهد رها کند. زید به او گفت: من هم با تو می آیم و در مقام کمک و مساعدت تو برمی آیم.

آمدند تا نزد متوکل رسیدند. حارث داخل شد و آنچه از آیات بیّنات از قبر شریف دیده بود برای متوکل بازگو نمود. متوکل غرق در خشم و

غضب شد و کینه و بغضش نسبت به اهل بیت رسول خدا شدّت یافت و دستور داد آن کشاورز را کشتند و ریسمان به پایش بسته در بازارها گرداندند و در میان مردم او را به دار آویختند تا عبرتی برای دگران باشد و کسی دیگر یاد خیری از اهل بیت ننماید.

زید مجنون که این جریان را دید حزن و اندوهش شدّت یافت و پیوسته می گریست و صبر کرد تا پیکر او را از دار به زیر آورده و در مزبله ای افکندند. زید آمد و نعش او را برداشت کنار دجله برد، غسل داد و کفن نمود و نماز خواند و به خاک سپرد و سه روز در کنار قبرش ماند و مشغول تلاوت قرآن بود.

در این میان صدای ناله بلند و نوحه و گریه شدیدی شنید و دید جمعی زنان با موهای پریشان، دریده گریبان با صورت های سیاه به هیئت ارباب عزا با جمعی مردان با ناله و فغان می آیند و مردم در اضطراب شدیدی هستند که ناگهان جنازه ای بر دوش جمعی نمایان شد در حالی که پرچم و علامت ها آن را همراهی می نمود و آن قدر مردم اطراف جنازه بودند که مسیر رفت و آمد بند آمده بود.

زید گوید: پنداشتم متوکل مرده است که چنین غوغایی برخاسته و اضطرابی پدید آمده لذا جلورفتم و از کسی پرسیدم: این میت کیست و این جنازه از آن کیست؟ گفت: این جنازه کنیز سیاه حبشی متوکل است که نامش ریحانه بوده و بسیار متوکل به او علاقه داشته.

تجهیزش را با مراسم خاصّی انجام دادند و همراه با شأن و منزلتی در قبر جدیدی آکنده از گل و ریحان و مشک و عنبر دفن نمودند و بر قبر او قبه عالیه ای ساختند.

زید که این اوضاع و احوال را دید غیظ و غضبش زیاد شد و حزن و اندوهش فزونی گرفت و آتش در درون جانش زبانه کشید و پیوسته لطمه به صورت می زد و جامه می درید و خاک بر سر می ریخت و می گفت:

واویلاه، وا أسفاه علیک یا حسین، أقتل بالطفّ غریبا وحیدا ضمّانا شهیدا و تسبی نساؤک و بناتک و عیالک و تذبح أطفالک و لم ییک علیک أحد من الناس و تدفن بغير غسل و لا کفن و یحرث بعد ذلک قبرک لیطفئوا نورک و أنت ابن علی المرتضی و ابن فاطمه الزّهراء.

درد، آه و افسوس بر تو ای حسین، آیا تو در کربلا غریبانه و تنها و عطشان شهید شوی و محترمت و دختران و خاندانت را به اسارت ببرند و اطفال تو را ذبح نمایند و کسی از مردمان بر تو نگرید و بدون غسل و کفن دفن شوی و پس از آن قبرت را مورد کشت و زرع قرار دهند برای این که نورت را خاموش سازند در حالی که تو پسر علی مرتضی و فرزند فاطمه زهرا هستی.

- متقابلا - این شأن عظیم و این تشریفات را برای مرگ کنیز سیاهی فراهم آورند و برای پسر محمد مصطفی حزن و بکا و مراسم گریه ای نباشد.

زید مجنون پیوسته این مطالب را با خود می گفت و می گریست و نوحه می کرد تا از حال می رفت و مردم به او نگاه می کردند بعضی به حالش رقت می کردند و بعضی در برابرش زانو می زدند و چون به حال می آمد این اشعار را می خواند:

أُحِرِّثُ بِالطَّفِّ قَبْرَ الْحُسَيْنِ وَيَعْمُرُ قَبْرَ بَنِي الرَّانِيَةِ

لَعَلَّ الزَّمانَ بِهِمْ قَدْ يَعُودُ وَيَأْتِي بِدَوْلَتِهِمْ ثَانِيَةً

إِلَّا لَعْنُ اللَّهِ أَهْلَ الْفَسَادِ وَمَنْ يَأْمَنُ الدِّينِيَةَ الْفَانِيَةَ

آیا قبر حسین علیه السلام را مورد کشت و زرع قرار می دهند و قبر زنازادگان را معمور و آباد می دارند؟

امید است زمان به نفع آنان برگردد و دولت آنان دیگر بار بیاید.

آگاه باشید خداوند اهل فساد را مورد لعنت بدارد و کیست که از این دنیای دنی و پست و دار فانی خود را در امان ببیند؟

زید این اشعار را در کاغذی نوشت و به یکی از دربانان متوکل داد که به او برساند. وقتی متوکل آن را خواند غیظ و غضبش شدت یافت و دستور احضار زید مجنون را داد. زید در برابر متوکل حاضر شد و در مقام وعظ و توبیخ او برآمد ولی مفید نیفتاد و غیظ و غضبش افزون شد و دستور قتل زید مجنون را صادر نمود و به عنوان تحقیر از او پرسید: ابوتراب کیست؟ زید گفت: به خدا قسم، تو عارف به او و آگاه به فضل و شرف و حسب و نسب او هستی. به خدا قسم، فضل او را انکار نکنند مگر کافر مرتاب و بغض و دشمنی او را به دل نگیرد مگر منافق کذاب و به شمارش و بیان فضایل امیر مؤمنان علیه السلام شروع کرد تا آن جا که متوکل مملو از خشم و غضب شد و امر کرد او را به زندان ببرند. پرده شب که فروافتاد و تاریکی عالم گیر شد هاتقی نزد متوکل آمد و با پا به او زد و گفت:

قُمْ وَأَخْرِجْ زَيْدًا وَإِلَّا أَهْلَكَكَ اللَّهُ عَاجِلًا، برخیز و زید را از زندان

آزاد کن وگرنه خداوند به زودی تو را هلاک می نماید.

متوکل برخاست و به دست خود زید را از زندان آزاد کرد و خلعت فاخر بر او پوشاند و به او گفت: هرچه می خواهی از ما بخواه. زید هم در جواب گفت: اريد عماره قبر الحسين و أن لا يتعرض أحد بزواره، من خواهان آبادی و بازسازی قبر امام حسین علیه السلام هستم و می خواهم کسی متعرض زائران حضرتش نشود.

متوکل خواسته او را پذیرفت و فرمانی صادر نمود. زید شاد و مسرور از نزد متوکل بیرون آمد و در شهرها می گردید و می گفت:

من أراد زیاره قبر الحسين عليه السلام فله الأمان، طول الأزمان، هرکس می خواهد به زیارت قبر امام حسین علیه السلام برود در طول زمان ها در امان است(1).

ولی ظاهرا این وضع ادامه نیافته و دیگر بار متوکل در مقام خرابی قبر شریف و اذیت و آزار زائرین برآمده و تا سال 247 که کشته شده این وضع ادامه داشته است.

آمدن کلیددار حرم مطهر، نزدیک شدن بستن در را اعلام می نمود لذا برخاستیم و دیگر بار با عتبه بوسی آستان سامیه اش عرض ادبی نمودیم و در آن نور کم ظاهری و زائران اندک حال و هوای خاصی داشتیم به طوری که گویا در این عالم نیستیم و به عالم دگر پیوسته ایم که اگر غیر از این باشد باید دید چرا. آخر مگر نه این است که کربلا بهشت است؟ آری، کربلا بهشت است و حرم امام حسین علیه السلام بهشت آفرین. آری:

ص: 213



منظر دل های ماست، کربلای حسین

مرغ دل ما زند، پر به هوای حسین

یک نگه کربلا به بود از صد بهشت

جنت اهل دل است صحن و سرای حسین

دیدن باغ بهشت مژده به زاهد دهید

زاهد و حور و قصور ما و لقای حسین

تربت پاکش بود داروی هر دردمند

دار شفای خداست کربلای حسین

هر که رود کربلا بوسه به خاکش زند

بشنود از قدسیان بانگ و نوای حسین

چون به عزاخانه اش پا نهی آهسته نه

بال ملایک بود فرش عزای حسین

خنده کنان می رود روز جزا در بهشت

هر که به دنیا کند گریه برای حسین<sup>(1)</sup>

ص: 214

---

1- جرس فریاد می دارد/ 176. سروده شکوهی.

منزل هفتم این جا رواق راقیان و سرای ساقیان است

اشاره

ص: 215

فریاد تو ای رواق منقوش

از کودکی ام نشسته در گوش

خورشید شب/ 438. معینی کرمانشاهی

من از ساقی، نه از می، مست مستم

که داده او صراحی را به دستم

نگاهم بر رخ ساقی نه بر می

که من نی می پرست، ساقی پرستم

سروده مؤلف

ص: 216

جابه جای صحن و سرا و حائر و مزار و کوی یار و سراپردۀ دلدار، دلربایی خاص خود را دارد؛ چرا چنین نباشد که کربلا کشور دل هاست و صاحب کربلا-صاحب دل ها. در این زمینه، مخدوم عزیزم می فرمودند: آن بنده که همه چیز به مولا داده و از همه چیز در راه معبود گذشته، مولا هم جای خود را که قلوب اهل ولاست به او بخشیده که گفته اند:

قلب المؤمن عرش الرحمن.(1) دل اهل ایمان عرش خدای رحمان است.

و نواخته اند نوای:

لم یسعنی سمائی ولا أرضی ووسعنی قلب عبدی المؤمن.(2)

آسمان و زمین ام مرا در خود نگیرد ولی قلب بنده مؤمن ام مرا در خود گیرد.

ص:217

---

1- بحار الأنوار 39/58.

2- - بحار الأنوار 39/58.

و از رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ آورده اند:

انّ للحسین علیه السّلام فی بواطن المؤمنین معرفه مکتومه. (1)

همانا برای - حضرت - حسین علیه السّلام معرفت و شناختی است نهانی و پنهان در درون اهل ایمان.

عجیب داستانی است و شگفت حکایتی. دل، خانه خداست و سرادق معرفت و محبت حسین خداست؛ باید از این صاحب خانه خدا خواست لطفی کند که ما هم خدایی شویم و از خودی برهیم که اگر از خودی رهاییم، از هر بی خودی - حتما - می رهایی.

پیمانه دل ها شد لبریز ز مهر تو

کز روز ازل بستیم با عشق تو پیمان ها

عشقت ز دل عاشق هرگز نرود بیرون

ثبت است حدیث تو در صفحه دوران ها

آن دل که تو را جوید دست از همه جا شوی

دل از تو چسان گیرند این بی سرو و سامان ها

ما را ز در احسان، ای شاه، مران هرگز

ای خاک صفا بخشت، سرچشمه احسان ها (2)

## در پایین پای مبارک

امشب از دری که به طرف رواق پایین پای مبارک باز می شود مشرف

ص: 218

---

1- معالی السبطین 41/1.

2- دیوان رسا/ 390.

شدم که صفای خاص خود را دارد. پس از زیارت آمدم و در آن رواق، کنار حاج آقا نشستم. گفتند: رواق پایین پا همان رواق راقیان و سرای ساقیان است که خاطره خداوندگار ادب، جان ابی عبد الله، نور دیده سید الشهداء، میوه قلب امام حسین علیه السلام، آقا علی اکبر را در نظر مجسم می سازد که به راستی زیبا و دلرباست. زبان از بیانش لال و قلم از تصویرش عاجز که شاه قاجار خوش به رشته کشیده و به نظم آورده:

خرم دلی که منبع انهار کوثر است

کوثر کجا ز دیده پر اشک بهتر است

نام حسین و کربلا هر دو دلرباست

نام علی اکبر از آن دلربا تر است

رفتم به کربلا به سر قبر هر شهید

دیدم که تربت شهدا مشک و عنبر است

هر یک شهید مرقدشان چار گوشه داشت

شش گوشه، یک ضریح در آن هفت کشور است

پرسیدم از کسی سبیش را به گریه گفت

پایین پای قبر حسین، قبر اکبر است

پایین پای علی اکبر جوان

هفتاد و یک شهید چو خورشید انور است(1)

نشسته بودیم و نظر به آن سو داشتیم که حضرت صادق علیه السلام درباره اش

ص: 219

یرحمه من نظر الی قبر ابنه عند رجليه فی أرض فلاه و لا حمیم قر به و لا قریب(1)

به دیده رحمت می نگرد هر که توجّه کند به قبر فرزندش که پائین پای اوست در بیابانی که خوشی و قریبی نزدیکشان نیست.

### مدفن چهار نفر از بزرگان

مقابل ما شبکی بود که بر فراز آن چهار جمله نوشته شده بود که نمودار قبر چهار نفر از بزرگان است که سر بر آستان ابی عبد الله نهاده اند.

در این باره، پرسیدم. فرمودند:

نخستین آنان مرحوم سیّد مرتضی بروجردی پدر مرحوم سیّد بحر العلوم متوفای 1205 هجری قمری است.

دومین آنان شیخ یوسف بحرانی صاحب حدائق الناظره فی احکام العتره الطاهره که از کتب فقهی قابل استفاده است، متولد 1107 در قریه ماحوز بحرین و متوفای چهارم ربیع الاول 1186 در کربلای معلی(2) و مرحوم وحید بهبهانی بر او نماز خواند و با این که بر اثر شیوع طاعون، کربلا و شهرهای عراق از سکنه خالی بود جمع کثیری در تشییع جنازه وی حاضر گشتند.(3)

سومین آنان محمد باقر بن محمد اکمل، معروف به وحید بهبهانی

ص:220

---

1- بحار الأنوار 73/101.

2- - فوائد الرضویّه/ 714.

3- - مفاخر اسلام 221/9.

است و به تعبیر استادمان مرحوم آیت الله میلانی استاد الكلّ فی الكلّ، متولّد 1118 در اصفهان و متوفای 1205 در کربلا. جریانی را مرحوم محدّث قمی نقل نموده که مناسبتی با این جا دارد:

حاج کریم، فراش صحن شریف حضرت سید الشهداء علیه السلام گفت که من در سن بیست سالگی بودم و در صحن و حرم مطهر خدمت می کردم که منادی حرم مبارک، ندای بستن در سرداد. دیدم جناب آقای وحید بهبهانی و شیخ یوسف بحرانی با هم از حرم بیرون آمدند و در رواق ایستادند و با هم مشغول مباحثه بودند تا آن که منادی، بستن درهای رواق را هم اعلام نمود. آن دو بزرگوار از رواق بیرون آمدند و در صحن ایستادند و مشغول مباحثه بودند تا بستن درهای صحن هم اعلام شد. از در قبله صحن مبارک بیرون آمدند و پشت در به گفتگوی علمی مشغول بودند. من هنگام سحر قبل از طلوع فجر که برای گشودن درها آمدم اولین دری که می گشودیم در قبله بود، تا در را باز کردم دیدم آن دو بزرگوار هنوز ایستاده اند و مباحثه می کنند. (1)

آری، این صحن و این رواق و این حرم، چنین بزرگانی به خود دیده که این چنین در امور علمی و دینی ساعی و کوشا بودند و در این زمینه ها سر از پا نمی شناختند و خستگی و خواب به خود راه نمی دادند. رحمت خدا بر تمامی آنان.

آخرین آنان مرحوم سید علی طباطبائی صاحب ریاض است که

ص: 221



خواهرزاده مرحوم وحید بهبهانی و از شاگردان او بوده و در سال 1161 دوازدهم ماه ربیع الاول در کاظمین تولّد یافته و در سال 1231 در سن هفتاد سالگی در کربلا از دنیا رفته و در همین جا به خاک سپرده شده. (1)

حمد و سوره ای برای این بزرگان خواندیم و به نیابت هر کدامشان سلامی عرض نمودیم.

### کشته شدن متوکل

بعد از این کلام، جوایای ادامه گفتار دوشین شدم و گفتم: دیشب تاریخ کربلا را تا کشته شدن متوکل، ذکر نمودید. گفتند: در قتل متوکل عبرتی عجیب است؛ وی با همان شمشیری کشته شد که به ده هزار درهم از یمن خریده بود و به دست باغر ترکی غلام مخصوص حفاظتش داده بود که پیوسته با آن شمشیر بالای سر او بایستد و حافظ او باشد و حقوق او را هم دو برابر می داد (2) که دنیا از این مایه های عبرت فراوان دارد. دمیری در مقتل متوکل جریانی آورده است گوید:

متوکل، علی (علیه السلام) را بسیار دشمن می داشت و تنقیص می نمود.

روزی سخنی از آن حضرت به میان آورد و در مقام تحقیر برآمد و جسارت کرد. منتصر پسر متوکل که حاضر مجلس بود رنگش متغیر شد و از جسارت او به غضب آمد. متوکل پسرش را شتم نمود و شعری در کمال بی ادبی سرود.

منتصر کینه متوکل را به دل گرفت و در صدد قتل او برآمد؛ زیرا در

ص: 222

---

1- فوائد الرضویّه/ 324.

2- - مروج الذهب 37/4.

دشمنی علی (علیه السلام) و تنقیص حضرت غلو و زیاده روی می نمود تا آن که در ماه شوال سال 247 جمعی از غلامانش ریختند و او را با وزیرش فتح بن خاقان کشتند. (1)

## منتصر و آبادی کربلا

آری، پس از کشته شدن متوکل، خلافت به پسرش منتصر رسید.

او در مقام احسان به علویین برآمد و آن بیم و ترسی که برای آنان در سایه منع از زیارت قبر امام حسین علیه السلام پدید آمده بود از بین برد و فدک را به آنان برگرداند و از گفتار اوست:

لَذَّ الْعَفْوُ أَعَذِبَ مِنْ لَذَّةِ التَّشْفَى وَأَقْبَحَ أَعْمَالُ الْمُقْتَدِرِ الْإِنْتِقَامِ

لَذَّتْ عَفْوٌ وَبَخْشٌ كَوَارِثُ زِلَّةٍ تَشْفَى وَخُودٌ خَالِيٌ كَرْدَنِ اسْتِ وَزُشْتِ تَرِینِ کَارِهَایِ شَخْصِ مُقْتَدِرِ، اِنْتِقَامِ جَوِیِ اسْتِ. (2)

مسعودی چنین آورده است:

قبل از خلافت منتصر، آل ابی طالب در محنت و سختی بس عظیمی بودند و بر جان خود می ترسیدند و در سایه سیاست های متوکل، از زیارت قبر حسین (علیه السلام) و زیارت نجف ممنوع بودند و همچنین سایر شیعیان از حضور در این مشاهد محروم، تا آن جا که به کسانی که در ویرانی قبر سید الشهداء (علیه السلام) پیشدستی کنند، جایزه های سنگین بذل

ص: 223

---

1- حياه الحيوان 78/1.

2- تاريخ الخلفاء/ 420.

می نمود و این وضع ادامه داشت تا خلافت به منتصر رسید. مردم امان یافتند و منتصر دست از آل ابی طالب برداشت و متعرض آنان نشد و دستور داد هیچ کس را از زیارت قبر ابی عبد الله (علیه السلام) و سایر قبور آل ابی طالب مانع نشوند و فدک را به فرزندان حسن و حسین (علیهما السلام) برگرداند و دست از اوقاف آل ابی طالب برداشت و متعرض شیعیان آنان نشد. (1)

و از مجموعه آثار برمی آید که منتصر عباسی در جهات مختلف روشی قابل تحمّل داشته هرچند عهده داری خلافتی که حقّ او نبوده بزرگترین جرم و جریمه اوست. در هر حال منتصر در مقام عمران و آبادانی کربلا و ساختن قبر و مزار و حایر و حرم محترم برآمد و میلی بس بلند وضع نمود که رهنمون مردم به قبر شریف باشد و این جریان در سال 247 بود.

و از آن جایی که دولت جانشینان وی به سبب اختلافات داخلی به سستی گراییده بود، هیچ یک از آنان هم متعرض قبر شریف امام حسین علیه السلام نشدند و بنایی که منتصر بنایش نمود به ظلم و ستم خراب نشد. (2)

این بنا و عمران و آبادی که به وسیله منتصر عباسی در کربلا فراهم آمده بود تا سال 273 ادامه داشت و پیوسته توسعه پیدا می کرد، یعنی حدود 26 سال کربلا امن و امان بود و آبادی اش رو به تزاید؛ تا آن که در

ص: 224

---

1- مروج الذهب 51/4.

2- - اقتباس از بغیة النبلاء فی تاریخ کربلاء/ 67.

سال 273 ساختمان منتصری فرو ریخت(1) و جمع زیادی از زائران از بین رفتند(2) و شاید هم دستی در این خرابی در کار بوده و حدود ده سال قبر شریف بدون سقف بود(3) تا آن که در سال 283 محمد بن زید، داعی صغیر والی طبرستان در مقام تجدید بنا برآمد.(4)

### داعی صغیر و عمران کربلا

روابطش را با معتضد عباسی محکم کرد و برای تعمیر قبر مطهر امیر المؤمنین علیه السلام و مرقد حضرت سید الشهداء علیه السلام از معتضد موافقت گرفت. پس محمد بن زید برای زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام به کربلا آمد و بعدا به نجف رفته و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را زیارت نموده و پول زیادی از بلاد عجم آورد و حرم مطهر حضرت امیر علیه السلام و حرم حضرت سید الشهداء علیه السلام را پس از ویرانی ده ساله تعمیر نمود و اهتمام تامی در استحکام و رونق و زینت کاری حرم حضرت سید الشهداء علیه السلام نموده و قبّه شامخی بر مرقد مطهر حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام قرار داد که دو درب داشت و در خارج قبّه دو ایوان ساخته و سوری - دیواری - در اطراف حایر حسینی ساخته و منازل چندی از برای سکنه و مجاورین بنا نمود.(5)

این وضع ادامه داشته و کربلا از امن و امان و آبادی و عمران

ص:225

---

1- اقتباس از بغیة النبلاء فی تاریخ کربلاء/ 68.

2- تاریخچه کربلاء/ 60.

3- تاریخ کربلاء/ 166.

4- اقتباس از بغیة النبلاء فی تاریخ کربلاء/ 68.

5- تاریخچه کربلا/ 60.

برخوردار بوده و باب زیارت سید الشهداء علیه السلام به روی مردم باز بوده و بیش و کم مجاورت در کربلا باب شده و نخستین علوی که در آن جا سکونت گزیده ابراهیم مجاب پسر محمد عابد فرزند موسی بن جعفر علیه السلام بوده که با فرزندش محمد در سال 247 در کربلا مجاور شده است.<sup>(1)</sup>

در طول حدود یک قرن کربلا به صورت شهر کوچکی درآمده که اطراف قبر شریف، منازل و مساکن و اسواق و بازارها دایر گردیده و چندین هزار جمعیت داشته و روزه روز در سایه آن ارتباط قلبی که میان دوستان و شیعیان با سید الشهداء علیه السلام بوده و تشویق و ترغیبی که در احادیث خاندان رسالت علیهم السلام نسبت به زیارت سید الشهداء علیه السلام آمده بر تعداد زائران و کاروان مشتاقان افزوده شده و این کثرت آمد و رفت و ازدیاد زائران قهرا زمینه توسعه شهر و سایر مسائل جانبی را از ابعاد مختلف فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی فراهم آورده است.

### کربلا در زمان دیلمیان

تا آن که ستاره اقبال دیالمه درخشید و کوکب بختشان بر آسمان حکومت و اقتدار نشست به طوری که خلفای آل عباس را هم مقهور خود نمود و برای آنان جز نامی به جا نماند. آن ها حتی مدینه السلام بغداد را هم مسخر خود ساختند و معز الدوله در سال 350 خانه ای بس بزرگ در بغداد بنا نمود که سی و شش ذراع پایه های آن را در زمین فرو بردند.<sup>(2)</sup> در سال 351 بر درهای مساجد بغداد نوشتند:

ص: 226

---

1- تراث کربلاء/ 35.

2- تاریخ الخلفاء/ 473.

لعنه معاويه و لعنه من غضب فاطمه حقها من فذك و من منع الحسن أن يدفن مع جدّه و لعنه من نفى أبادر.

لعنت بر معاویه، لعنت بر کسی که حق فاطمه علیها السلام را از فدک غضب نمود و لعنت بر آن کسی که مانع شد حضرت مجتبی علیه السلام کنار قبر جدش دفن شود و لعنت بر کسی که ابوذر را تبعید نمود.

و در روز عاشورای سال 352 معزّ الدوله فرمان بستن و تعطیلی بازارهای بغداد را صادر نمود و آشپزها را از پختن غذا منع کرد و اقامه عزا بر امام حسین علیه السلام نمود. (1)

و در سال 367 طائع عباسی خلعت سلطنت بر عضد الدوله می پوشاند و تاجی جوهر نشان بر تارک او می نهد و هدایا و جواهرات و مرسومات دیگری که سابقه نداشته به او می بخشد و او را به تاج المله ملقب می سازد و نام او را در خطبه ها و منبرها می برند. (2)

در چنین شرایط و موقعیت خاصی که کمتر پدید آمده در سال 366 عزّ الدوله به زیارت کربلا مشرف می شود و در سال 369 عضد الدوله صلات و هدایا برای شریفان کربلا و نجف می فرستد و در سال 370 به زیارت قبر امام حسین علیه السلام می آید در حالی که کربلا بیش از دو هزار و پانصد نفر مجاور دارد و هدایا و تحف نقدی و جنسی، خوراکی و پوشاکی میان آنان قسمت می نماید. (3) و در این زمان کربلا از موقعیت خاصی برخوردار است و عضد الدوله در مقام بازسازی و استحکام و زیور و

ص: 227

---

1- تاریخ الخلفاء / 474.

2- - تاریخ الخلفاء / 480.

3- - اقتباس از بغیة النبلاء فی تاریخ کربلاء / 17.

پیرایه حایر شریف و حرم محترم برمی آید<sup>(1)</sup> که از جمله رویدادهای آن زمان که مرتبط با توسعه حرم شریف است جریان عمران بن شاهین است.

### رواق عمران بن شاهین در نجف و کربلا

عمران بن شاهین از امراء آل دبیس بود و کارش صید ماهی. کم کم جمعی را اطراف خود جمع کرد و بر قسمتی از جنوب عراق مسلط شد و باج و خراج به سلاطین آل بویه پرداخت. عضد الدوله بر او غضب کرد و او از ترس به حرم امیر المؤمنین علیه السلام ملتجی شد... و نذر کرد اگر خدا او را از کشتن نجات داد، یک رواق و مسجد در کربلا و نجف بسازد. و پس از آن که مشمول عفو قرار گرفت به نذر خود وفا نمود. رواقی که در نجف ساخت ظاهرا همان رواق پشت سر مبارک است و مسجدی که ساخت متصل به همین رواق بوده که بعدا به واسطه توسعه ای که شاه عباس صفوی در صحن داد قسمتی از آن خراب شد و مقداری از آن فعلا باقی است که متصل به باب الطوسی است و معروف به مسجد عمران است و مسجدی که در کربلا- ساخت همین مسجد پشت سر مبارک است که فعلا جزء حرم محترم است و رواقش هم ظاهرا همین رواق بالای سر مبارک می باشد.<sup>(2)</sup>

تفصیل این جریان را سید عبد الکریم بن طاووس چنین آورده است:

عمران بن شاهین از امرای عراق بود که بر عضد الدوله عاصی شد و

ص: 228

---

1- اقتباس از بغیة النبلاء فی تاریخ کربلاء/ 68.

2- تاریخچه کربلا/ 63. با تغییری در عبارت

او در مقام دستگیری اش برآمد. عمران هم گریخت و به مشهد امیر المؤمنین علیه السلام پناه برد و در عالم رؤیا شرفیاب محضر حضرت شد که به او فرمودند: فردا فنا خسرو برای زیارت، این جا می آید؛ حرم را قرق می کنند و همه را بیرون و تو در این جا بایست - گوشه ای را حضرت به او نشان دادند - تو را نمی بینند. او می آید، زیارت می کند، نماز می خواند و در مقام دعا برمی آید و خدا را به محمد و آل محمد قسم می دهد که او را بر تو ظفر بخشد. نزدیک او برو و به او بگو: ای ملک، این کسی که این قدر برای دستگیری او الحاح می کنی و خدا را به محمد و آل محمد سوگند می دهی کیست؟ می گوید: کسی است که ایجاد شکاف نموده و با سلطنت من به منازعه برخاسته. به او بگو:

به کسی که تو را ظفر بخشد چه می دهی؟ می گوید: اگر از من بخواهد از او بگذرم و او را عفو کنم، عفو می نمایم و او را می بخشم. وقتی چنین گفت خودت را به او معرفی کن که به آنچه می خواهی می رسی.

آنچه حضرت فرموده بودند فردا محقق شد و وقتی خود را به عضد الدوله معرفی کرد او گفت: چه کسی تو را این جا قرار داده؟ گفت:

مولای ما در خواب به من فرمود: فردا فنا خسرو این جا حاضر می شود. عضد الدوله او را قسم داد به حق مولای ما که مولای ما فرمود: فنا خسرو؟ گفت: آری، به حق او قسم به من فرمود فنا خسرو.

عضد الدوله گفت: هیچ کس جز من و مادر و قایله من نمی دانند که اسم من فنا خسرو است.

سپس خلعت وزارت بر عمران بن شاهین پوشاند و او به کوفه رفت و



چون نذر کرده بود اگر مورد عفو عضد الدوله قرار گیرد با سروپای برهنه به زیارت بیاید لذا شب هنگام به تنهایی از کوفه به زیارت آمد و جدّ من علی بن طحال در عالم رؤیا دید که امیر المؤمنین علیه السّلام به او فرمودند: إفتح لولییّ عمران بن شاهین الباب؛ در را برای دوست من، عمران بن شاهین باز کن. او هم در را باز نمود و گفت: بسم الله مولانا.

عمران به او گفت: من که هستم؟ گفت: عمران بن شاهین. گفت: نه.

او گفت: همانا امیر المؤمنین علیه السّلام در عالم رؤیا به من فرموده اند که در را برای دوست من، عمران بن شاهین باز کن. عمران به او گفت: به حقّ آن حضرت، آن حضرت به تو چنین فرمودند؟ گفت: آری، به حقّ آن حضرت، آن حضرت به من چنین فرمودند. عمران بر عتبه و آستانه در افتاد و پیوسته می بوسید و شصت دینار برای علی بن طحال حواله نوشت و دو رواق عمران در مشهد شریف امیر المؤمنین علیه السّلام در نجف و مشهد امام حسین علیه السّلام در کربلا بنا نمود که به نام رواق عمران معروف است. (1)

### حریق و آتش سوزی حرم مطهر

وضع کربلا و حرم و حایر شریف سیّد الشهداء علیه السّلام در زمان آل بویه پیوسته در حال توسعه و گسترش و ازدیاد عمران و آبادانی بود تا آن که در سال 407 هجری حریق و آتش سوزی به واسطه سقوط دو شمع بزرگ در

ص: 230

حرم امام حسین علیه السلام اتفاق افتاد و موجب شد که حرم مطهر آتش گرفته و تمام عمارت و قبه مطهره خراب گردد و به دنبال آن به وسیله حسن بن فضل بن سهلان رامهرزی وزیر سلطان الدوله که نواده عضد الدوله بود تجدید بنا گردید. (1)

مرحوم محدث قمی از کتاب انس الجلیل چنین آورده:

در ماه ربیع الاول سال 407 آتشی از بعضی قندیل ها در حرم امام حسین علیه السلام پدید آمد و خبر رسید که در رکن یمانی هم انکسار و شکستی رخ داده. همچنین دیوار مقابل قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله هم فروریخته و آن قبه کبیره ای هم که بر صخره بیت المقدس بوده منهدم گردیده و این از عجیب ترین اتفاقات است. (2)

وضع کربلای معلی و حرم شریف سید الشهداء علیه السلام حدود یک قرن بعد از حریق فوق آرام بود و زائران و مجاوران از آرامش و آسایش برخوردار بودند و چه بسا ضعف حکومت مرکزی آل عباس و ابتلای آنان به حکومت های نوپای اطراف، چونان دیالمه و سلاجقه که گاه و بیگاه منجر به عزل و حبس خلفا می شد، این آرامش را پدید آورده بود. همچنین سیاست تنش زدایی بعضی از آنان به این امر کمک می کرد و در این مدت بسیاری از خلفا و ملوک و حکام و سلاطین و صاحبان قدرت و شوکت و ارباب علم و عمل و فراست و درایت توفیق شرفیابی و عتبه بوسی این آستان مقدس را پیدا کردند و از این خاک پاک و تربت تابناک کسب فیض

ص: 231

---

1- اقتباس از تراث کربلاء/ 40.

2- - تتمه المنتهی/ 329.

و برکت می نمودند که شاید بعدا در این زمینه گفتگویی داشته باشیم.

آری،

سرزمینی است کز او بوی وفا می آید

این مکانی است که هر شاه و گدا می آید

جان من پاک بیا منزل ناپاکان نیست

هر که پاک است به سر منزل ما می آید

### مصادره خزانه حسینی

باری این وضع ادامه داشت تا سال 511 هجری که مسترشد عباسی خلیفه بود و در این مدّت تحف و نفایس و ذخایر بسیاری به وسیله سلاطین، امرا و حکام و ملوک تقدیم این آستان مقدّس شده بود و خزانه روضه مطهره از جلوه و جلال خاصی برخوردار بود که در این زمان خلیفه عباسی امر به مصادره جمیع هدایای ملوک و امرا و اشراف و وزراء نمود و همه آنچه از گوهرهای نفیس و هدایای گرانبها و عزیز در خزانه این آستان مقدس جمع شده بود، همه را بردند و خرج لشکر نمودند و عذرشان این بود که قبر نیازی به خزانه و اموال ندارد. (1)

که البته خرج لشکر نیز عنوان و بهانه ای بیش نبود. لشکری که در خدمت خلیفه و حافظ منافع و بقای خلافت باشد، تقویتش، تقویت خلیفه است. این کار مسترشد عباسی و این طرز فکر سابقه دار بوده و جریانی مشابه این در صحیح بخاری نسبت به عمر بن الخطاب نقل شده:

ص: 232

عن ابی وائل قال: جلست مع شبيه على الكرسي في الكعبة، فقال:

لقد جلس هذا المجلس عمر... فقال: لقد هممت ان لا أدع فيها صفراء ولا بيضاء إلا قسّمته. قلت: إن صاحبك لم يفعل. قال: هما المرآن، أفتدى بهما. (1)

ابی وائل گوید: با شبیه بر سریر و نشیمن گاهی در کعبه نشستم، گفت:

در همین جا عمر نشسته بود و گفت: سوگند، همانا تصمیم گرفته ام هیچ زرد و سفیدی - طلا و نقره ای - را در کعبه باقی نگذارم جز این که قسمت کنم. به او گفتم: دو صاحب تو (یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر) چنین نکردند. گفت: به آن دو مرد اقتدا می کنم.

در پاورقی صحیح بخاری در توضیح این حدیث آمده است:

مقصود طلاها و نقره ها و تحف و هدایایی بود که برای کعبه می آوردند و آن ها را در صندوقی در کعبه می ریختند و عمر می خواست آن ها را میان مسلمانان قسمت کند. (2)

ابی داود در سننش همین جریان را چنین آورده است:

شبيه بن عثمان گفت: عمر بن الخطّاب در کعبه نشسته بود، گفت: از این جا بیرون نمی روم تا مال کعبه را قسمت کنم. گفتم: تو چنین نخواهی کرد. گفت: سوگند البته چنین خواهم نمود. دیگر بار گفتم: تو

ص: 233

---

1- صحیح البخاری، کتاب الحجّ، باب 48، باب کسوه الکعبه، حدیث 1594، ص 381.

2- - پاورقی صحیح البخاری / 381.

چنین نخواهی کرد، گفت: چرا؟ گفتم: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله این اموال را در این جا دید و همچنین ابوبکر و آنان نیاز بیشتری به این اموال از تو داشتند و این اموال را از این جا بیرون نکردند - و تصرفی در این اموال نکردند وقتی چنین گفتم - برخاست و بیرون رفت. (1)

در الغدیر این جریان به صورت گسترده تری آمده است:

در ایام حکومت عمر بن الخطاب روزی صحبت از زیورآلات کعبه به میان آمد که چه بسیار است و زیاد. جمعی گفتند: اگر آن ها را برداری و به مصرف لشکریان اسلام برسانی اجر بیشتری دارد، کعبه زیور می خواهد چه کند. عمر - که این حرف را شنید و اطلاعی نداشت - تصمیم به این کار گرفت و در مقام سؤال از امیر المؤمنین علیه السلام برآمد.

حضرت فرمودند:

همانا قرآن بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد و اموال چهار بخش بود.

اموال شخصی مسلمانان که میان ورثه آنان بر اساس حکم فرائض قسمت می شود. فیء که میان مستحقین آن قسمت می گردد. خمس که خداوند آن را در جایگاه خودش قرار داده است. صدقات - زکات - که خداوند مصارفش را تعیین نموده است. و در زمان نزول قرآن حلی کعبه موجود بوده و خداوند آن را به جای خود باقی گذارده و حکمی بر آن قرار نداده و از روی نسیان و فراموشی هم ترک حکم نبوده و جایگاه آن بر حق تعالی مخفی نبوده است. تو هم این اموال

ص: 234

را همان جا که خدا و رسول خدا نهاده اند بگذار. عمر به حضرت عرض کرد:

لولاک لا فتضحنا و ترک الحلی بحاله.

اگر تو نبودی هر آینه ما رسوا می شدیم و حلی کعبه را به حال خود باقی گذارد. (1)

بعد از نقل این روایات و نظائرش صاحب الغدير گوید:

این روایات به ما این حقیقت را نشان می دهد که این مردان همگی فقیه تر از خلیفه - عمر - در این مسئله بوده اند. بر این اساس سخن صاحب - الوشیعه - کاملاً بی اساس می نماید که گفته است:

عمر در زمان خود از همه اصحاب فقیه تر و عالم تر بود مطلقاً. (2)

### تعمیر و توسعه حرم مطهر در زمان ناصر عباسی

باری هر چند مسترشد عباسی اموال خزانه روضه مقدسه حسینیّه را به یغما برد ولی ظاهراً متعزّض بنا و ساختمان حرم محترم و حایر شریف نگردید و بنای وزیر سلطان الدوله که بعد از حریق ظاهراً در سال 407 انجام شده بود چون از دقت و استحکام خاصی برخوردار بود بیش از دو قرن باقی و پایدار بود تا آن که در سال 620 ناصر عباسی که اظهار علاقه و دوستی نسبت به اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله می نمود به وسیله وزیر کاردانش، مؤید الدین محمد بن محمد بن عبد الکریم قمی مقدادی در مقام

ص: 235

---

1- الغدير 177/6.

2- - الغدير 178/6.

تعمیر و توسعه حرم مطهر برآمد و خدمات شایسته ای نسبت به عتبات عالیات نمود و آمد و رفت به کربلا و زیارت قبر سید الشهداء علیه السلام رونق بیشتری پیدا کرد.

ناصر عباسی علاوه بر آن، حرم مطهر کاظمین علیهما السلام را هم بست قرار داد و هرکس به آن حرم محترم ملتجی می شد مال و جاناش در امان بود.

مضاف بر آن دری از آبنوس قیمتی منبت کاری شده در سرداب مطهر قرار داد که در صنعت نجاری از نفایس روزگار است و برآن پس از آیه مودت، نام الناصر لدین الله با اوصاف او رقم خورده است و در سوی دیگر این در اسمای سامیه حضرات معصومین علیهم السلام آمده است و تاریخ آن سال 606 می باشد و ظاهرا تا این زمان هم باقی مانده است. (1)

لازم به تذکر است که ناصر عباسی در سال 553 به دنیا آمد و در سال 575 به خلافت رسید و مدت خلافتش از همه خلفا بیشتر بود؛ زیرا 47 سال طول کشید و کمالات او را خاصه و عامه ستوده اند و کراماتی هم جمعی برای او نقل کرده اند و او کسی است که کعبه را پرده و پوشش سبز پوشانید و پس از آن به رنگ سیاه تبدیل نمود که هنوز هم آن رنگ باقی است در حالی که از روزگار مأمون پرده کعبه سفید بود و در سال 580 مشهد حضرت کاظم علیه السلام را مأمون قرار داد.

آب آشامیدنی او را از خارج بغداد می آوردند و هفت روز پی در پی می جوشاندند و هفت روز در ظرف ها نگه داری می کردند، مع ذلک سنگ مثانه گرفت و در آخر ماه رمضان سال 622 از دنیا رفت. (2)

ص: 236

---

1- اقتباس از تاریخچه کربلا/ 65.

2- - اقتباس از تاریخ الخلفاء/ 530.

مرحوم محدث قمی او را چنین ستوده است:

مردی صاحب عقل و شهامت و فطانت بوده، چون بر خلافت مستقر شد امر کرد هر چه شراب بود و آلات لهو و لعب را شکستند. لاجرم بلاد به سبب عدل او معمور شد و رزق مردمان فراوان گشت. مردم به قصد تبرک به جانب بغداد می آمدند و مردم را چنین اعتقاد بود که اهل کشف و اطلاع بر مغیبات است و بعضی می گفتند جنیان او را خدمت می کنند و ملوک و اکابر مصر و شام هرگاه نام ناصر را می بردند صداها را آهسته می کردند از هیبت و اجلال او و گفته شده که ناصر شیعی مذهب بوده و میل به طریقه امامیه داشته... و از بناهای اوست بقعه عباس و ائمه اربعه علیهم السلام در بقیع(1).

گویا ناصر عباسی اهل حدیث و روایت هم بوده که سیوطی گوید:

در اواسط ولایش اشتغال به روایت حدیث پیدا کرد و جمعی را برای استماع و اجازه حدیث گرد آورد و برای آنان مقرری قرار داد و کتابی متضمن هفتاد حدیث جمع کرد و تا حلب هم کتاب حدیث او رسید و مورد استفاده قرار گرفت و به جمعی از اعیان اجازه نقل حدیث داد.(2)

ظاهراً همین کتاب است که مرحوم سید بن طاووس سه باب از کتاب یقین خود را به آن اختصاص داده و گوید:

باب صد و سی و پنج در آنچه نقل می کنیم از روایت خلیفه ناصر

ص: 237

---

1- تتمه المنتهی/ 360.

2- تاریخ الخلفاء/ 533.



عبّاسی نسبت به فضائل مولایمان امیر المؤمنین صلوات الله علیه و در آن روایت است نامیده شدن آن حضرت به امیر المؤمنین در لوح محفوظ و ما این کتاب و جمیع روایات ناصر عبّاسی را از سیّد فخر بن معدی موسوی نقل می کنیم که خود ناصر عبّاسی به او اجازه نقل داده و همچنین باب صد و سی و ششم و باب صد و سی هفتم. (1)

و اما مؤید الدّین که به وسیله او تعمیر و تشیید و توسعه حرم سیّد الشهداء علیه السّلام انجام شده:

محمد بن محمد بن عبد الکریم قمی، وزیر ناصر لدین الله بود و پنج سال وزارت مستنصر - نواده ناصر - کرد و در شوال 629 او و پسرش را بگرفتند و در دارالخلافه حبس کردند و پسرش پیش از او بیمار شد و بمرد و گویند کشته شد. او نیز پس از پسر گویا از اندوه مرگ او درگذشت. اصل او از قم است و مولد و منشأ وی بغداد و نسب او به مقداد بن اسود کندی می رسد. وی مردی عاقل وزیری کاردان و ادیبی فصیح و بلیغ بود. (2)

### ساختمان موجود از زمان ایلخانیان قرن هشتم

از تاریخ 620 هجری که تعمیراتی به وسیله ناصر عباسی در کربلا انجام گرفت، حدود 150 سال وضع حرم محترم و حایر شریف تغییر قابل

ص: 238

---

1- الیقین فی امره امیر المؤمنین علیه السّلام / 135.

2- - لغت نامه دهخدا - مؤید الدین.

ملاحظه ای پیدا نکرد؛ زیرا در این مدّت حکومت آل عباس منقرض شد و روزگار مغولان پیش آمد. هرچند با درایت علمای امامیه چونان شیخ سدید الدین یوسف حلّی، پدر مرحوم علامه حلّی و سید بن طاووس، مشاهد مشرفه از آفات در امان ماند و با نه‌های آب که به وسیله هلاکو در کربلا جریان پیدا کرد، زمینه عمران و آبادی شهر فراهم آمد ولی بنا و ساختمان مشهد شریف تغییر و تبدیلی نیافت. (1)

تا آن که دوران ایلخانان جلایری فرا رسید و وضع این حرم محترم و مکان مقدّس به طور کلی تغییر و تبدیل پیدا کرد و اصل بنا و ساختمانی که امروز شاهد آن هستیم از آثار به جا مانده آن عصر است که به وسیله سلطان اویس جلایری ایلخانی و فرزندش سلطان حسین در قرن هشتم ساخته شده که تفصیل آن را می آوریم:

حکومت جلایریّه حدود هشتاد سال طول کشید (2) و مؤسّس آن شیخ حسن ایلکانی جلایری از سرداران بزرگ مغول بود که در اواخر دوره ایلخانیان مغول به مخالفت برخاست و بر قسمتی از مغرب و شمال ایران مسلّط شد و بغداد را پایتخت خود قرار داد. در سال 754 درگذشت. پسرش سلطان اویس که مردی دانا و دادگر بود، جانشین او شد و تبریز را مرکز حکومت قرار داد و در سال 776 درگذشت و در زمان استقرار حکومت، غلامش امیرجان را که مرجانش می گفتند والی بغداد نمود. او مسجدی را که در سر بازار شورجّه بغداد واقع است و به نام مسجد مرجان معروف است بنا نمود.

ص: 239

---

1- اقتباس از تراث کربلاء/ 40.

2- - بنابر آنچه دهخدا آورده، 96 سال طول کشیده است. لغت نامه دهخدا - آل جلایر.

مرجان طمع در سلطنت عراق بست و بنای مخالفت با مولای خود سلطان اویس را گذارد. سلطان هم برای تأدیب او لشکری به بغداد فرستاد. وقتی لشکر نزدیک بغداد رسید، مرجان که می دانست تاب مقاومت ندارد پس از مشورت با خواص اصحابش به حرم امام حسین علیه السلام پناهنده شد و جمیع اموال خود را با خود به کربلا برد و سلطان اویس بدون زحمت بغداد را متصرف گردید. مرجان در مدّتی که در کربلا بود شروع به ساختمان مسجدی در قسمت شرقی صحن مطهر امام حسین علیه السلام نمود - قسمتی که به طرف بین الحرمین و صحن مبارک قمر بنی هاشم می رود و پائین پای حرم مبارک قرار دارد...

### مناره العبد

و در جنب آن مسجد مناره ای ساخت که به مناره العبد معروف بود و این مناره با خصوصیتی که داشته ظاهراً در عراق و ایران نظیر و مانند نداشته و از جمله آثار تاریخی و باستانی به حساب می آمده؛ مناره ای که بیست متر قطر و چهل متر ارتفاع داشته و حدود شش قرن در صحن ابی عبد الله علیه السلام باقی بوده تا آن که در سال 1354 قمری (یعنی حدود 75 سال قبل) به بهانه این که مناره متمایل و کج شده آن را خراب کردند (و هنوز هستند جمعی که یاد می کنند از زمانی که صحن مبارک سه مناره داشته و شاهد بوده اند).

مرجان جمیع املاکی که در اطراف و اکناف داشت وقف بر امام حسین علیه السلام و مسجد و مناره ای که در صحن شریف ساخته بود نمود.

وقتی سلطان اویس از این کار مرجان باخبر شد، از خطای او درگذشت و او را گرامی داشت و به مقام اولش برگرداند و پیوسته غبطه می خورد که غلام من توفیق خدمت به آستان مقدس حسینی علیه السلام را پیدا کرده و من محروم مانده ام. لذا بنا بر تجدید عمارت قبه سامیه و حرم مطهر امام حسین علیه السلام را نهاد و مشغول تجدید بنا و تعمیرات اساسی شد ولی عمرش وفا نکرد و در جوانی از دنیا رفت و کارهای پدر به وسیله دو پسرش سلطان حسین و سلطان احمد جلایر به پایان رسید.

سلطان احمد دو مناره طلا در دو طرف قبه منوره ساخت - که با مناره العبد مجموعاً صحن شریف دارای سه مناره شد - و ایوان بزرگی هم مقابل حرم مطهر بنا نمود که به ایوان طلا معروف است و ظاهراً شروع ساختمان حرم مطهر به دست سلطان اویس در سال 767 بوده که تاریخ آن در بالای محراب معروف به نخله مریم در حرم مطهر منقوش بوده که در سال 1366 - آن محراب خراب شده - حدود 63 سال قبل - و تا سال 786 یعنی بیست سال ادامه داشته. (1)

و ساختمان سلطان اویس و فرزندان او به همان کیفیت تا امروز باقی است (یعنی حدود 650 سال از عمر آن می گذرد) و تعمیراتی که بعداً به وسیله سلاطین صفوی و عثمانی و سلاطین بعد انجام شده همه بر پیکره ساختمان آل جلایر بوده است. (2)

ص: 241

---

1- تاریخ کربلا/ 252.

2- تاریخچه کربلا/ 67. با مختصر تغییری در عبارت.

گفتگوی امشب به همین جا خاتمه یافت و من ضمن تشکر از مطالب ایشان، گفتم: هرچند خسته هستم ولی می ترسم دیگر چنین فرصتی نصیبم نشود. در رواق پائین پای مبارک برابر شباک حضرت علی اکبر علیه السلام نشسته ایم؛ آن جایی که عمری گفته ایم و شنیده ایم و آرزوی دیدنش را داشتیم. فکر می کنم حیف باشد ذکر مصیبتی به نام و یاد این آقا و شاهزاده که برابر قبر شریفش نشسته ایم، نداشته باشیم. خوب یاد دارم گاهی که در ایران از محضرتان استفاده می کردیم و ذکر مصیبت آقا علی بن الحسین علیه السلام را می نمودید؛ با خودم فکر می کردم آیا می شود روزی ذکر مصیبتش را مقابل قبر شریفش بشنوم و عرض ادب داشته باشم. حالا احساس می کنم آنچه فکر می کردم و در ذهنم تصویر می نمودم محقق شده. گاهی با خودم فکر می کنم راستی کربلا هستم، راستی این جا کربلاست، راستی این جا حرم سید الشهداء علیه السلام است، راستی این جا که نشسته ایم همان جاست که پیوسته آرزویش را داشتیم، خواب هستم یا بیدار؟

ایشان که حال مرا دیدند، شروع کردند به خواندن این اشعار:

ای مظهر حسن ازلی، نور مجرّد

خلقت حسن و نام علی، روی محمّد

مرآت رخ احمد و آئینه ایزد

تکرار چو در فیض خداوند نزید

ورنه تو و احمد دو نبودید محقق

اورفت و حسین کرد ز دنبال، نگاهی

بگرفت به کف ریش و همی گفت: الهی

از کین عیب اللّه و بن سعد گواهی

در معرکه رزم، مبارز شده ماهی

سر تا قدم از شمس نبوت شده مشتق (1)

آری، خدا می داند به دل امام حسین علیه السلام چه گذشته، آن وقتی که پسرش رخصت میدان خواسته و به طرف میدان رفته. عبارت مرحوم سید این است:

فلما لم یبق إلاّ أهل بیته خرج علی بن الحسین علیه السلام و کان من أصبح الناس وجهها و أحسنهم خلقا فاستأذن أباه فأذن له.

چون برای امام حسین علیه السلام کسی جز اهل بیتش باقی نماند، علی بن الحسین علیهما السلام که از همه مردمان زیباتر و از همه اخلاقش پسندیده تر بود، بیرون آمد و از پدر بزرگوارش رخصت گرفت، پدر هم به پسر اجازه داد.

خوب تا این جا روشن اما جمله بعد مقتل که بسیار جان سوز است، این است:

ثمّ نظر الیه نظره آیس منه و ارحی علیه السلام عینیه و بکی.

سپس پدر نگاهی - اما چه نگاهی - نگاهی مأیوسانه - نگاه آخرینی -

ص: 243

قدری در این جملات بنگریم؛ تصوّر کنید پسری عازم سفر است، برای وداع با پدر می آید، عقده راه گلوی پدر را گرفته ولی خوش ندارد برابر پسر بگرید، نکند در طول سفر به یاد چشمان اشکبار پدر بیفتد و غمین شود. لذا پدر به پسر می گوید: بابا برو، از راه نمائی، برو بابا، به سلامت؛ می خواهد پسر برود، پس از رفتن او بگرید و عقده های دل باز کند و تا جایی هم که چشمش کار می کند پسر را ببیند. چنین وضعی گویا پیش آمده پسر برود و پدر بگرید.

علی برود، حسین علیه السلام از روی ناامیدی نگاهی به قد و بالای او کند و پرده اشک را با ریزش بر صورت و محاسن پاره کند. آری، پسر رفت و پدر نگاه مأیوسانه اش را بدرقه راه او کرد و دنبال او اشک ریخت و گویا جانش به میدان رفت. لذا نتوانست توقّف کند که انفصال جان از بدن نشاید و جدایی روح از پیکر نباید. دنبال پسر راه افتاد و بدن در ققای جان گام نهاد و روح به سوی پیکر روان شد؛ اما با چه حالی؟ با چه آهی؟ با چه وضعی؟

روح در چه حال و پیکر در چه حال، پسر در چه وضع و پدر در چه شرائط؟ دستی از پدر بر محاسن و دستی بر آسمان، دستی از پسر بر شمشیر و دستی بر سنان، چشمان پدر گریان و به سوی پسر نگران، دیدگان پسر سوی میدان و گاه بر پدر گریان، نوای پدر به تلاوت قرآن بلند با آیه اصطفا و سپس نفرین بر اعدا، صدای پسر به خواندن رجز گویا و حمایت

از دین خدا.

چه صحنه ای؟ چه میدانی؟ چه خیمه گاهی؟ چه قتلگاهی؟ چه پدری؟ چه پسری؟ چه اشکی؟ چه ناله ای؟ چه فغانی؟ چه دلی؟ چه سینه ای؟ چه جگری؟ ای وای چه سوزی؟ چه گدازی؟ چه راز و نیازی؟ چه شور و غوغایی؟

نمی دانم چه بگویم؟ اگر دهانی هم به پهنای فلک باشد قدرت ندارد در مقام بیان برآید و آن صحنه را به تصویر گفتار درآورد و نقّاش چیره دست چین هم قدرت نقش آفرینی اش را ندارد. آری

از پی اکبر نگه می کرد با حسرت، حسین

بی وجود او دگر از زندگانی سیر بود(1)

دیگر چگونه می توان تصوّر نمود آن لحظه ای را که:

ثمّ شهِقَ شهقه فمات فجاء الحسين عليه السلام حتّى وقف عليه و وضع خدّه على خدّه.

سپس پسر نعره ای زد و جان داد. پدر آمد کنار او صورت به صورتش نهاد.(2)

نالۀ همه مان بلند بود و راستی در آن فضا و مکان این جمله مقتل را مجسم می نمودیم. نعش پسر سراپا غرق خون در این صحرا افتاده و پدر

ص:245

---

1- ای اشک ها بریزید/ 185.

2- - اللهوف/ 167.



صورت به صورت او نهاده و ناله علی الدّیّا بعدک العفا(1) یش بلند.

که در این میان ناگاه صدایی دگر به گوش دل رسید و آن ناله جان سوز دختر کبرای امیر المؤمنین علیه السّلام زینب کبری بود که خود را روی نعش برادرزاده افکند:

و خرجت زینب ابنه علیّ تنادی: یا حبیباه، یا بن أخاه و جائت فأکّبت علیه(2).

گریه امان نمی داد و اشک مقارن بسته شدن در حرم مطهر راه را بسته بود و بیم می رفت که نفس در سینه حبس شود و بیرون نیاید. آخر مگر مصیبت جوان آن هم چنین جوانی آن هم کنار قبرش قابل تحمّل است. اگر گفته اند امام حسین علیه السّلام روز عاشورا یک مرتبه جان داد و یک مرتبه کشته شد بی جهت نبوده، آری، مرگ پدر وقتی بود که کنار نعش پسر آمد.

صلّی الله علیک یا ابا عبد الله.

ص: 246

---

1- اللهوف/ 167.

2- - اللهوف/ 167.

منزل هشتم این جا کعبه ی آمال و قبله ی آرمان هاست

اشاره

ص: 247

سجده بر خاک سر کوی تو آرند خلاق

جان فدای تو که هم قبله و هم قبله نمایی

به خدا هم تو خلیلی، به خدا هم تو ذیحی

به خدا هم تو حرم، هم تو صفا، هم تو منایی

کعبه از کرب بلا کسب شرف می کند الحق

تا تو آسوده به دار الشرف کرب بلایی

مصیبت نامه

صغیر اصفهانی/ 132.

ص: 248

روزها ساعتی در رواق پشت سر مبارک می نشستیم. از ایشان شنیده بودم که این رواق در تمام مشاهد مشرفه ممتاز است و کم نظیر. رواقی که پیش از آن که مقابل قبله قرار گیرد، روبه روی قبله دل ها قرار می گیرد.

آری، همان رواق که چشم انداز آن ضلع بلند ضریح آفتاب است و منظرش، آن شباک مطهر که یادمان آن پیکر پاک مشبک است؛ به خصوص طرف راست آن که برابر سوراخی است که آن تیر سه شعبه زهرآگین از آن بیرون آمده و خون خدا از آن جا چونان چشمه ای جوشیده و همانند میزاب و ناودان جریان یافته و ضعف از قتال پیدا کرده؛

فأناه سهم مسموم له ثلاث شعب فوق على قلبه... ثم أخذ السهم فأخرجه من وراء ظهره فانبعث الدّم كأنه میزاب و ضعف عن القتال. (1)

ص: 249

این جمله مقتل را می خواندند و گریه می کردیم در حالی که چشم به آن قبله دوخته بودم و گاه و بی گاه پرده اشک، حاجب دیدار می شد.

تیری که بر دل شه گلگون قبا رسید

اندر نجف به مرقد شیر خدا رسید

چون در نجف ز سینه شیر خدا گذشت

اندر مدینه بر جگر مصطفی رسید

زان پس که پرده جگر مصطفی درید

داند خدا که چون شد، از آن پس کجا رسید

با خیل عاشقان چو در آن دشت پا نهاد

قربانی خلیل به کوه منی رسید

از تشنگی ز پا چو درآمد به سر دوید

چون بر وفای عهد الستش ندا رسید

از پشت زین قدم چو به روی زمین نهاد

افتاد و سر به سجده جان آفرین نهاد<sup>(1)</sup>

مدتی گریه می کردیم که کربلا جای گریه است و حسین علیه السلام محور اشک. پدر بزرگوارش که او را می دید، می فرمود:

یا عبره کل مؤمن. ای مایه اشک هر مؤمنی.<sup>(2)</sup>

و خودش هم می فرمود:

ص: 250

---

1- آتشکده نیر / 110.

2- - بحار الأنوار 280/44.

أنا قَتيل العبره لا يذكرني مؤمن إلا بكى.

من كشته اشكم، هیچ مؤمنی از من یاد نکند جز این که بگرید. (1)

### کربلا در عصر صفویه

لحظاتی گذشت قبل از این که ایشان حرفی بزنند گفتم: امروز قبل از گفتگو روضه خواندید. اینک آماده شنیدن ادامه تاریخ کربلایم.

گفتند: تاریخ کربلا و حائر شریف امام حسین علیه السلام را تا زمان آل جلایر که قرن هشتم بود، گفتیم و ظاهرا پیوسته بر عمران و آبادی کربلا افزوده می شده و کمتر حادثه ای رخ داده تا آن که اوائل قرن دهم فرا می رسد و صفویه به سلطنت می رسند و شاه اسماعیل صفوی در سال 914 پس از فتح بغداد به کربلا می آید و رسم ادب به جا می آورد و شبی را در این حرم مطهر معتکف می گردد و قبر مطهر را با پارچه های زربفت و حریر مزین می نماید و دستور به طلاکاری حواشی ضریح مبارک می دهد و دوازده قندیل طلا بالای قبر می آویزد و حرم مطهر را با فرش های قیمتی مفروش می سازد و نهر شاهی را به کربلا می آورد و دستور ساختن شش صندوق خاتم منبت کاری شده به عاج برای مشاهد مشرفه می دهد و تا زمان وفاتش که در سال 930 روی داده توجه زیادی به عتبات عالیات به خصوص به کربلا می نماید و این شهر رونق خاصی به خود می گیرد و مجاوران و زائران در امن و امان زندگی می کنند. (2)

پس از فوت شاه اسماعیل پسرش شاه طهماسب به سلطنت رسیده و

ص: 251

---

1- بحار الأنوار 279/44.

2- - اقتباس از تاریخچه کربلا/ 72.

در دوران طولانی سلطنت پنجاه و چهار ساله اش خدمات چشم گیری به عتبات عالیات به خصوص کربلای معلی نمود که از جمله آن ها همین محلی است که الآن نشسته ایم. سابقا برای شما گفتم که مسجد پشت سر مبارک را نخست، عمران بن شاهین در قرن چهارم بنا نمود، شاه طهماسب آن را توسعه داده و رواق پشت سر مبارک را به آن افزود که به رواق شاه معروف است و صحن را از طرف شمال یعنی از همین طرف پشت سر احداث نمود؛ زیرا قبلا صحن شریف از سه طرف بیشتر باز نبود و از قسمت شمال، صحن وجود نداشت. شاه طهماسب پس از ایجاد رواق پشت سر مبارک صحن را هم از این سو باز کرد و حرم مطهر تقریبا در وسط صحن قرار گرفت و همچنین مناره العبد را در سال 982 تعمیر نمود. (1)

همچنین بعد از او پسرش شاه اسماعیل دوم در مقام تعمیر و تحکیم ضریح مبارک و مسجد و رواق و قبّه شهدا برآمد. (2)

همچنین شاه عباس صفوی ظاهرا سه نوبت به کربلا مشرف شده (3) و ضریح نقره ای بر مرقد مطهر سید الشهداء علیه السلام نصب نموده و گنبد آن حضرت را کاشی سبز پوشانده و در حرم و رواق و ایوان و صحن تعمیراتی صورت داده و از ایران فرش های قیمتی برای حرم مطهر آورده و بذل و بخشش بسیار به مجاوران و عالمان و خادمان دربار ولایت مدار نموده است. (4)

همچنین در سال 1042 شاه صفی اموال بسیاری برای تعمیر و توسعه

ص: 252

---

1- اقتباس از تاریخچه کربلا/ 73.

2- تراث کربلاء/ 44.

3- اقتباس از بغیة النبلاء - پاورقی - / 72.

4- اقتباس از تاریخچه کربلا/ 75.

روضه حسینیّه مبذول داشته و همین مسجد و رواق پشت سر مبارک را توسعه بخشیده است.<sup>(1)</sup>

هم زمان با خدمات سلاطین صفویه به عتبات عالیات و کربلای معلی گاه و بی گاه از ناحیه بعض سلاطین عثمانی که تعصب کمتری داشتند خدماتی صورت گرفته است چونان سلطان سلیمان قانونی<sup>(2)</sup> و سلطان مراد چهارم یا سوم.<sup>(3)</sup>

### کربلا در زمان نادر و قاجار

پس از صفویه، از ناحیه نادرشاه و همسرش دختر شاه سلطان حسین، خدمات و تعمیراتی نسبت به صحن شریف و ایوان مبارک و حرم مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام صورت گرفت.<sup>(4)</sup>

پس از آن که سلطنت به سلسله قاجار رسید مؤسس آن آغا محمد خان قاجار در سال 1207 قبه سامیه را طلا نمود و به واسطه تغییر رنگی که پیدا شده بود، دیگر بار در سال 1214 به وسیله فتحعلی شاه گنبد مطهر تذهیب گردید و همسرش هم در مقام طلاکاری گلدسته ها برآمد و در سال 1232 بعد از حمله وهابیان، اصلاحات بسیاری از طرف فتحعلی شاه به وسیله مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء صورت پذیرفت و در سال 1273 از طرف نواده او ناصر الدین شاه برای مرتبه سوم قبه سامیه طلاسازی شد و خدمات و تغییرات بسیاری در طول دوران سلطنت قاجار

ص: 253

---

1- اقتباس از تراث کربلاء/ 44.

2- - اقتباس از تاریخچه کربلاء/ 78.

3- - اقتباس از بغیة النبلاء/ 76.

4- - اقتباس از تاریخچه کربلاء/ 76.



به وجود آمد.(1)

همچنین ناصر الدین شاه قطعه الماسی که سورة ملک - تبارک - بر آن مکتوب بود، تقدیم روضه مقدسه حسینی نمود.(2)

### خدمات سلاطین هند و عثمانی

همچنین مقارن با سلطنت قاجار و خدمات آنان از طرف پاشاهای عراق و سلاطین عثمانی و وابستگان به آنان آثاری پدید آمد از جمله سقاخانه ای که مادر سلطان عبد الحمید عثمانی در صحن سید الشهداء علیه السلام ساخت و این شعر به عنوان ماده تاریخ آن که سال 1281 بود سروده شده:

سلسبیل قد آتی تاریخه إشرب الماء و لا تنس الحسین

و مسقف شدن ایوان صحن حضرت عباس علیه السلام که در سال 1306 به امر سلطان عبد الحمید با چوب های ساج هندی اعلا انجام گرفت.(3)

هم زمان خدماتی از طرف سلاطین هند صورت پذیرفت؛ چونان تذهیب ایوان حرم مطهر سید الشهداء علیه السلام و تقدیم در نقره برای حرم مطهر که در سال 1259 به وسیله محمد علی شاه - فرزند ماجد علی شاه - پادشاه هند(4) و پس از آن هم پیوسته خدمات و اصلاحات و تغییراتی از ناحیه دولت های وقت عراق و ایران و سایر دولت ها و همچنین رجال اهل خیر که نوعا ایرانی بوده اند در همه مشاهد مشرفه به خصوص کربلای

ص:254

---

1- اقتباس از تراث کربلاء/ 45.

2- تراث کربلاء/ 83.

3- اقتباس از تاریخچه کربلا/ 80.

4- اقتباس از بغیة النبلاء/ 77.

معلّی و صحن و سرا و حرم محترم سید الشهداء علیه السّلام صورت گرفته است که از تفصیلش می گذریم.

آنچه آوردیم و گفتیم یک روی سگّه بود و آن خدمات و عمران و آبادی ها و بناها و ساختمان ها و تحف و هدایا و سایر امور پسندیده ای بوده که پس از شهادت ابی عبد الله علیه السّلام در این مکان مقدّس صورت گرفته تا به وضعی که امروز مشاهده می کنیم درآمده تا بعد چه شود و به چه صورتی درآید که شاید در این زمینه بعدا گفتگویی داشته باشیم.

### روی دیگر سگّه، ویرانی ها

آری، این همه یک روی سگّه بود ولی آن روی دیگر این سگّه، خرابی ها و تجاوزها، قتل و غارت ها و سایر اموری این چنینی که در طول تاریخ نسبت به این حرم خدایی صورت گرفته که به مناسبت قسمت هایی از آن را در گفتگوهای گذشته گفتیم و اشارتی گذرا به موارد دیگر می نمائیم. آنچه گفته شد جریان خرابی هارون و قطع درخت سدره و همچنین حملات چهارگانه که متوکل در سال های 232، 236، 237 و 247(1) و خرابی قبه و بارگاه در روز عرفه یا عید قربان در زمان معتضد عباسی در سال 273 که بعضی آن را دسیسه خود حکومت دانسته اند که جمع بسیاری از زائران کشته شدند.(2)

اما آنچه باقی مانده:

یکی حمله ضبّه بن محمد اسدی است در سال 369 به کربلا و ایجاد خرابی و ویرانی و غارت نفایس و اموال خزانه مقدسه و کشتن جمعی که

ص: 255

---

1- موسوعه العتبات المقدّسه 258/8.

2- - اقتباس از تاریخچه کربلاء/ 100.

با آمدن لشکر از طرف عضد الدوله مجبور به فرار شد.(1)

و دیگری حمله علی بن محمد مشعشی در سال 858 به کربلای معلی است که بسیار هتاک و جسارت به حرم مطهر نمود؛ و با اسب داخل حرم شد و صندوق مبارک را سوزاند و قبر را خراب نمود و آنچه از جواهرات و فرش ها و سایر نفایس در این مدت جمع شده بود، همه را غارت کرد و جمعی را اسیر نموده و با خود به بصره برد.(2)

### حمله های وهابیان به کربلا

و سومین مورد، حمله وهابیان است به کربلا. روز عید غدیر سال 1216 که بسیاری از اهالی کربلا برای زیارت امیر المؤمنین علیه السلام به نجف اشرف مشرف شده بودند، لشکر خون آشام وهابیان به سرپرستی مسعود بن عبد العزیز که از فتح نجف مأیوس شده بودند به کربلا حمله کردند و ظاهراً قبل از حاکم کربلا - عمر آغا که تعصبی بر علیه شیعه داشت، تبانی نموده بودند و جمعی از لشکر خود را در لباس زائر به کربلا فرستاده بودند.

دیوار شهر را از طرف خیمه گاه خراب کرده و بیست هزار عرب بدوی خون خوار به شهر کربلا ریختند، هرکس را در مقابل خود دیدند کشتند و به صغیر و کبیر و مرد و زن رحم نکردند.

سپس به صحن مبارک حمله نموده و هرکس پناهنده به این مکان مقدس شده بود از دم شمشیر گذراندند و پنجاه نفر را پای همین ضریح مقدس از بین بردند به طوری که خون در حرم جاری شد. ضریح مبارک را

ص: 256

---

1- اقتباس از موسوعه العتبات المقدسه 260/8.

2- - اقتباس از تاریخچه کربلاء/ 106.

شکسته و سوزاندند و در حرم مطهر قهوه درست کرده خوردند و آنچه از فرش و چراغ و طلا و نقره و جواهرات یافتند بردند و شش ساعت کربلا را قتل عام نمودند که قلم و زبان از تصویر آن عاجز است و این حادثه مؤلمه نه تنها مسلمین بلکه غیر مسلمانان را هم تحت تأثیر قرار داد و همه اظهار تأسف نمودند و به زودی هر دو به سزای عمل خود رسیدند.

عمر آغا را سلیمان پاشا والی بغداد به قتل رساند و مسعود بن عبد العزیز در سال 1218 به دست یکی از اهلالی کربلا کشته شد. (1)

بسیار مایه تعجب است از جمعی که داعیه دار اتحاد و برادری با چنین جمعی هستند که لازمه اش نه تنها دست برداشتن از بسیاری از اصول مسلمة آئین است بلکه رفع ید از بسیاری از اصول انسانی است.

پس از حمله و هابیان حملات دیگری نیز به کربلا شده که منجر به قتل و غارت گردیده که از جمله آنها حمله داود پاشا که چهار سال به طول انجامید؛ از سال 1241 تا سال 1245 قمری و سرانجام با قطع آب و راه از کربلا موجبات صلح فراهم آمد. (2)

و دیگر حمله نجیب پاشا والی بغداد در سال 1258 بود که منجر به قتل جمع بسیار و جاری شدن خون در حرم قمر بنی هاشم علیه السلام و اباحه نوامیس مردم برای لشکریان گردید. (3)

### چرا عراق این چنین؟

ولی هر چه هست شاید بتوانیم بگوئیم در عالم، مکانی را به این

ص: 257

---

1- اقتباس از تاریخچه کربلا/ 109.

2- - اقتباس از تاریخچه کربلا/ 112.

3- - اقتباس از تاریخچه کربلا/ 113.

عظمت و قداست نمی شناسیم که این قدر مورد تجاوز و تعدی قرار گرفته باشد و پیوسته خوف و ترس و اضطراب و واهمه بر آن حاکم باشد. چه سَرّی است در این خطّه خاک و چه رازی است در این سرزمین و چه رمزی در این مملکت و کشور؟ آیا راستی اثر طبیعی کشته شدن شش معصوم در آن است؟ که اگر این گونه باشد حجاز هم چنین است؛ یا اثر طبیعی خصوص کشته شدن سیّد الشهداء علیه السّلام و یاران و عزیزانش با آن وضع دردناک است؟ و یا بازتاب آن نفرین امام حسین علیه السّلام در روز عاشورا است؟ که وقتی نور دیده اش علی بن الحسین علیه السّلام به میدان می رفت انگشت سبابه اش را به آسمان بالا برد و چنین گفت:

اللّٰهُمَّ اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز إليهم غلام اشبه النّاس خلقا و خلقا و منطقا برسولک کنا إذا اشتقنا إلی نبيک نظرنا إلی وجهه.

بارالها، گواه باش بر این مردم، همانا ظاهر شد در برابرشان جوانی که شبیه ترین مردم بود در خلقت و صورت و در اخلاق و سیرت و در نطق و گویش به رسول تو. همانا وقتی مشتاق پیامبر تو می شدیم به چهره او نظر می کردیم. سپس ادامه داد:

اللّٰهُمَّ امنعهم برکات الأرض و فرّقهم تقریقا و مزّقهم تمزیقا و اجعلهم طرائق قددا و لا ترض الولاة عنهم أبدا، فإنّهم دعونا لينصرونا ثمّ عدوا علينا یقاتلوننا.

خدایا، برکات زمین را از آنان بازدار و آنان را به سختی آواره نما و میان آنان جدائی و اختلاف افکن که هر کدام به راهی و رأیی رود و فرمانروایان و والیان را از آنان هیچ گاه خشنود مدار که ما را خواندند

که یاری کنند ولی بر ما تاختند و به جنگ با ما پرداختند. (1)

ما باشیم و ظاهر این کلام به خصوص قید «ابدا» که در جمله:

«لا ترض الولا» آمده دلالت می کند که این نفرین امام حسین علیه السلام نسبت به آنان یک نفرین مستمر و دائمی بوده و تعجب است از حاشیه ای که مرحوم شعرانی رضوان الله تعالی علیه در این جا آورده است، گوید:

دعای امام حسین علیه السلام درباره اهل کوفه مستجاب شده؛ همیشه ولات، آنان را یاغی می شمردند و آزار می کردند تا وقتی شهر بغداد ساخته شد کوفه به تدریج از میان رفت. (2)

نمی دانیم واقع مطلب چیست و موجب این همه قتل و غارت و کشتار و تعدی و اذیت و آزار در طول تاریخ در این منطقه و محدوده چه چیز بوده است؟ هرچه هست عراق منطقه عجیبی است و به خصوص کربلا- که در هر زمان و عصری به نحوی وضع ناآرامی داشته و پیوسته حوادث سخت و رویدادهای بسیار تلخی پیش آمده که هنوز هم ادامه دارد و هر روز خبر ناگوار و ناگوارتر می رسد.

راستی با آن سوز دلی که امام حسین علیه السلام در موقع میدان رفتن نور دیده اش داشته و نفرین کرده این پیامدها را پدید آورده؟ نمی دانیم.

راستی آن خون خدایی که از حلق تشنه آن عبد محض حق بر روی این خاک ریخته و انتقامش گرفته نشده این تبعات را داشته؟ نمی دانیم. حرفی

ص: 259

---

1- بحار الأنوار 43/45 \* نفس المهموم/ 160.

2- - دمع السجوم، ترجمه نفس المهموم/ 160.

می زنیم و سخنی می شنویم مگر باز چه است؟

چون خون حلق تشنه او بر زمین رسید

جوش از زمین به ذروه عرش برین رسید

نزدیک شد که خانه ایمان شود خراب

از بس شکست ها که به ارکان دین رسید

نخل بلند او چو خسان بر زمین زدند

طوفان به آسمان ز غبار زمین رسید

باد آن غبار، چون به مزار نبی رساند

گرد از مدینه بر فلک هفتمین رسید

یک باره جامه در خم گردون به نیل زد

چون این خبر به عیسی گردون نشین رسید

پر شد ز غلغه چون نوبت خروش

از انبیاء به حضرت روح الامین رسید

کرد این خیال وهم غلط کار کآن غبار

تا دامن جلال جهان آفرین رسید

هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال

او در دل است و هیچ دلی نیست بی ملال<sup>(1)</sup>

آری، ریخته شدن خونی چینی چینی تبعاتی دارد که شاید یکی از

ص: 260

جهاتی که موجب شده از توطن در کربلا نهی کنند همین جهت باشد، هرچند جهات دیگری هم دارد. حضرت صادق علیه السلام فرمود:

إذا أردت الحسين فزره وأنت حزين مكروب شعثا غبرا جائعا عطشانا وسله الحوائج وانصرف عنه ولا تتخذ وطنًا.

هرگاه اراده نمودی امام حسین علیه السلام را زیارت کنی پس زیارت نما در حالی که محزون و غمین باشی، ژولیده مو و غبارآگین باشی، گرسنه و تشنه باشی، حوائج را از او بخواه و برگرد و آن جا را وطن خودت قرار مده. (1)

چگونه راضی می شوی در جایی که خون خدا بر خاکش ریخته و خاکش آغشته به خون عزیزانش شده متوطن شوی که نه توان رعایت احترامات لازم را داری و نه از تبعات این جرم و جنایت نابخشودنی در امان می مانی.

### کربلا در عصر ظهور

در هر حال، هرچه هست منطقه عجیبی است و محدوده شگرفی و اگر کسی در انتظار است که اوضاع عراق آرام شود و آن وقت با خیال راحت و آسوده بال به زیارت بیاید؛ ظاهرا انتظار نابجایی دارد و تاریخ، آرامش و آسایش مطلق و مستمر در این سرزمین به یاد ندارد و این وضع ادامه داشته و دارد تا زمان ظهور موفور السرور آخرین فرزند معصوم قتیل

ص: 261



کربلا، حضرت ابا صالح المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف که با ظهور آن وجود مقدس و انتقام گیری اش وضع کربلا عوض می شود. دیگر در آن زمان کربلا- این کربلا- نیست؛ نجف این نجف نیست؛ کوفه این کوفه نیست؛ عراق این عراق نیست که شاهد گفتارمان چند حدیث می آوریم که از ذخایر روایات است و چه بسا نشنیده باشید.

حضرت باقر علیه السلام در حدیثی فرمود:

مهدی علیه السلام وقتی به عراق می آید به دنبال تقاضای مردم در نجف مسجدی بنا می کند که هزار در دارد و از پشت قبر امام حسین علیه السلام نهری به نجف جاری می سازد و بر آن پل ها می نهد و آسیاب ها فراهم می آورد و گویا می نگرم عجوزی ظرف گندمش را بر سرش نهاده به کربلا می آید که آن را آورد نماید. (1)

در حدیثی حضرت صادق علیه السلام فرمود:

خانه های کوفه به نهر کربلا متصل شود و با حیره پیوند گیرد تا آن جا که کسی روز جمعه با مرکب تندرو برای نماز جمعه می آید ولی نمی رسد. (2)

و در دیگر حدیثی فرمود:

آن گاه که مهدی علیه السلام قیام نماید، اصحاب امام حسین علیه السلام - از آن بهشت برزخی مخصوص خودشان - به کربلا می آیند و به محضر

ص: 262

---

1- الغیبه - طوسی / 281.

2- - الغیبه - طوسی / 280.

ابی عبد الله علیه السلام شرفیاب می شوند و هیچ کسی در آسمان و زمین باقی نماند جز این که برای زیارت و دیدار و مصافحه با ابی عبد الله علیه السلام به کربلا آید. (1)

و در روایتی چنین رسیده است:

قبل از قیام قائم علیه السلام به احترام و اکرام ابی عبد الله علیه السلام در کربلا هشتاد هزار قبه از ذهب احمر بنا گردد و قائم علیه السلام از کربلا به طرف نجف آید.

و در روایت مبسوطی که حضرت صادق علیه السلام وضع زمان ظهور فرزندش مهدی آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف را برای مفضل بن عمر توضیح می دهد، چنین می خوانیم:

در آن زمان کوفه پنجاه و چهار میل می گردد (مساحتی حدود صد کیلومتر پیدا می کند) و قصور و ساختمان های آن به کربلا می رسد و خداوند کربلا را محل امن و امان و جایگاه با مقام و منزلت قرار می دهد که جای آمد و شد فرشتگان و اهل ایمان قرار می گیرد و هر آینه کربلا شأن و مقام خاص و موقعیت و جایگاه مخصوص و منحصری پیدا می کند و آن قدر برکات در کربلا یافت می شود که اگر مؤمنی در آن جا خدا را بخواند با یک دعای او هزار برابر ملک دنیا به او عنایت شود. سپس نفس عمیقی حضرت صادق علیه السلام کشیدند و آهی از دل تفتیده در دادند و فرمودند:

ص: 263

ای مفضّل، همانا بقعه ها و نقاط مختلف زمین در مقام مفاخره برآمدند؛ کعبه و بیت الله الحرام بر بقعه کربلا فخر فروخت. خداوند به او وحی فرستاد: خاموش باش، آرام بگیر، کعبه بر کربلا مناز که همانا کربلا آن بقعه مبارکه ای است که در آن جا از شجره و درخت مقدّس صدا به گوش موسای کلیم رسیده و هر آینه کربلا آن ربوه و زمینی است که مریم در آن، جا گرفته و عیسی را آورده... و همانا کربلا بهترین بقعه ای است که عروج رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن جا بوده و هر آینه برای شیعیان ما در آن جا خیر و خوبی هایی است تا زمان ظهور قائم ما علیه السّلام. (1)

خوب است بدانیم حدیث مفصّل حضرت صادق علیه السّلام با مفصّل بن عمر جعفی را حسین بن سلیمان حلّی که از تلامذه شهید اوّل است نقل نموده و جمله آخری که آوردیم در نقل او این چنین است:

و لیکوننّ لشیعتنا فیها حیاة إلی ظهور قائمنا علیه السّلام.

همانا در کربلا برای شیعیان ما حیات است - مایه حیات و زندگی است، حیات معنوی آنان بستگی به کربلا دارد - تا زمان ظهور قائم ما علیه السّلام. (2)

و از روایتی استفاده می شود که حتّی در زمان ظهور آن وجود مقدّس هم هنوز جمعی در عراق و کوفه هستند که سر ناسازگاری با آن وجود مقدّس و خاندان رسالت علیهم السّلام دارند که حضرت باقر علیه السّلام فرمود:

ص: 264

---

1- بحار الأنوار 12/53.

2- - مختصر بصائر الدرجات/ 186.

آن زمان که او - مهدی آل محمد علیهم السلام به کوفه بیاید بیش از ده هزار نفر از بتریه (1) مسلح فراروی او قرار گیرند و بگویند: برگرد از همان جا که آمده ای. ما نیازی به بنی فاطمه و فرزندان زهرا - علیها السلام - نداریم.

حضرت همه آنان را از بین می برد و هر منافق و مرتابی را به قتل می رساند، خانه هایشان را خراب و جنگجوهایشان را می کشد. (2)

### دعا برای فرج

آری، تا آن وجود مقدس نیامده وضع همین است که گفتیم و شنیدیم و شاهد هستیم. لذا باید مقدم بر هر چیز، زیر این قبه سامیه، دعا برای ظهور آن وجود مقدس داشته باشیم و به جد و جهد و با اشک ریزان و دل سوزان فرجش را از خداوند مسئلت کنیم. دستی به شباک ضریح منور بگیریم و صورت بر آن بگذاریم و دست دیگر به آسمان بلند کنیم و عرض کنیم: بارالها، کجاست خواهان خون کشته کربلا:

این الطالب بدم المقتول کربلا. (3)

و عرضه بداریم:

أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُعَجِّلَ فَرَجَ الْمُنْتَقِمِ

ص: 265

---

1- بتریه یا ابتریه از فرق زیدیه بودند. آنان از هواخواهان علی علیه السلام بودند ولی بیعت با ابوبکر و عمر را درست دانسته و درباره عثمان خاموش بودند. آنان از اصحاب حسن بن صالح و کثیر النوا بوده و رجعت را منکر شدند و علی علیه السلام را از آن روز امام و خلیفه دانند که پس از عثمان به وی بیعت کردند. اقتباس از فرهنگ فرق اسلامی / 10.

2- - الصراط المستقیم الی مستحقّی التقدیم 254/2.

3- - مفاتیح الجنان / 535. جمله ای از دعای ندبه.

لک من أعدائک و أنجز له ما وعدته يا ذا الجلال والإكرام.

بارالها، از تو مسئلت دارم که بر محمد و آل محمد صلوات بداری و در فرج انتقام گیرنده از دشمنان خودت شتاب گیری و وعده ای را که به او داده ای تحقّق بخشی، ای صاحب جلالت و کرامت. (1)

برخاستیم و برای انجام این مهم رهسپار کنار ضریح مطهر شدیم.

حرم اطهر تو قبله گه خوبان است

تربت پاک تو آرامگه جانان است

مرکز دائره عشق و وفا مدفن توست

عاشقان را حرمت پایگه ایمان است

منبع عشق و فضیلت تویی ای مخزن فیض

چشم مردان خدا جمله بر آن ایوان است

جای هر بی سر و بی پا نبود خانه عشق

وادی کرب و بلا جای فداکاران است

گر بری دست دعا سوی خدا هست روا

تحت این قبه که جبریل امین دربان است

رحمت واسعه، کشتی نجاتی تو بلی

راکب فلک ولا را چه غم از طوفان است

ص: 266

تربتی را که شد آغشته به خون تو حسین

ذره اش داروی دردی است که بی درمان است

جگرم سوخت که آغوش نبی جای تو بود

تن پاکت ز چه بر خاک سیه، عریان است

ماه افلاک هدایت تویی ای منبع جود

بر سنان، رأس منیرت قمر تابان است

فطرس از منزلت مهد تو گشتی آزاد

جسم پاکت ز چه در زیر سم اسبان است<sup>(1)</sup>

ص: 267



منزل نهم این جا مزار حبیب محبوب و محبوب حبیب است

اشاره

ص: 269



گر محمد خود حبیب الله بود

این حبیب عشق ثار الله بود

شب شعر عاشورا 195/8

از آن زمان که به می خانه ات مقام گزیدم

دو چشم مست تو، ساقی، دوباره کرد شهیدم

چو از تو جام گرفتم، حبیب نام گرفتم

چو این مقام گرفتم، به هر چه بود رسیدم

من و مقام محبت بر آستان تو، حاشا!

تو ام حبیب گرفتی، وگرنه عبد و عبیدم

ز نور جذبۀ چشم سیاهت آمدم اینک

که تا خضاب گذارم ز خون به موی سپیدم

نه سهل آمده دستم، کلید گنج محبت

که من به مهر تو، هفتاد سال رنج کشیدم

تو مگه ای و منایم، تو مروه ای و صفایم

تو قبله ای به دعایم تو کعبه ای و تو عیدم

جرس فریاد می دارد 257 - یتیم.

ص: 270

روز پنجشنبه شد و شنیده بودم که عصر پنجشنبه و شب جمعه کربلا با تمامی شب و روزهای هفته فرق دارد. لذا قبل از ظهر قدری استراحت کردم و بعد از ظهر در معیت حاج آقا مشرف شدم. آثار شب جمعه ظاهر شده بود و گویا از زمین و آسمان زائر جوشیده و فروریخته بود. کربلا حال و هوای دیگری داشت.

عرض سلام و زیارتی نمودیم و به زاویه بالای سر مبارک رسیدیم که از زوایای بی نظیر هستی است و هستیان آرزوی حضور در این زاویه را دارند. در این میان، چشممان به مرد کامل میانسالی افتاد که دشداشه نخودی رنگ بر تن داشت و چارقد عربی اش را بر کمر بسته بود. چشمان ریز شفافش همراه چین و چروک صورتش با محاسن کم پشت کوتاهش گیرایی خاصی به چهره اش بخشیده بود. بادبزی در دست داشت که بر دو طرف آن با نخ سرخ رنگ نام سید الشهداء علیه السلام بافته شده بود.

در آن زاویه ایستاده بود و پیوسته با این بادبزن زائران را که عبور

می کردند، باد می زد و همراه با حرکت دست، زبانش هم حرکت داشت و جملاتی می گفت که دل می برد.

توانستیم بگذریم، کنارش ایستادیم. دستش که به حرکت می آمد و به هر طرف می رفت دل را با خود می برد. صدایش که بلند می شد و با آن لحن شیرین عربی بدوی «مرحبا بزوار الحسین» می گفت، دل را از جا می کند. این کیست؟ این جا کجاست؟ چه می گوید؟ چه می کند؟ صدایش بلند می شد «طوبی لمن بکی علی الحسین» خوش آمدید زائرین امام حسین علیه السلام. خوشا به حال آنان که بر حسین علیه السلام می گریند.

«أهلا وسهلا، قبل الله زیارتکم مبرورین مقبولین» خدا زیارت شما را قبول کند.

از این جملات پیوسته می گفت و گاه و بی گاه شعار صلوات در می داد:

«علی حبّ الحسین الصّلاه علی محمّد»

«من محمّد إلی محمّد الصّلاه علی محمّد»

«إستقبلوا زائر الحسین بالصلّوات علی محمّد»

صلوات برای محبّت امام حسین علیه السلام بفرستید. زائرین امام حسین علیه السلام را با صلوات استقبال کنید. به دنبال این جملات صدای صلوات خیل زائران در آن محدوده بلند می شد و دل می برد.

باز جملاتی را تکرار می کرد

«حلویون آقاتی رحمکم الله»

«رحم الله زوّار الحسین»

«مأجورین زائرین»

زائران که می گذشتند هر کدام با او عشق و حالی داشتند. زبان نبود که

می گفت، دست نبود که حرکت می کرد، همه دل بود، همه عشق بود، همه صفا بود، همه محبت بود، همه شور بود، همه حال بود.

گاه فکر می کردم راستی آنچه می بینم عربی است بدوی یا فرشته ای است از آن فرشتگان که به استقبال زائران امام حسین علیه السلام می آیند. وضع او چنین احتمالی را تقویت می کرد ولی وضع من آن را نفی می نمود که نه گوش لایق و نه دیده قابل. هرچه بود قابل توصیف نیست.

گفتارش را با شور و حالی ادامه می داد و گویا با خیل زائران شب جمعه ابی عبد الله علیه السلام نرد عشق می باخت. راستی خسته نمی شد:

«شیعه آل محمد لكم الجنة.»

«إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ.» با این جملات شعار صبر در می داد و گاهی در مقام دعا بر می آمد.

«حوائجكم مقضيّه، مرضاكم مشفيّه.» «هناك الملتقى.»

حاجت روا گردید، بیمارانتان شفا گیرند، و دیدار در بهشت باشد و گاهی تبری و تولی اش را تبلور می بخشید:

«آل امیّه لهم الدّنیّه، و شیعه آل محمد لهم الآخره.»

پستی از آن آل امیّه و آخرت بهره شیعیان آل محمد علیهم السلام.

باز دعا می کرد:

«شاف مرضاهم یا الله.»

و پیوسته ذکر صلوات می نمود:

«علی حبّ الحسین الصّلاه علی محمد، من محمد إلى محمد صلّ علی محمد.»

و آنچه بیش از همه جملاتش شوری به جمع زائران می بخشید و وضع حرم مطهر را عوض می کرد این بود که در میان هر چند جمله ای که با آن شور و حال می گفت، صدایش را به گفتن این جمله بلند می کرد:

«رحمکم الله، رحم الله من ینادی یا حسین.»

خدا شما را رحمت کند، خدا رحمت کند هرکس را که فریاد بزند «یا حسین.»

تا این جمله را می گفت، صدای زائران سه مرتبه به گفتن «یا حسین» بلند می شد و خدا می داند چه وضعی در حرم پدید می آمد. صدای «یا حسین» زائران که بلند می شد که اکثر قریب به اتفاقشان عرب بودند، گویا زلزله در حرم مطهر روی می داد و لرزه بر اندام می نشست.

نتوانستم بایستم، نشستم، گریه امانم نمی داد و اشک سیل آسا از چشمه های چشم بر جویبار صورت می ریخت. خدایا کجا هستم؟ چه می شنوم؟ چه می بینم؟ در این کنج چه گنجی است؟ بلکه این کنج خود گنج است. من خراب ویرانه نشین را چه جای نشستن در این کنج گنج. نمی دانم چه بود و چه شد آنچه می گذشت نه بر زبان می نشیند و نه خامه توان رقم زدنش را بر نامه دارد.

هرچه بود گذشت ولی حلاوت و شیرینی اش نگذشته و نمی گذرد.

قبله ما حرم توست، حسین چشم ما بر کرم توست، حسین

قبله معرفت و کعبه عشق حرم محترم توست، حسین

یاد تو روشنی محفل ما است فکر ما ذکر غم توست، حسین

کیمیایی که کند مس را زر خاک زیر قدم توست، حسین

ای شفاعت مسیحا نفسان دم عیسی ز دم توست، حسین

نار نیران و بهشت موعود شرح لا و نعم توست، حسین(1)

برخاستم که دیگران هم از آن کنج گنج بهره برند. از طرف بالا سر مبارک آمدیم که به طرف قبر حبیب برویم، دیدیم باز در آن کنج ایستاده و همان جملات را با همان هیئت و حالت تکرار می کند و نسیم رحمت با بادبزنش بر سر و روی زائران می وزد و مضاف بر آن می گوید:

«شیعه آل محمد المستضعفون، کلّ خمیس تجیئون إن شاء الله، أربعین خمیس تجیئون.»

چهل پنجشنبه و هر شب جمعه کربلا را زیارت کنید، ان شاء الله.

از فرصت به دست آمده استفاده کردیم با یکدیگر مصافحه و معانقه نمودیم، گویا سال هاست که هم را می شناسیم و انس و الفت با یکدیگر داریم که این امر هم راستی از امور شگفت عالم خلقت است.

حاج آقا از وی پرسیدند: کیستی و از کجائی؟ معلوم شد نامش محمد است و اسم پدرش حسن. محمد حسن و اهل طویرج است و چند سالی است که این افتخار را دارد؛ هر روز پنجشنبه به کربلا می آید و این چنین در مقام خدمت به زائران شب جمعه امام حسین علیه السلام بر می آید. نام ما را هم پرسید و با یکدیگر قرار یاد و دعا گذاردیم که او به یاد ما شب های جمعه در کربلا باشد و ما هم به یاد او در مشهد الرضا علیه السلام باشیم.

ص: 275

---

1- این حسین کیست؟ 43/3 سروده مهدی آصفی.

از در بالای سر مبارک بیرون رفتیم و کنار ضریح جناب حبیب ایستاده بودیم و عرض سلام داشتیم سپس در گوشه ای نشستیم و صحبت به میان آمد که چرا جناب حبیب از جمع اصحاب جدا مانده؟ گفتند:

معروف است که در موقع دفن شهدا طایفه بنی اسد از امام چهارم علیه السلام تقاضا کردند که به آنان رخصت دهد، جناب حبیب بن مظاهر را که بزرگ قبیله و عشیره آنان بود جدا دفن نمایند و از این جهت امتیازی برای او باشد و مسئلت شان به اجابت مقرون گردید و او را در این محلّ به خاک سپردند. (1)

و بر فرض کسی در این جهت تردید نماید و یا نپذیرد، ممکن است بگوئیم به خاطر اهمّیت و شخصیتی که جناب حبیب داشته، به عنوان نماد و یادمان، در این مکان برای او صورت قبری فراهم آمده باشد و هیچ مانع و محذوری هم ندارد که در این جا برای آن صحابی بزرگ عرض ادب و ارادت شود؛ چون به راستی در جمع اصحاب ابي عبد الله علیه السلام که همه آن ها در جمع همه اصحاب انبیاء و اولیاء ممتازند، جناب حبیب امتیاز خاصی دارد. آری، صحابی که اگر نباشد در عظمت مقام و بلندی جایگاه و رفعت و شأنشان مگر همان جملات شب عاشورای امام حسین علیه السلام کافی است که تا حدودی به ما بفهماند که چه مقام و جایگاهی داشته اند؛ جمعی که حجت خدا، ولیّ پروردگار، حلقوم وحی و نای قداست نسبت به آنان بگوید:

ص: 276

فَاتِي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا خَيْرًا مِنْكُمْ(1).

همانا من یارانی بهتر از شما نمی شناسم.

فَاتِي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي(2).

به درستی که من یارانی باوفاتر و خوب تر از اصحاب خودم نشان ندارم.

### جناب حبیب را بهتر بشناسیم

آری، در جمع چنین جمعی جناب حبیب خصوصیتی دارد مضاف بر این که از اصحاب رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم و خواصّ یاران امیر المؤمنین علیه السّلام بوده و در جمیع غزوات حضرت حضور داشته و عالم به علم منایا و بلایا بوده و از بعض حوادث آینده و هنگامه برخی مرگ ها با خبر بوده. مرحوم مجلسی گوید:

شیخ کشتی به سند معتبر روایت کرده است: روزی میثم تمّار که از بزرگان اصحاب امیر المؤمنین و صاحب اسرار آن جناب بود بر مجلس بنی اسد می گذشت، ناگاه حبیب بن مظاهر که از شهدای کربلاست به او رسید. ایستادند و با یکدیگر سخنان بسیار گفتند.

حبیب گفت: گویا می بینم مرد پیری که پیش سر او مو نداشته باشد و شکم فربه‌ی داشته باشد و خریزه و خرما فروشد او را بگیرند و برای محبّت اهل بیت بر دار کشند و بر دار شکمش را بدرند. غرض او میثم بود.

ص: 277

---

1- اللّٰهوف/ 151.

2- - الإرشاد/ 231.



میثم گفت: من مردی را می شناسم سرخ رو که دو گیسو داشته باشد و برای نصرت پسر پیغمبر بیرون آید و او را به قتل رسانند و سرش را در دور کوفه بگردانند. غرض او حبیب بود.

این را گفتند و از هم جدا شدند. اهل مجلس چون سخنان ایشان را شنیدند، گفتند: ما از ایشان دروغگوتر ندیده بودیم. هنوز اهل مجلس برنخاسته بودند که رشید هجری که از محرمان اسرار علی علیه السلام بود به طلب آن دو بزرگوار آمد و از اهل مجلس احوال آن ها را پرسید.

گفتند: ساعتی در این جا توقّف نموده، رفتند و چنین سخنان با هم گفتند.

رشید گفت: خدا رحمت کند میثم را، این را فراموش کرده بود بگویند که آن کس که سر او را خواهد آورد جایزه او را صد درهم از دیگران زیاده خواهند داد.

چون رشید رفت، آن جماعت گفتند: این از آن ها دروغگوتر است. بعد از اندک وقتی دیدند که میثم را بر در خانه عمرو بن حریث به دار کشیده بودند و حبیب بن مظاهر با جناب امام حسین علیه السلام شهید شد و سرش را در دروازه کوفه گردانیدند. [\(1\)](#)

آری، جناب حبیب است که از امام حسین علیه السلام سؤال می کند:

أَيُّ شَيْءٍ كُنْتُمْ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟

قال: كُنَّا أَشْبَاحَ نُورٍ نَدُورُ حَوْلَ عَرْشِ الرَّحْمَنِ فَنَعْلَمُ الْمَلَائِكَةَ

ص: 278

پیش از آفرینش آدم علیه السَّلام شما کجا بودید؟ فرمود: اشباحی نورانی بودیم که گرد عرش رحمان چرخش داشتیم و فرشتگان را تسبیح و تهلیل و تحمید می آموختیم - معلَّمان مکتب توحید ملائکه بودیم. (1)

جناب حبیب است که:

حافظ قرآن است و همه شب پس از نماز عشا به تلاوت تمام قرآن می پردازد. (2)

آری، همین آقای مدفون در این مکان است که وقتی امام حسین علیه السَّلام در یکی از منازل میان راه دوازده پرچم مهیا می کند و یازده علم را در جمع یارانش قسمت می نماید و یکی به جا می ماند هرکس تقاضای آن را می کند جواب می شنود که صاحبش خواهد آمد و همان جا برای جناب حبیب نامه می نویسد:

من الحسين بن عليّ بن أبي طالب إلى الرجل الفقيه حبيب بن مظاهر. أمّا بعد، يا حبيب، فأنت تعلم قرابتنا من رسول الله صلّى الله عليه وآله و أنت أعرف بنا من غيرك و أنت ذو شيمه و غيره فلا تبخل علينا بنفسك يجازيك جدّي رسول الله صلّى الله عليه وآله يوم القيامة.

نامه ای است از حسین بن علی بن ابی طالب برای مرد فقیه - بصیر در دین و آگاه به حقایق آئین - حبیب بن مظاهر. امّا بعد، ای حبیب،

ص: 279

---

1- علل الشرایع، باب 18، ص 23.

2- - تحفه الأحاب / 53.

همانا تو قرابت و خویشی ما را با رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانی و معرفت تو نسبت به ما از غیر خودت بیشتر است و تو صاحب صفات حمیده و ملکات پسندیده ای و صاحب غیرتی. پس جانت را از ما دریغ مدار باشد که جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله در قیامت تو را پاداش بخشد. (1)

اگر نباشد در عظمت مقام و جایگاه رفیع جناب حبیب مگر همین نامه امام حسین علیه السلام کافی است. حبیب کسی است که حجت خدا به او عنوان فقیه داده است. مقام فقاہت و بصیرت و بینش و آگاهی او مورد تصدیق حجت است و به تعبیر ساده تر جناب حبیب اجازه نامه اجتهاد و فقاہت از امام حسین علیه السلام دارد. این بعد علمی این آقا.

اما بعد معرفتی اش: أنت أعرف بنا من غیرک، همانا معرفت تو به ما بیش از دگران است که ظاهر این جمله این است که معرفت جناب حبیب نسبت به خاندان رسالت علیهم السلام از همه آنان که در آن روزگار بودند بیشتر باشد؛ چون کلمه «من غیرک» همه را فرا می گیرد مگر کسی تخصیصا یا تخصّصا خارج باشد - این جمله را ارباب درایت با درایت بخوانند.

و اما بعد کمالات نفسانی و صفات انسانی او: «أنت ذو شیمه و غیره»

جناب حبیب کسی است که سیّد الشهداء علیه السلام او را صاحب غیرت، صاحب حمیت، صاحب کمالات نفسانی و سرشت انسانی می شمرد.

آری، این حبیب، محبوب کسی است که محبوب حبیب، آن خداوندگار علم و معرفت و ادب، ادب و معرفت و علم او را تصدیق دارد.

من و امثال چه بگوئیم نسبت به چنین شخصیّتی که امام حسین علیه السلام او را

ص: 280

آن سان ستوده است. حبیب است که باید در حق او گفت:

در بیشه مردان خدا، شیر، حبیب است

سر حلقه مردان جوان، پیر، حبیب است

آن مظهر ایمان و شرف ابن مظاهر

وان غیرت خون، صاحب شمشیر، حبیب است

در معرکه عشق عدو بند و ستم سوز

بازوی قضا، قدرت تقدیر، حبیب است

در همهغه سرخ زمان، هم نفس خون

در کعبه دل نغمه تکبیر، حبیب است

هم جوش عطش، همدم خون، هم نفس عشق

محبوب خدا، دشمن تزویر، حبیب است(1)

بی جهت نیست که روز عاشورا سید الشهداء علیه السلام طرف چپ لشکرش را به جناب حبیب می سپرد(2) و چون به خاک می افتد آثار شکست و انکسار در سیمای حضرتش آشکار می شود و در حقش می گوید: خوشا به حالت ای حبیب، به خدا سوگند همانا انسان با فضیلتی بودی که ختم قرآن در شب می نمودی(3) و در رکعتی ختم قرآن داشتی و سپس بر او می گرید و سایر یاران هم گریه می کنند(4) و با این جمله خود را تسلیت می بخشد:

ص: 281

---

1- شب شعر عاشورا 210/8.

2- - الإرشاد/ 233.

3- - معالی السبطين 231/1.

4- - اسرار الشهاده/ 282.

کشته شدن خودم و بزرگان یارانم را به حساب حق می گذارم.(1)

### حال و هوای کنار قبر حبیب

عصر پنجشنبه و نزدیک غروب شب جمعه و کربلا و حرم امام حسین علیه السلام و کنار قبر حبیب، دیگر به از این چه می شود؟ راستی که نه تنها «فما أحلى أسمائکم» از آن خود آن هاست که اسماء اصحاب و شیعیان، یاران و دوستان آنان هم خیلی شیرین است. نمی دانم نام حبیب چه حلاوتی دارد، چقدر شیرین است به خصوص گاه و بی گاه که زائران بدوی و عبوزان بیابانی با آن سادگی بادیه ای گویا او را مشاهده می کنند و حبیب حبیب می گویند.

گفتم: آقا، هیچ فکر نمی کردم جناب حبیب بن مظاهر صاحب چنین مقامات و کمالاتی باشد. ای کاش، زودتر از این باخبر می شدم که بهتر و بیشتر عرض ادب می کردم. گفتند: هنوز هم فرصت باقی است، سعی کنید لااقل روزی یک مرتبه با توجه به زیارتش بیائید و عرض سلامی به حضورش داشته باشید و قرآن و صلواتی هدیه روح پاکش بدارید که جناب حبیب خیلی کارگشایی دارد. هنوز هم آن عنوان و اعتبارش در پیشگاه سیّد الشهداء علیه السلام باقی است بلکه چه بسا برتر و بالاتر. لذا باید از مسیر این حبیب به آن محبوب راهی پیدا کرد.

ص:282

چون حبیب عشق بازان در رسید

باده از جام شهادت سرکشید

گفت من از بهر این می زنده ام

گر ننوشم باده کی پاینده ام

در منایش بست چون احرام را

زنده کرد از خون خود اسلام را

آن محاسن کرد چون با خون خضاب

آمد از معشوق بر وی این خطاب

ای حبیب ما تو هم چون ما شدی

تن رها کردی ز تن تنها شدی

چون شدی بر درد بی درمان طیب

آمدی بر اوج افلاک ای حبیب

کرده ای آغشته با خون خاک را

پس نگر اسرار این افلاک را

ما تو را الگوی یاران می کنیم

اسوه این می پرستان می کنیم

عاشق اندر خاک و خون عاشق تری

ای حبیب بن مظاهر مظهري

گر محمد خود حبیب الله بود

این حبیب عشق ثار الله بود(1)

آری این حبیب، این آقا حالا هم خیلی نزد امام حسین علیه السلام عزّت و آبرو دارد و خیلی کار از او برمی آید.

### جایگاه جناب حبیب در عالم برزخ

مرحوم محدّث نوری چنین آورده است:

عالم جلیل شیخ جعفر تستری - شوشتری - برای من نقل کرد:

وقتی من از تحصیل علوم دینیّه در نجف فارغ شدم و هنگام نشر و تبلیغ در رساندن آن به مردم فرارسید، به وطن خودم شوشتر برگشتم ولی چون توان اظهار مطالب و مصائب نداشتم تفسیر صافی و روضه الشهداء را با خودم می بردم و روی منبر از آن دو کتاب می خواندم تا یک سال بر این منوال گذشت و ماه محرم نزدیک شد.

شبى با خود گفتم تا کی از روی کتاب بخوانم. پیوسته در این فکر بودم که چگونه بدون مراجعه کتاب بتوانم از حفظ صحبت کنم، موعظه و مرثیه داشته باشم تا آن که مأیوس شدم و خوابم برد. در عالم رؤیا دیدم گویا در کربلا هستم و ایّامی است که هیئت ها و مواکب حسینی هستند و خیمه ها نصب شده و در مقابل، هم لشکر دشمن آن گونه که در روایات آمده.

ص: 284

داخل خیمه آقای خلاق، حضرت ابی عبد الله علیه السلام شدم، سلام کردم، مرا نزدیک خود خواندند و مورد لطف و محبت قرار دادند و به جناب حبیب بن مظاهر فرمودند: فلانی - در حالی که به من اشاره نمودند - مهمان ما است، اما آب که در نزد ما چیزی یافت نمی شود ولی آرد و روغن به هم می رسد. بر خیز و برای او با آن دو، غذایی تهیه کن و نزد او بیاور.

جناب حبیب برخاست و طعامی فراهم آورد و با قاشقی نزد من گزارد.

من چند لقمه از آن طعامی که جناب حبیب به امر جهان مطاع سید الشهداء علیه السلام فراهم آورده بود تناول نمودم و از خواب بیدار شدم در حالی که به لطایف و دقایقی در مصائب رهنمون شده بودم و ظرائف و نکاتی را در آثار رسیده از حضرات معصومین علیهم السلام می دانستم که کسی بر من سبقت نگرفته بود و پیوسته در حال فزونی و زیادی بود تا ماه مبارک رمضان فرا رسید و در مقام وعظ و بیان به غایت مطلوب و نهایت مقصود رسیده بودم. (1)

آری، از این حبیب فعلا هم این کارها ساخته است. لذا خوب است ما هم در این زمان و مکان رحمت همین مسئلت را داشته باشیم.

اللّٰهُمَّ نَوِّرْ قُلُوبَنَا بنور معرفتک و معرفه اولیائک.

### مقام اصحاب امام حسین علیه السلام

اصحاب ابی عبد الله علیه السلام و یاران آن وجود مقدس چنین عناصری

ص: 285



بوده اند و این چنین شخصیت هایی که به راستی در هستی ممتازند و در وجود، منحصر به فرد هستند که در حَقّشان گفته شده:

بأبی أُنتم و أمّی، کهلکم خیر الکهل و شبابکم خیر الشّباب و نساؤکم خیر النساء. (1)

پدر و مادرمان به فدای شما، بزرگسالان و پیرانتان بهترین پیران و بزرگسالان، جوانانتان برترین جوانان، زنانتان خوب ترین زنان.

و بر این اساس بسیار جفاست که کسی در مقام برآید و غیر اینان را - هرکه باشد و هرچه باشد - به اینان تشبیه کند و یا مساوی بداند و یا برتر بشمارد.

در مدّت اقامت در کربلا مضاف بر این که از خورشید تابناک برج امامت و شمس اشراق آسمان ولایت بهره می بریم و کسب فیض و نور می نمائیم و همچنین از قمر منیر و ماه دل پذیر آن عبّاس بن امیر المؤمنین علیهما السّلام بهره مند می شویم، باید از عرض ادب و استمداد از ارواح عالیه و نفوس زاکیه اصحاب حضرتش که به منزله ستارگان این فلک رفعت و فلک نجاتند غفلت نورزیم که به راستی همه آنان صغیر و کبیر، سیاه و سفید، حرّ و عبد، غلام و کنیزشان کارگشایند و ما که چه بسا خود لیاقت و قابلیت نداریم از آن خورشید، بی واسطه کسب فیض و نور کنیم با وساطت این کواکب ساطعه و میانجی گری این نجوم زاهره خود را به نوا و نوالی برسانیم.

ص: 286

برویم در کنار شباک شهدا که نشانه و یادبود آن پاکان است بایستیم و پس از عرض سلام از آنان بخواهیم که از آقا و مولاشان بخواهند به ما هم عنایتی کند، گوشه چشم مرحمتی بنماید، نراند و روبرو نگرداند، بل بخواند و از خود بداند و افسر غلامی و تاج کنیزی بر تارک ما هم بگذارد که اگر چنین شد و راستی غلامحسین شدیم و کنیز ابی عبد الله علیه السلام گشتیم، دیگر حاضر نیستیم این غلامی و کنیزی را با سلطانی و شاهی، با کسرائی و قیصری، با هیچ مقام و مرتبتی معاوضه نمائیم.

آری، بایستیم در برابر شباک جمعی که حق بس بزرگی بر همه ما دارند و بسیاری از آنچه داریم حاصل پایداری و از خود گذشتگی آن ها است؛ عذر تقصیر بیاوریم و بر مصائبشان بگرییم و بخواهیم که توفیق قدرشناسی پیدا کنیم:

السَّابِقُونَ إِلَى الْمَكَارِمِ وَالْعَلَى وَالْحَائِزُونَ غَدَا حِيَاضِ الْكُوْثَرِ

لَوْ لَا صَوَارِمُهُمْ وَوَقَعَ نِبَالُهُمْ لَمْ يَسْمَعْ الْأَذَانَ صَوْتُ مَكْبَرٍ (1)

آنان که به همه بزرگواری ها و بلندی ها پیشی گرفتند - در این سرا - و فردا کنار کوثر را به خود اختصاص می دهند.

اگر نبود شمشیرها و جای تیرهای آنان، صدای تکبیر مکتبری به گوش کسی نمی رسید - و از اسلام چیزی نمی ماند.

بنشینیم و سلام و صلوات و زیارت و قرآن و نماز تقدیم ارواح پاکشان بنمائیم به خصوص به روان حبیب، مسلم بن عوسجه، بریر و زهیر؛

ص: 287

آنان که در آخرین ساعات روز عاشورا سید الشهداء علیه السلام از آنان نام برده و آنان را صدا زده است.

### امام حسین علیه السلام و استغاثه از اصحاب

جعل ينظر يمينا و شمالا فلم ير أحدا من أنصاره إلا من صافح التراب جبينه و من قطع الحمام أنينه، فنادی: یا مسلم بن عقیل و یا هانی بن عروه و یا حبیب بن مظاهر و یا زهیر بن القین و یا یزید بن مظاهر و یا فلان و یا فلان، یا أبطال الصّفا و یا فرسان الهیجاء مالی أنادیکم فلا تجیبون.

به راست و چپ پیوسته نگاه می کرد و از انصار و یارانش کسی را نمی دید جز این که همگی هم آغوش خاک گشته و مرگ رشته زندگی اش را گسیخته، سپس ندا در داد - یکایک اصحابش را صدا زد - همان شجاعان صفاپیشه و دلاوران شجاعت بیشه، چه شده شما را می خوانم جواب نمی دهید؟ (1)

گوش دل به درودیوار حرم مطهر و حایر شریف بسپاریم و شاهباز تیزپرواز قلب را در این فضا به طیران و پرواز بداریم و چه بسا همین حال هم آن صدا به گوش ما برسد و ما هم جملات بعد را که با صدای بلندتری فرموده بشنویم و در مقام اجابت برآئیم:

ثم نادی برفیع صوته: هل من ناصر ینصرنی و هل من معین

ص: 288

خدا به احترام اصحاب ابی عبد الله علیه السلام به خصوص به وجاهت این حبیب محبوب، همه ما را موفق به نصرت و یاری سید الشهداء علیه السلام بدارد و بتوانیم به هر نحو که برایمان میسر و ممکن است در مقام نصرت آن حضرت برآییم.

### محل دفن اصحاب

گفتم: دوست داشتم حالا که صحبت اصحاب و یاران امام حسین علیه السلام به میان آمد اگر ممکن است تا حدودی از مواضع قبر و تربت های پاک و مزارهای تابناک آنان مطلع شوم.

گفتند: جمله ای از مرحوم مفید رضوان الله تعالی علیه که از قدمای علمای ما است و متولد 337 و متوفای 413 هجری است نقل شده که تا حدودی راه گشا است و سخنی از صاحب بغیة النبلاء از متأخرین که آن هم برای توضیح مطلب مفید و سودمند است.

مرحوم مفید پس از ذکر نام هفده نفر از شهدای بنی هاشم در کربلا گوید:

اینان هفده نفر از بنی هاشم هستند که برادران و برادرزادگان و بنی اعمام - و فرزندان - امام حسین علیهم السلام هستند و همه آنان در قسمت پائین پای حضرت مدفون هستند در حفره و گودالی که مخصوص آنان حفر شد، به جز عباس بن علی علیهما السلام که در محلّ

ص: 289

کشته شدنش کنار بندی که در مسیر غاصریّه بود به خاک سپرده شد و قبر شریفش در آن جا ظاهر و آشکار، ولی برای بقیّه بنی هاشم قبر آشکاری نیست بلکه زائر، آنان را کنار قبر امام حسین علیه السّلام زیارت می کند و به قسمت پائین پای مبارک اشاره می نماید و گفته می شود که علی بن الحسین - علی اکبر - علیه السّلام از همه آنان به امام حسین علیه السّلام نزدیک تر است.

و اما اصحاب حضرتش - به غیر از بنی هاشم - که رحمت خدا بر آنان باد، آنان در اطراف حضرت به خاک سپرده شده اند و ما به تحقیق و تفصیل از مواضع قبور یکایک آنان با خبر نیستیم جز این که شک نداریم حائر شریف، محیط به همه آن هاست. رضایت خدا از آن آنان باد و جنّات نعیم سرایشان. (1)

صاحب بغیة النبلاء بعد از آن که جوشش غیرت زنان بنی اسد و تحریک عواطف همسرانشان را برای دفن اجساد مطهر بازگو می کند، گوید:

بنی اسد به حفر سه حفره پرداختند؛ برای امام حسین علیه السّلام و برای علی اکبر و یکی برای شهدای بنی هاشم. و حفره ای هم برای بقیّه شهداء از اصحاب و انصار سیّد الشهداء علیه السّلام... و برای هر کدام از آن حفره ها به آنچه معهود در آن زمان ها بود، علامت و نشانه ای نهادند... و در تعمیرات و اصلاحاتی که اخیرا انجام شد و خود من شاهد بودم به سرداب و محل حفره شهداء احاطه یافتیم که بدون فاصله در

ص: 290

طرف شرقی ضریح مبارک بود (قسمت پائین پای مبارک) و سقف آن حفره به طول 6 متر و عرض دو متر به سبک رومی بود و بر این اساس حفره بنی هاشم داخل شباک منسوب به علی بن الحسین علیه السلام است در فاصله قبور شهداء و قبر مطهر سید الشهداء علیه السلام. (1)

از این مطالب تشکر نمودم و چون صدای اذان بلند شد، آماده خواندن نماز شدیم.

ص: 291







اینک این گودال عرش کبریا است

نام گودال و بلندا تا خداست

برکه خون است و اقیانوس عشق

چشمه سار جوشش ناموس عشق

خاک گفتن این مکان را نارواست

این شفق آئینه خون خداست

این چکاد حشمت و آزادگی است

قله نستوه هر دلدادگی است

برج بیداری است این گودال نیست

جز به خون عشق مالا مال نیست

شب شعر عاشورا 138/2

موسوی گرمارودی

ص: 294

تا کسی شب جمعه کربلا را درک نکرده باشد، چه بسا آن گونه که باید و شاید نتواند آنچه را که می گوئیم درک کند.

مقدمات اذان شروع شد. حاج آقا فرمودند: سعی کرده ام هر شب جمعه که کربلا هستم، مقارن مغرب در حرم محترم و حائر شریف و تحت قبه سامیه سید الشهداء علیه السلام باشم؛ چون خاطرات بسیار خوشی از این لحظات دارم که بعدا برای شما نقل می کنم. شما هم این موقعیت را مغتنم بشمارید که معلوم نیست دیگر چنین توفیقی رفیق گردد و چنین موقعیتی نصیب شود، مضاف بر این که از هر فرصتی باید حسن استفاده را نمود. از یکدیگر جدا شدیم و قرار دیدار برای دو ساعت دیگر گذاشتیم.

پس از تشرف و زیارت، خدا می داند چه لحظاتی بر من گذشت؛ لحظاتی که تا به حال در عمرم ندیده بودم و فکر هم نمی کنم دیگر ببینم.

مکرر از حاج آقا می شنیدم که از شب جمعه کربلا به عظمت یاد می کردند و می گفتند: خدا کند شب جمعه کربلا را درک کنی. در عین حال فکر

می کردم شاید مطلب در این حدّی هم که می گویند نباشد. آخر من مکرّر شب های جمعه، افتخار حضور در حرم حضرت رضا علیه السلام را داشته ام؛ حتّی شب جمعه مدینه منوره و مکه مکرمه را درک کرده ام. فکر می کردم مگر شب جمعه کربلا از شب جمعه مشهد و مدینه و مکه مهم تر است؟ ولی امشب فهمیدم که آنچه می گفتند کاملاً صحیح بوده و مطلب بالاتر از آن است که شنیده بودم. تنها آرزوی من این است که شب جمعه دیگری را در کربلا با معرفت بیشتری درک نمایم.

پس از زیارت، به محل قرار - یعنی رواق سید ابراهیم مجاب - رفتم و حاج آقا از حال من فهمیدند که حالم منقلب است، فرمودند: من هم، نخست، مانند شما بودم. از بزرگ مردی که راستی شیفته کربلا و شیدای سید الشهداء علیه السلام بود و چند سالی است در جوار آن حضرت آرمیده است، مطالبی را راجع به شب جمعه کربلا می شنیدم و ایشان می گفتند من وقتی برای زیارت به عراق می رفتم هر کجا بودم شب جمعه کربلا می آمدم.

حتّی در سفری شب جمعه ای مصادف با شهادت حضرت جواد الائمه علیه السلام بود، همراهان کاظمین مانند من کربلا آمدم و می گفتم خود آن آقا هم امشب کربلاست.

آری، من هم گاهی مانند شما فکر می کردم؛ شاید ایشان مبالغه می کند و بعد هم که بیش و کم روایات را دیدم دچار شگفتی شدم و آن حرف ها و سخن ها و آن احادیث و روایات برایم وجدانی و عیانی نشد تا نخستین شب جمعه ای که کربلا را درک نمودم در حالی که چندین سال می گذرد ولی هنوز شهد و شیرینی آن در کام دلم باقی است. خوب به یاد دارم در نخستین سفرم به واسطه موانعی که بود توفیق زیارت شب جمعه نصیبم

نشد ولی در دومین سفر که شب جمعه در کربلا بودم و نزدیک مغرب به حرم محترم آمدم در قسمت پایین پای مبارک ایستاده بودم که صدای اذان بلند شد؛ احساس می کردم گویا همه ذرات حرم مطهر اذان می گویند، تنها صدای مؤذن نیست.

دو حالت برایم پدید آمد: یکی حالت شور و شوق از این که از دنیا نرفتم و شب جمعه کربلا را درک نمودم. راستی شب جمعه است و من کربلا هستم. این جا حرم ابی عبد الله است؟ مکرر می گفتم: اَلآن طاب لی الموت، حالا که شب جمعه کربلا را درک کردم، مرگ برای من گواراست.

و حالت دیگر که دیگر وصف کردنی نیست؛ نه زبان توان دارد و نه قلم، نه اندیشه می تواند همراهی کند نه خیال، آن عظمت، آن بزرگی، آن جلالت، آن نور، آن دلبری، آن دلربایی، آن حالت، آن جاذبه، آن تجلّی و آن و آن و آن، آنی که خواجه شیراز سروده:

بندۀ طلعت آن باش که آنی دارد. (1)

و یا آنچه در دیگر غزلی آورده:

جان بی جمال جانان میل جهان ندارد

آن کس که این ندارد حقّا که جان - آن - ندارد

ذوقی چنان ندارد بی دوست زندگانی

بی دوست زندگانی ذوقی چنان ندارد

ص: 297

کس در جهان ندارد یک بنده همچو حافظ

زیرا که چون تو شاهی کس در جهان ندارد(1)

در یکی دیگر از سفرهای بعدی هم باز در شب جمعه ای نظیر آن وضع پیش آمد. هنگام مغرب در حرم مطهر چه وضعی بود گویا جز اشک چشم و دعا برای فرج هیچ چیز نبود. همین که صدای اذان بلند شد گویا همه حرم اذان می گفت. به یاد شب جمعه اول چند سال قبل افتادم. هرچه بود جذبه ای بود. شروع کردم به خواندن زیارت آل یس به این عنوان که چه بسا آن وجود مقدس الآن در این مکان مکرم شرف حضور دارد و سلام ها و خطاب ها، خطاب و سلام حضوری است. چه وضعی بود؟ چه حالی بود؟ چه توجهی بود؟ نمی دانم هرچه بود هنوز پس از گذشت چند سال شهد و شیرینی اش در کام دلم باقی است و آرزوی تکرارش که چه شود که باز هم و باز هم.

یاد باد آنک سر کوی توام منزل بود

دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود

در دلم بود که بی دوست نباشم هرگز

چه توان کرد که سعی من و دل باطل بود(2)

آری، باید دل را به یاد آن جلوات تجلی بخشید و سینه را با ذکر آن جذبات سینا کرد و شعله طور را از آن منار نور در شب جمعه دید و به

ص: 298

---

1- دیوان حافظ، از غزل 144.

2- - دیوان حافظ، از غزل 189.

تَأْوِيلَ وَ الطُّورِ وَ كِتَابٍ مَسَّ طُورٍ فِي رَقٍّ مَنَشُورٍ وَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ رسید که در حدیثی از حضرت صادق علیه السلام به آنچه در شب جمعه آخرین غیبت و شب جمعه ای که ظهور موفور السوروش در فردای آن واقع می شود تفسیر شده است. (1)

یاد باد آنک نهانت نظری با ما بود

رقم مهر تو از چهره ما پیدا بود

یاد باد آنک صبحی زده در مجلس انس

جز من و یار نبودیم و خدا با ما بود

یاد باد آنک رخت شمع طرب می افروخت

زین دل سوخته پروانه ناپروا بود (2)

الآن هم که برای شما می گویم، خاطره آن شب جمعه در نظرم مجسم می شود و نمی توانم به تقریر مطلب بپردازم. در آن حال و هوا ناگهان به این حقیقت توجه پیدا کردم که چه بسا الآن در این ضریح مبارک که من در قسمت پائین پای آن ایستاده ام، سه بدن بی سر قرار گرفته باشد؛ پیکر پاک سید الشهداء، حسین سر جدا سلام الله علیه و بدن بی سر جوان برومند و میوه دلش، علی بن الحسین، آقا علی اکبر که پائین پای باباست و چه بسا حلقوم بریده به رسم ادب بوسه بر پای پدر می زند. اما سومین پیکر، پیکر کوچک و جثه بسته در قماط شیرخواره ابی عبد الله علیه السلام که چه

ص: 299

---

1- دلائل الإمامه / 256 \* المحجّه فیما نزل من القرآن فی الحجّه - ذیل سورة طور -

2- دیوان حافظ، از غزل 188.

بسا روی سینه مبارکش قرار داشته باشد که دیگر توجه به این مطلب و ترسیم و تصویر این واقعه وضعی به وجود آورد که احساس می کردم گویا روحم می خواهد از کالبدم بیرون برود.

آری، هر کداممان به مقدار لیاقت و قابلیت و در محدوده ظرف وجودی محدود و در حد معرفت و شناخت بسیار کم، چیزی از شب جمعه کربلا متوجه می شویم که مسلماً هرچه سطح معرفت بالاتر، دل و دیده و گوش پاک تر، چه بسا حضور فرشتگان خاص را، حضور انبیاء و اولیاء را، حضور حضرات معصومین علیهم السلام را، حضور آن عنقای قاف قدم را، حضور آن همایون همای پرده نشین را، حضور آن حاضران بزم حضور و شاهدان جشن شهود را درک کند بل که چه بسا حضور آن جلوه خاص حق متعال را هم احساس نماید. که چه بسا این امر خاص صاحب مقام حجّیت و وعاء اراده و مشیت و تکیه گزین اورنگ ولایت مطلقه کامله شامله ربوبیت باشد. وقتی او شب جمعه کربلا می آید آن تجلیات خاص و آن جلوات مخصوص را مشاهده می کند و گاه و بیگاه ممکن است جمعی با چشم برزخی و یا در عالم مکاشفه و رؤیا به دیدار بعضی از زائران ملکوتی شب های جمعه سیّد الشهداء علیه السلام نایل آیند چونان حسین بن ابی حمزه که آوردیم و چونان اعمش که ان شاء الله در آخر جلد سوم کتاب می آوریم.

شب های جمعه، کربلا خبرهاست، رفت و آمدهاست، صعود و نزول هاست، بخشش و جایزه هاست، هدایا و عطایاست، جایی که در آن جا نظر رحمت خاص خدا و حضور اولیاء خدا و مجمع حجّت های خداست.

آری، این است شب جمعه کربلا و بر این اساس اهتمام سلف صالح ما

و سیره مستمرّه دوستان و شیعیان خاندان رسالت علیهم السّلام به زیارت شب جمعه ابی عبد الله علیه السّلام بدون دلیل نبوده و نیست.

### مرقد ابراهیم مجاب نخستین ساکن کربلا

گفتم: دوست داشتم بدانم این جا که نشسته ایم و ضریح کوچک سید ابراهیم مجاب در آن است و بسیاری از مردم به خصوص اهالی عراق به زیارت می آیند چه تاریخی دارد؟

گفتند: قبلا اشاره ای داشتیم که نخستین کسی که از بنی هاشم در این خطّه و سامان مسکن گرفت، جناب ابراهیم مجاب بود که در سال 247 بعد از کشته شدن متوکل به کربلا آمد و ساکن کربلا شد. پدرش محمد عابد است که فرزند موسی بن جعفر علیه السّلام بوده و به خاطر کثرت عبادت ملقب به عابد شده است و جهت این که صاحب این قبر ملقب به مجاب شده این است که گفته اند وقتی به جدّش سید الشهداء علیه السّلام عرض سلام نمود از قبر شریف جواب شنید لذا مجاب خوانده شد، یعنی ابراهیمی که جواب سلامش داده شده است و ظاهرا قبر این بزرگوار، نخست، در صحن شریف واقع بوده ولی پس از توسعه حرم مطهر در زمان شاه طهماسب قبر او داخل رواق گردید. (1)

### آن جا قتلگاه است

گفتم: آخر این رواق، وقتی می خواهیم به طرف رواق پیش روی مبارک

ص: 301



برویم در کوچکی است که زائران در آن جا تردد می نمایند آن جا کجاست؟

گفتند: آن جا، مکانی است که ارباب معرفت، تاب نزدیک شدن به آن را ندارند؛ آن جا قتلگاه سید الشهداء علیه السلام است، جایی است که آن مصیبت عظمی در آن جا اتفاق افتاده. همان جایی است که خون حلق تشنه آن ماء معین ولایت بر خاک ریخته و با خاک آمیخته است.

افتاد چون گذار اسیران به قتلگاه\* شد گریه تا به ماهی و شد ناله تا به ماه

هم غرقه گشت پیکر ماهی ز سیل اشک\* هم تیره گشت آینه مه ز دود آه

جمعی گشاده روی در افغان یا اباه\* قومی پریش موی به فریاد یا اخاه

از گریه گشت دیده کز رویان سفید\* از مویه گشت چهره قدوسیان سیاه

آمد ز خیمه دختر میر عرب برون\* ناگاه اوفتاد بر آن پیکرش نگاه

بر خاک تکیه کرد تنی دید ناتوان\* کورا به دوش ختم رسول بود تکیه گاه

پس با تن شریف برادر خطاب کرد

وز آه آتشین دل عالم کباب کرد

گفت ای به خون تپیده مکرم برادرم\* کافتاده ای به روی زمین در برابرم

آیا تو آن حسین منی کز شرف نمود\* بر دوش خود سوار تو را جدّ اطهرم؟

گر من کفن نکردم و نسپردمت به خاک\* معذوردار از آن که به سر نیست معجرم

بر خاک می نشینی و می بینمت به چشم\* ای خاک بر سرم که من از خاک کمترم(1)

ص: 302

پرسیدم: اگر قتلگاه آن جاست، پس چرا قبر شریف در نقطه ای دیگر است؟

### فاصله قبر مطهر و قتلگاه

فرمودند: آنگونه که از بعض نقل ها استفاده می شود و جمعی از بزرگان گفته اند این محلّی که امروز قبر شریف قرار دارد جائی است که:

یکتا گهری ز صدر زین افتاده آویزه عرش بر زمین افتاده

افسوس که در واقعه کرب و بلا از خاتم انبیاء نگین افتاده

همان جاست که:

فلما خلی سرج الفرس من هیکل الوحی و التّنزیل و هوی علی الأرض عرش الملک الجلیل جعل یقاتل و هو راجل قتالا أقعد الفوارس و أرعد الفرائص و أذهل عقول فرسان العرب و أطار عن الرّءوس الألباب و اللبب. (1)

آن جا که آن وجود مقدّس بر اثر اصابت نیزه از اسب روی زمین افتاده محلّ قبر شریفش می باشد ولی بعد از آن با این که توان ایستادن و جنگیدن نداشت مع ذلک همین که احساس نمود دشمن به طرف خیمه ها می رود، افتان و خیزان این فاصله را طی نمود تا مانع حمله آن فرومایگان به خیام طاهرات شود و به این نقطه قتلگاه که رسید، دیگر افتادنی اتّفاق

ص: 303

افتاد که برخاستن به دنبال نداشت لذا این محلّ قتلگاه است و آن جا مرقد شریف و قبر مطهر است.(1)

با شنیدن این کلمات، حالم دگرگون شد و لحظاتی هر دو آرام آرام گریه می کردیم.

### توصیف قتلگاه

سپس گفتند: این در کوچکی که مشاهده می کنید به راهرو باریکی منتهی می شود و آن راهرو به فضای کوچکی می رسد که در آن جا شباک نقره ای نصب است که برای آخرین دفعه که مشرف شدم تازه آن را نصب کرده بودند. در قسمت بالا این آیات شریفه آخر سورة فجر به چشم می خورد:

يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّاتِي

آیاتی که به آن وجود مقدس تفسیر شده.(2)

آری، صاحب نفس مطمئنه که خدا او را در دل های ارباب ولا و بندگان خاص خود جا داده، حسین است حسین.

در قسمت بعد: «یا حسین یا مظلوم، یا شهید یا باب الله» دیده می شد و در بالای آن سه خط از اشعار قصیده عینیه ابن ابی الحدید نمایان بود.

و لقد بکیت لقتل آل محمد بالطّف حتّی کلّ عضو مدمع

ص: 304

---

1- اقتباس از تاریخچه کربلا/ 142.

2- - تأویل الآیات 796/2.

تَاللّٰه لَا اُنْسِي الْحُسَيْنَ وَ شَلَوَه تَحْتَ السَّنَابِكِ بِالْعَرَاءِ مَوْزَعٍ

تَطَأُ السَّنَابِكِ صَدْرَهُ وَ جَبِينَهُ وَ الْأَرْضَ تَرْجِفُ خَيْفَهُ وَ تَضَعُضَعُ (1)

اشعاری که کاملاً با آن مکان مکرم مناسب است. این مرد معتزلی گوید:

سوگند، هر آینه بر کشته شدگان از اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کربلا می‌گیرم تا آن جا که همه اعضايم اشک می‌ریزد.

به خدا قسم، از حسین - علیه السلام - و پیکر او در زیر سم های اسبان که در این بیابان متفرق و جدا شده اند، فراموش نمی‌کنم.

سم های اسب ها سینه و پیشانی او را زیر پا می‌گرفت و زمین از بیم به لرزه می‌آمد و فرو می‌ریخت.

و در قسمت پائین آن نوشته شده: «وا محمداه و اعلیاه و فاطمته و احسیناه و شهیداه».

آنچه نوشته شده کاملاً مناسبت با آن جایگاه و مقام دارد.

### نقش دو کبوتر

ولی آنچه بیش از همه از جهت عاطفی حایز اهمیت است تمثال کبوترانی است که گویا از سابق بر بالای این شباک باقی مانده و بی اختیار آدمی را به یاد آن مرغان هوایی می‌افکند که پروبالشان را در این جا به خون امام حسین علیه السلام آغشته نمودند و در اطراف و اکناف طیران کردند و

ص: 305

پیام بران شهادت سید الشهداء علیه السلام بودند که مرحوم طریحی چنین نقل نموده:

از طریق اهل بیت علیهم السلام چنین روایت شده که وقتی امام حسین علیه السلام در کربلا شهید شد و خون پاکش بر زمین جاری گشت، پرنده ای سفید آمد و بال و پر خود را به خون حضرتش آغشته نمود و در حالی که خون از آن می ریخت پرواز نمود. چشمش به پرندگانی افتاد که در سایه ها بر شاخسارها نشسته اند و با یکدیگر سخن از آب و دانه می گویند. به آنان گفت: شما سرگرم ملاحی و مناهی دنیا هستید در حالی که حسین علیه السلام در کربلا در این هوای گرم روی خاک داغ تشنه کشته شده و خونسش بر زمین ریخته.

آن مرغان که این خبر را شنیدند، همه به طرف کربلا آمدند؛ دیدند پیکر آقا امام حسین علیه السلام بدون سر، بی غسل و بی کفن روی خاک افتاده و خار و خاشاک آن بدن خرد شده از سم ستوران را پوشانده و وحوش صحرا به زیارت آن بدن آمده و جثیان به نوحه سرایی اش پرداخته اند. خاک تیره از نورش منور و فضا از ضیانش روشن.

پرندگان که چنین دیدند صیحه زدند و با صدای بلند گریستند و فریاد غم از دل کشیدند و خود را در خون آن حضرت افکندند و هر کدام به طرفی پر کشیدند که خبر شهادت آن وجود مقدس را به اهل آن ناحیه برسانند.<sup>(1)</sup>

آری، بیش از هر چیز تمثال این پرندگان بر بالای قتلگاه، جان سوز و

ص: 306

حزن آفرین است. در قتلگاه بی اختیار این بند از چکامهٔ مرحوم محتشم کاشانی تداعی می کند:

بر حربگاه چون ره آن کاروان فتاد \* شور و نشور واهمه را در گمان فتاد

هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند \* هم گریه بر ملایک هفت آسمان فتاد

هر جا که بود آهوپی از دشت پاکشید \* هر جا که بود طایری از آشیان فتاد

شد وحشتی که شور قیامت به باد رفت \* چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد

هرچند بر تن شهدا چشم کار کرد \* بر زخم های کاری تیغ و سنان فتاد

ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان \* بر پیکر شریف امام زمان فتاد

بی اختیار نعرهٔ هذا حسین از او \* سرزد چنان که آتش از او در جهان فتاد

پس با زبان پرگله آن بضعه الرسول

رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول

این بند را که خواندند و حال عجیبی پیدا شده بود، شروع کردم به خواندن بند بعد:

این کشتهٔ فتاده به هامون حسین توست \* وین صید دست و پا زده در خون حسین توست

این نخل تر کز آتش جان سوز تشنگی \* دود از زمین رسانده به گردون حسین توست

این ماهی فتاده به دریای خون که هست \* زخم از ستاره بر تنش افزون حسین توست

این غرقهٔ محیط شهادت که روی دشت \* از موج خون او شده گلگون حسین توست

این خشک لب فتادهٔ ممنوع از فرات \* کز خون او زمین شده جیحون حسین توست

این شاه کم سپاه که با خیل اشگ و آه \* خرگاه زین جهان زده بیرون حسین توست

این قالب طیان که چنین مانده بر زمین

شاه شهید ناشده مدفون حسین توس(1)

### حفظ اشعار محتشم و وظیفه پدران و مادران

گفتند: فکر نمی کردم شما هم اشعار محتشم را بلد باشید. گفتم: از بس مرحوم پدرم به امام حسین علیه السلام علاقمند بود و اشعار محتشم را دوست داشت، کتابچه کوچکی در همان زمان کودکی برای ما خریده بود که اشعار محتشم در آن بود و برای حفظ کردن هر کدام از بندهای اشعار محتشم برای ما جایزه تعیین کرده بود. من از همان زمان چندبندی را حفظ کرده ام و گاه و بیگاه با خودم زمزمه می کنم.

گفتند: بسیار خوب است، خدا رحمت کند چنین پدرانی را که از دوران طفولیت به هر نحوی شده فرزندان را با امام حسین علیه السلام و آنچه متعلق به اوست، آشنا می سازند و یقین بدانید وضع امروز و امشب شما پدیده همان دوران کودکی و اهتمام مرحوم پدرتان بوده و این وظیفه سنگین را همه ما نسبت به فرزندانمان داریم که با روش های صحیح، فرزندانمان را با حقایق دینی و حقایق مربوط به حضرات معصومین علیهم السلام آشنا سازیم.

### استقبال بیش از صد شاعر از اشعار محتشم

سپس ادامه دادند که خوب است بدانید که از بس اشعار او شور و نوا

ص: 308

دارد، شاید تا به حال بیش از صد نفر از شعرای چیره دست در مقام استقبال از ترکیب بند نغز او برآمده اند که در این میان استقبال مرحوم وصال شیرازی شور خاصی دارد که یکی دو بند مناسب با همین بند خوانده شده را می خوانم:

زینب چو دید پیکری اندر میان خون \* چون آسمان و زخم تن از انجمش فزون

بی حد جراحی نتوان گفتش که چند \* پامال پیکری نتوان دیدنش که چون

گفت این به خون تبیده نباشد حسین من \* این نیست آن که در بر من بود تاکنون

یک دم فزون رفت که رفت از کنار من \* این زخم ها به پیکر او چون رسید چون

گر این حسین، قامت او از چه بر زمین؟ \* و این حسین، رایت او از چه سرنگون؟

گر این حسین من، سر او از چه بر سنان؟ \* و این حسین من، تن او از چه غرق خون؟

یا خواب بوده ام من و گم گشته است راه \* یا خواب بوده آن که مرا بوده رهنمون

می گفت و می گریست که جان سوز ناله ای \* آمد ز حنجر شه لب تشنگان برون

کای عندلیب گلشن جان آمدی بیا

ره گم نگشته خوش به نشان آمدی بیا

آمد به گوش دختر زهرا چو این خطاب \* از ناله خویش را به زمین زد ز اضطراب

چون خاک جسم پاک برادر به برکشید \* بر سینه اش نهاد رخ خود چو آفتاب

گفت ای گلو بریده، سر انورت کجاست؟ \* وز چیست گشته پیکر پاکت به خون خضاب؟

ای میر کاروان گه آرام نیست خیز \* ما را ببر به منزل مقصود و خوش به خواب

من یک تن ضعیفم و یک کاروان اسیر \* وین خلق بی حمیت و دهر پر انقلاب



از آفتاب پوشمشان یا ز چشم خلق؟\* اندوه دل نشانمشان یا که التهاب؟

دستم ز چاره کوتاه و راه دراز پیش

نه عمر من تمام شود نه جهان خراب(1)

با چنین شور و حالی و اشک و آهی دست به دعا برداشتیم و مقدم بر همه دعاها دعای فرج خواندیم و برای ظهور موفور السرور منتقم آن آغشته به خاک و خون گودی قتلگاه دعا کردیم و هر کدام برای زیارت مجدد راهی حائر شریف شدیم.(2)

پایان بازنویس و تکمیل

نیمه شب سه شنبه 24 ربیع المولود 1429

1387/1/13

مشهد مقدّس - سیّد مجتبی بحرینی

ص:310

---

1- شورش در خلق عالم/90.

2- - کتابنامه و مجموعه آثار مؤلف در آخر کتاب سوم خواهد آمد.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند ؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109

مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**www.Ghaemiyeh.com**

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

